



سازمان کارگران انقلابی ایران راه کارگر

کارگران همه کشورها متحد شوید!

راه کارگر

دوره دوم سال دهم ★ ارگان سیاسی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) ★ قیمت: ۱۲۰ ریال شماره ۶۱ فروردین ماه ۱۳۶۸

پیام کمیته مرکزی

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)
به مناسبت

صد و سومین سالگشت اول ماه مه

تحصن و مقاومت

۴۵ روزه

کارگران قهرمان ارج

در صفحه ۱۴

جانشینی: بحران دیروز و بن بست فردا

برکناری << فقیه عالیقدر >> از << قائم مقامی رهبری >> به یقین بعد از پذیرش آتش بس در جنگ با عراق، با اهمیت ترین رویداد و نیز دشوارترین و خطرناک ترین تصمیم << ولایت فقیه >> بوده است از زمان استقرار آن تا کنون. تامل روی وجوه متفاوت این حادثه و پاسخ جستن برای سئوالات چندی که در برابر نهاده است، بدین سبب ضرورتی بسیار جدی دارد.
بقیه در صفحه ۴

سرانجام پس از دهسال، << امید امام و امت >> به یاس تبدیل شد. << ولایت مطلقه >> شکیبائی از کف داد و در برابر تقدیر خود سر فرود آورد و یگانه شانس جانشینی را در پیشگاه مصلحت نظام قربانی کرد. آیت الله حسینعلی منتظری به کیفر << بی طاقتی >> << نق زدن >> و << سادماندیشی >> خود رسید. وی از همه مناصب و مقامات خلع شد و مکلف شد جز به درس و بحث حوزوی نپردازد. (۱)



جاودان باد یاد رفیقای

فراهروز نپی الاهی

اخباری از زندانها

در صفحه ۷

● خبر هایی از زندان زنان

● تجمع خانواده شهدا در بهشت زهرا

● اسامی تعدادی از شهدای اخیر

انتخابات شوروی

انتخابات ۲۶ مارس در شوروی برگزار شد. این انتخابات باید کنگره نمایندگان خلق را برای ۵ سال آینده برگزیند. کنگره نمایندگان خلق ریاست جمهوری و همچنین ۴۲۲ نفر عضو شورای عالی را برای ۵ سال آینده انتخاب کرد.
بقیه در صفحه ۹

کمدی بالبخندی،

یا شاید باقطره اشکی

به مناسبت صدمین سالگرد تولد

چارلی چاپلین

در صفحه ۲۶

نگاهی به تجدید نظر طلبی آقای رضایی در مارکسیسم

در صفحه ۱۱

"بهداشت برای همه

تا سال ۲۰۰۰"

رویا یا واقعیت؟ در صفحه ۲۹

نگاهی به رویدادهای مهم ماه

در صفحه ۸

● ولایت فقیه، رژیم اعتیاد پرور!

● مبارزه برای آزادی پوشش...

● گرانی و گران فروشی

سکسوز آلود

در صفحه ۱۰

○ به خود وفا دار بمانیم!

○ "نواندیشی"، تلاشی مفیوحانه

برای نجات ایپورتونیزم!

در لابلای مطبوعات

در صفحه ۲۴

□ نه خیر، آقایان از رو نمیروند!

□ سلطنت طلبان به دفاع از میراث ملی برخاسته اند

□ خانواده های شهدا و زندانیان سیاسی و دستگاههای تبلیغاتی ولایت فقیه

اخبار مبارزات
کارگران و زحمتکشانشان

جاودان یاد یادرفیق فرامرز نبی الهی



پیام کمیته مرکزی
سازمان کارگران انقلابی ایران راه کارگر
بمناسبت

اول ماه مه

پیام کمیته ماه مه
کارگران قهرمان ایران:

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) یکمصد و سومین سالگشت اول ماه مه، ریز همبستگی جهانی کارگران را به شما شاد باش میگوید. بزرگداشت خاطره رزم پر شکوه کارگران شیگانو، از یکصد و سه سال پیش تا کنون، بر جسته ترین تجلی همبستگی و برادری خشکه ناپنیر کارگران جهان بوده است و به همین ترتیب طبقه کارگرکشورماز همان آغاز شکل گیری، بزرگداشت این ریز را همچون اهرمی برای تحکیم وحدت طبقاتی خود و تشدید مبارزه خستگی ناپنیرش علیه استبداد و استثمار، بکار گرفته است. پیونده نیست رژیم ولایت فقیه، همچون تمامی رژیمهای ضد کارگر پیشین، انواع ترندهای ضد انقلابی را بکار بسته است تا با تپ نمودن مضمون واقعی ریز اول ماه مه، از تحکیم اتحاد و رشد آگاهی طبقاتی کارگران جلوگیری نماید. ریز اول ماه مه، جشن همبستگی جهانی کارگران، در مجموعه رزم قهرمانانه طبقه کارگر برای آزادی و سوسیالیسم، از آنچنان اهمیتی برخوردار است که عوامفریبان حاکم، مصیبان مستضعف پناهی و کارگرنوازی، هرگز نتوانسته اند دشمنی خود را با آن پنهان نمایند.

یکصد و سومین سالگشت اول ماه مه، ریز جهانی کارگر، در شرایطی فرا می رسد که نه ماه از آغاز دوره تازه در عرصه مبارزه طبقاتی کشورمان می گذرد. جنگ ارتجاعی پایان یافته، بدون آنکه صلحی عادلانه و دمکراتیک برقرار شده باشد. سردمداران رژیم ولایت فقیه، سیاستهای میلیتاریستی و جنگ طلبانه خود را در شرایطی می گیرند که بواسطه ۸ سال جنگ ارتجاعی خانماوس، تمام هستی کشور بر باد رفته و بحران اقتصادی و درماندگی جانیمان حاکم برای خروج از بن بست به اوج خود رسیده است. فلاکت و قحطی مردم صق و نامنه گستردهتری می یابد و تعداد هر چه بیشتری از کارگران و زحمتکشان را بدست فقر و گرسنگی غیر قابل تحمل و تمامی مصائب ناشی از آن می سپارد. گرانیهای گسیخته به حدی رسیده است که نه تنها مدتهاست در سفره کارگران و زحمتکشان از گوشت و میوه خبری نیست، بلکه طبق آمار رسمی دولت، خانواده کارگر با کارمندی با در آمد ماهیانه ۶ هزار تومان محکومند که فقط و فقط با سبب زمینی تخفیف کنند. واین همه در حالی است که رژیم ضد کارگر با توسل به سرکوب و ترس، نه تنها از افزایش دستمزدها جلوگیری میکند، بلکه با تخصیص ارز برای بازسازی ماشین جنگی در هم شکسته خود، واحدهای تولیدی هر چه بیشتری را به ورشکستگی کشیده و دسته دسته کارگران را اخراج می کند جانیمان حاکم بهای بی کابیتی و اهداف ضد بشری خود را از جیب کارگران و زحمتکشان می بردارند و برای تحمل این بار سنگین وحشیانه تراز پیش اهرم سرکوب را بکار می گیرند. برای آنکه جیب مردم را با دست باز تری غارت کنند، دهان بند هر چه سفت تر بهتر. از همین روست که همراه با کاهش مداوم سطح زندگی کارگران و تداوم اخراجها حق تشکل و تجمع آزاد از آنان سلب شده و واحدهای تولیدی برصه تاخت و تاز انواع و اقسام ارگانهای سرکوب، از شوراها و انجمنهای اسلامی گرفته تا پایگاههای بسیج و واحد اطلاعات سپاه می گردد.

مرگ تدریجی از گرسنگی تمامی کارگران را تهدید میکند. در چنین شرایطی بدون سازماندهی یک مبارزه رو در رو و گسترده، امکان بقا وجود ندارد. هیچ راهی جز نبرد قهرمانانه علیه نظامی گری، علیه تمامی سیاستهای فلاکتبار ملایان و برای کسب آزادی باقی نمانده است. باید با تخصیص ارز برای با سازی ارتش و سپاه و برای خرید تسلیحات یا گسترش تولیدات نظامی قاطعانه تر از پیش مخالفت کنیم. باید علیه اخراجهای تازه، علیه انجماد دستمزدها و کاهش مداوم سطح زندگی و بالاخره تشدید استثمار در کارخانجات به جنگیم. باید خواهان پنیرش فوری حق کار برای همه و بیمه بیکاری برای تمام بیکاران شویم. همه اعزامها به مناطق جنگ زده باید متوقف گردد. همه ارگانهای نظامی باید از کارخانجات خارج شوند. آموزش نظامی اجباری باید لغو گردد و بالاخره هر نوع اخذی به نام دفاع مقدس و خز عیلاتی از این دست باید متوقف گردد. باید شوراها و انجمنهای اسلامی، این ارگانهای سرکوب و جاسوسی علیه کارگران منحل گردد و حق تشکل، تجمع و بیان آزاد بر رسمیت شناخته شود. امروز مبارزه برای آزادی و دموکراسی، علیه فلاکت و علیه نظامی گری، سه محوری هستند که در هم تنیده شده و باید همزمان و در ارتباط با یکدیگر پیش برده شوند. این تنها راه خروج از بن بست و تنها راه جلوگیری از سقوط و نابودی تمام عیار است.

این جنگ افزار راز آلوده را،

دیگری بر خواهد گرفت. وقتی بانسیاه در کوچما وزیدن میگیرد و حادثه اخطار میکند، برگرفتن چنین جنگ افزایی، گرهگسی نیست. لازمه بردوش گرفتش، بی بردن به راز آن است. رازی که طلسم کشوندش، خمیر مایه عشقی بیکران به توندها و ایمانی استوار به نوزائی پایان ناپنیر انسان است. و رفیق فرامرز چنین بود.

فرامرز در التهاب سالهای ۱۳۳۰ در یک خانواده کارگری در مسجد سلیمان بدنیا آمد و در دوران سخت و فلاکتبار پس از کودتای ۲۲ رشد یافت. او در میان مردم محله "چار بیشه" که هر سال برای داشتن آب، برسرلولکشی های "عیرقانونی" با عوامل شورلدی و نیروهای سرکوبگر می جنگیدند، بزرگ شد. از اینرو برای او آزادی و برابری، صرفا کلماتی زیبا نبودند. او آزادی و برابری را برای نگاههای نم بار مردمی میخواست که با حسرت به فرزان آب لولههای شکسته شان مینگریستند.

رفیق فرامرز بر چنین زمینهای به مبارزه روی آورد و در سالهای طوفانی ۵۷ - ۵۶ با مارکسیزم - لنینیسم آشنا گردید. در مبارزات توندها و بسیج و سازماندهی تظاهرات فعالانه شرکت نمود. او ابتدا هواگر "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" بود، ولی با اعلام موجودیت "راه کارگر" در سال ۵۸، به سازمان ما پیوست. با آغاز دوره سرکوب و کشتار در سال ۶۰، رفیق فرامرز نبی الهی جهش وار پیش آمد، آن جنگ افزار راز آلوده باران اسیر و شیدرا بر گرفت و استوار، راهشان را ادامه داد. او در سال ۶۱ به عضویت سازمان در آمد. در این دوره، تنها در نتیجه تلاشهای او، بیش از نیمی از امکانات کمیته خوزستان که در نتیجه دستگیریها و تعقیب و مراقبت های دشمن از دست رفته بود، بازسازی گردید. او در این کار، علاوه بر برخورد های مردمیاش در سازماندهی امکانات، بیش از ۶ ماه به کاری شبانه روزی و طاقت فرسا پرداخت تا نیازهای مالی کمیته را بر آورده نماید. او آنچنان عاشقانه و آگاهانه این دوره را سپری کرد که حتی گاهی بدلیل وضعیت شغلیاش، نمی توانست به نزد خانوادمش برود، بطوریکه تا مدتی از تولد "مینا"، تنها فرزندش، اطلاع نداشت. رفیق فرامرز (نام سازمانی فرامرز چنین بود) همچنین سازمانگری توانا بود. او

تراکتهای مرکزی در رابطه با اول ماه مه

که در سال ۶۲ وارد کارخانهای در اهواز گردیده بود، توانست در مدت کوتاهی در میان کارگران به آنچنان محبوبیتی دست یابد که اکثر کارگران او را نماینده خود بدانند. فرامرز علاوه بر این، با کارگران چندین کارخانه دیگر رابطه داشت و به آنان رهنمودهای مبارزاتی را مرساوند او به شهری زلال به طبقه کارگر، تودمهای زحمتکش، خانواده و رفقایش عشق میروزید. وقتی در تابستان ۶۲ خیرسروکوب وحشیانه کارگران تصفیه شکر اهواز را شنیده بود، یکم آرام و قرار نداشت و بهر ترتیب تلاشی می نمود که با آنان تماس بگیرد و قسمی در جهت پیشبرد مبارزاتشان برآورد. رفیق فردوس به شعر و موسیقی، بویژه موسیقی اصیل ایرانی علاقه زیادی داشت. رفیق فرامرز نبی الهی در سال ۶۲ بمضویت کمیته خوزستان انتخاب گردید و در تابستان ۶۲ در نتیجه پیگرد دشمن بهراه تعدادی از رفقای همزمش به اسارت گرفته شد. او که در راه راهی طبقه کارگر و زحمتکشان، سالها از جان مایه گذاشته بود، در زیر شکنجه های جلادان رژیم اسلامی جان باخت و آرام نداشت.

اول ماه مه: تعطیل و تجمع؛ تحریم

- تعطیل رسمی کارگری با پرداخت حقوق
- تجمع مستقل کارگران
- تحریم مراسم فرمایشی

اول ماه مه ۱۳۶۸
سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

کارگران و زحمتکشان!

- جنگ تمام شد: نان نیست
- جنگ تمام شد: گر نیست
- جنگ تمام شد: مسکن نیست
- جنگ تمام شد: آزادی نیست

برای نان و کار و مسکن و آزادی
مبارزه در راه سرنگونی جمهوری اسلامی
و برپائی جمهوری دمکراتیک خلق را
تشدید کنید!

اول ماه مه ۱۳۶۸
سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)
۲ - (۶۱)

سرمایه داری به بیکاری نیاز دارد تا با ایجاد رقابت در بازار کار مستزدها را پائین بیاورد.

کارگران شافل و بیگرا!

برای حق کار!

برای افزایش مستزده!

و علیه بیکاری

متحدا مبارزه کنید!

اول ماه مه ۱۳۶۸

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

طبقه کارگر

از مردان و زنان کارگر تشکیل میشود

بدون مبارزه متحد و یکپارچه

کارگران مرد و کارگران زن علیه

استبداد و علیه سرمایه داری،

اتحاد و یکپارچگی طبقه کارگر

ناممکن خواهد بود.

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

اردیبهشت ۱۳۶۸

کارگران!

بدون حق تشکل مستقل و

بدون حق اعتصاب،

شما از تضمین هر حق دیگری محروم میشوید.

تنها سلاح شما تشکل و اعتصاب است.

برای تصویب حق تشکل مستقل و

حق اعتصاب در قانون کار،

مبارزه خود را شدت دهید!

اول ماه مه ۱۳۶۸

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

کارگران!

برای دفاع یکپارچه از حقوق خود

در برابر تعرضی سر کوبگران و سرمایه داران

جبهه واحد گروری بر پا کنید!

اول ماه مه ۱۳۶۸

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

رهائی کارگران تنها بدست خود کارگران

ممکن است.

چاره کارگران، وحدت و تشکیلات است.

کارگران جهان متحد شوید!

اول ماه مه ۱۳۶۸

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

اما جلوگیری از غارت تودمها، جلوگیری از انباشتن ثروت در یک قطب و گسترش فقر و فلاکت در قطب دیگر، جلوگیری از باز سازی ماشین جنگی و تدارک برای جنگهای آتی و بالاخره درهم شکستن چطاق سروکوب و کسب آزادی، بدون سرنگونی حاکمیت سیاه ولایت فقیه که نظم جهانی سرمایه را پاسداری میکند، امکانپذیر نیست. پس باید، همه نارضایتیها، همه جویبارهای کوچک و بزرگ مبارزه حق طلبانه کارگران و زحمتکشان به سوی نبرد برای سرنگونی جمهوری اسلامی جهت گیری نمایند. امروز، در حالی که چندین ماه پس از قطع جنگ، اوضاع وخیم تر شده است و سردمداران جمهوری اسلامی مستاصل و درمانده به جان هم افتادهاند، مردم ما روشنتر از همیشه درمی یابند که شر اصلی نه جنگ، با گرانی بلکه همانا حاکمیت ننگین ولایت فقیه است و حاصل این آگاهی بطور قطع تلاش برای قطع ریشه این غده چرکین از این خالک به خون نشسته خواهد بود.

کارگران آگاه و رزمنده!

اول ماه مه اسال را در شرایطی جشن میگیریم که طبقه کارگر تجربه غنی و گرانقدر سالهای اخیر را با خود ندارد. سال گذشته، گردانهای رزمنده طبقه کارگر در سراسر کشور روز جهانی کارگر را در اشکال و با ابتکارات گوناگون بزرگداشتند و در پاسداری از این سنت مبارزاتی حماسه آفرینند. با آموزش از این تجربه مبارزه برای رسمیت شناختن اول ماه مه را بعنوان روز تعطیل کارگری تشدید کنید. اول ماه مه، روز تحکیم وحدت و گسترش آگاهی تودمهای کارگر و عموم زحمتکشان است. اول ماه مه اسال را به روز فراخوان برای مبارزه علیه نظامی گری، علیه قحطی و فلاکت و برای کسب آزادی تبدیل کنید. ما در گذشته و حال جز گرسنگی و سرکوب نصیبی نبردهایم. تنها آینده، است که از آن ماست.

پس خواهان و برادران و همسران خود را فرا خوانیم و بازو در بازو به پیش رانیم! پیروزی از آن ماست، چون زندگی با ماست!

پیروز باد اول ماه مه، روز همبستگی جهانی کارگران!

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی! برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق!

برافراشتهتر باد پرچم سرخ انقلاب کارگری در سراسر جهان!

زنده باد آزادی! زنده باد سوسیالیسم!

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

فروردین ۱۳۶۸

جان‌شینی:

بحران دیروز و بن بست فردا

۱

بحران دستگاه رهبری رژیم فقها، بصورت شکاف و انشعاب میان خمینی و جانشین وی، هر چند بطور عمده پس از پذیرش آتش بس است که از برده بیرون افتاده و مهار ناشدنی گشته است، اما باید گفت پیدایش و تکوین آن سیری بمراتب طولانی تر پیچیده است. شکاف در دستگاه رهبری اساساً با نخستین بحران های عمومی و بن بست های رژیم فقها همزاد است و بموازات آن از مقطع حادو پر تشنج چندی هم عبور کرده است نخستین دعواها به سالهای ۶۱ و ۶۲ برمیگردد. در آن مقطع مسئله محوری چگونگی سرکوب مخالفان و ابعاد آن بود. منتظری که هنوز جانشین بالقوه بود، سرکوب کور و بی حساب را با دور اندیشی مفایر میدانست و علیه عملکرد دستگاه های پلیسی - قضائی برخاسته بود. این منازعه با برکناری لاجوردی دادستان اوین فروکش نکرده بود که << فقیه عالیقدر >> در جریان انتخابات دوره دوم مجلس شورای اسلامی علیه سیاست ائتلاف بزرگ حزب جمهوری اسلامی - روحانیت مبارز اعلان جنگ داد. در این جنگ که منتظری خود را در برابر حامی اصلی ائتلاف بزرگ قرار داده بود بازنده شد و آنچه << انحصار قدرت >> میخواند مجلس را قبضه کرد. تسلیم شدن به نتیجه انتخابات و پیروی از رای و صلاح اندیشی امام سبب شد، غلبه بهمان جا ختم شود.

با دستگیری سیدمهدی هاشمی، آتش نزاع بار دیگر در سال ۶۵ شعله ور شد. این بار بحران در چهره های بمراتب خشن تر ظاهر میشد. << بیت >> و << دفتر >> جانشین رهبر میبایست به کيفر در پیش گرفتن سیاست های غیر مجاز با سرنیزه سپاه زیر و رو میشد. لایحه های فساد و کانون های توطئه تصرف میشد و مراکز و ساخت های سیاسی << خطرناکی >> که با استفاده از عنایات خاصه << قائم مقام رهبری >> در حال شکل گرفتن بودند و ممکن بود در یک شرایط حساس باند حاکم را با خطراتی روبرو سازند در هم میشکست. علاوه بر آنکه، این تاخت و تاز میبایست << فقیه عالیقدر >> را از اهرم های بالقوه و بالفعل مهمی برای مداخله در محیط سیاسی جاری و آتی و مقابله با روندهای ناخوشایند محروم سازد. حواشی که رخ میداد یک کوندای تمام و کمال بود به شیوه << ولایت فقیه >> که

شکاف در دستگاه رهبری را بطور بی سابقه ای ژرف کرد. تا جایی که فرزند و داماد << قائم مقام >> در واکنش متقابل بخود اجازه ندادند، با افشا سفر طک فارلین، ضرباتی بسیار گاری به مشروعیت << رهبری >> و بسیاری از کارگزاران آن وارد کنند. در آن مقطع اگر تمکین به صالح عمومی رژیم نبود و پادرمیانی اهل وساطت موثر نمی افتاد، بحران تا مرز یک انفجار کامل و یک انشعاب قطعی فرامیرفت. << قائم مقام >> هرچند در برابر کودتا عقب نشست، اما این عقب نشینی نه ریشه بحران را خشک کرد و نه آثار جراحات عمیق را زدود.

در مقطع انتخابات سومین دور مجلس، << فقیه عالیقدر >> بار دیگر با ارائه رهنمودهایی تازه دعوا را از سر گرفت: باید در انتخابات مشارکت همگانی تامین شود. باید در سیاست های انتخاباتی گذشته تجدید نظر کرد و راه را برای شرکت طیف وسیع تری از نیروهای وفادار به نظام (از جمله نهضت آزادی، امتی ها و ...) هموار کرد. (۲) و بدین منظور فعالیت های حزبی را با ید مجاز شمرد. این بار << بیت امام >> به وزیر کشور ماموریت داد تا فرمایشات << جانشین معظم >> را به ریشخند بگیرد. و در پاسخ اعلام کند:

<< اولاً جلوگیری از شرکت احزاب در انتخابات دقیقاً لازمه تامین آزادی انتخابات است. ثانیاً لیبیرالها مردم خیانت کردند، منفورند و نباید اجازه شرکت در انتخابات پیدا کنند. و ثالثاً: بفرنی که شرکت احزاب بصلحت هم باشد، نمیتوان قانونی را که شش سال است در بایگانی خاکسک مسخورد چند روزه به اجرا گذاشت. (۳) رهنمودهای معظم له هم کسک است.

دماغ سوختگی << قائم مقام >> کاملتر از این شد زمانی که هواپیمای ایرباس مسافری با تریب سیمد مسافر هدف موشک رزناو آمریکائی در خلیج فارس قرار گرفت. << قائم مقام >> که آن حادثه رایک فرصت استثنائی برای کور کردن << خط طک فارلین >> و کيفر دادن طراحان آن میبناشت، طی نامه ای از خمینی خواست، علیه آمریکا و ضایع آن در سراسر جهان اعلان جنگ دهد. (۴) پاسخ این در خواست بغایت تحقیر آمیز بود: جنابعالی بهتر است هم خود را

مصروف دنیائی بر از کرامت کنید و جانشین فرمانده کل قوا را هم از حمایت خود محروم ننمائید! (۵)

منطق کشکشا سلم میساخت نظرات و صلاحیدهای << قائم مقام >> به پیشزی گرفته نخواهد شد، هرگاه ترکیب << مدیریت سیاسی >> دست نخورده بماند. بنابراین راهی که نشان میداد از بازسازی دستگاه تصمیم گیری سیاسی - اجرایی و تغییر ترکیب آن میگذشت. بحران از این نقطه به فاز جدیدی پا میگردد. شکست در جنگ و اعلام پذیرش آتش بس میدان مانوری مناسب است. << قائم مقام >> از موضع دفاع از مشروعیت << ولی فقیه >> و دعوت مجدد به بیعت با << امام >> مسئولیت شکست ها و ناکامی هایی که مقام ولایت را به نوشیدن جام شوکران واداشت را متوجه عناصر رده بالای حکومت ساخت و خواستار حسابرسی کارنامهها شد (۶) پاسخ این خواسته نیز منفی بود: حالا وقت چون و چرا نیست. مسئولین هم و غم خود را بخرج دادند. کسی حق تضعیف آنها را ندارد! (۷) << قائم مقام >> در واکنش به اعمال فشار بیشتر متوسل شد. ابتدا بکله نامه پراکتی و ابراز مخالفت درونی و اندکی بعد با پرده دری و افشاکاری بیرونی و سازماندهی فشار از پائین (۸)

دوراستای این روش وی تا جایی پیشرفت که در پاسخ به ده سؤال ستاد برگزاری دهه فجر اعلام کرد: << بجای عمل و حفظ ارزش ها، بیشتر شعار دادیم، مردم را ناراضی و منزوی و از صحنه کنار زدیم. (تا) تهوراً کارمان بجائی رسید که برای حفظ خود ناچار باید علا برخلاف شعارهای اولیه خود قدم بر داریم و همه ارزش ها را فراموش کنیم >> (۹) و حتی فراتر از این در جایی دیگر اظهار داشت: << عنوان بخشی از شعارهایی که ما را منزوی نمود غلط بوده است و باعث شد که مردم دنیا نسبت به ما بدبین شوند. کارهایی که قادر به انجام آن نبودیم دنیا را از ماترساند. >> و << در جنگی که با تحمیل کردند نیروی زیادی از دست رفت. باید پیرامون آن بحاسبه بپردازیم تا در یابیم عملکرد ما نسبت به آن چگونه بوده است؟ آیا دشمنانی که جنگ را با تحمیل کردند پیروز شدند؟ اگر اشتباهی وجود دارد باید توبه نمود. >> و آخرین کلام اینکه: << قبل از هرگونه بازسازی کشور، بازسازی سیاسی و فکری مدیریت انقلاب و کشور، انتظاری است که همه اقتدار مردد از مقام معظم رهبری دارند. >> (۱۰)

در فرهنگ سیاسی ولایت فقیه، بیان چنین مطالبی، نه تنها اعلام انشعاب است از سیاست ها و شی حاکم و براهت جستن از پیامدها و عواقب آن، بلکه هرگاه بر زبان شخصی جاری شود

که رهبری آتی رژیم فقهاست، اعلان جنگ رسمی است علیه کارگزاران کونی و وعده خلع ید از آنهاست در همان لحظه جلوس بر سند قدرت. «قائم مقام» از مرز تحمل «ولایت فقیه» فراتر رفته بود. جنگ تبلیغی «قائم مقام» در نخستین قدم، سانسور اظهارات وی در رسانه‌های همگانی را موجب شد. حرکت بعدی پاسخگویی متقابل بود. روزنامه جمهوری اسلامی برای اولین بار در نوشتن تحت عنوان «خانه» فضاقت جانشین امام را زیر پا گذاشت و با اشاره به نامه وی خطاب به میرحسین موسوی نوشت: محتوای این نامه چه بود؟ تعدادی تنکر که برخی از آنها اصولا هیچ ربطی به آن مسئول که مخاطب یادداشت است ندارد، تعداد دیگر هم مبتنی بر اطلاعات ناقص است و باقی مانده هم چیزهایی است که با عملی نیست و یا در میان بزرگان در باره آنها اختلاف نظر وجود دارد» (۱۱)

کار که به گستاخی کشید و مرزهای منوعه زیر پا گذاشته شد، خمینی رسا وارد دعوا شد و با خشونت کم سابقی در یک پیام فصل جانشین خود را مورد مواخذه و شتمت قرار داد. در این پیام، خمینی «امام» پس از خود را به تاثیر پذیری از افکار لیبرالی، غلتیدن به دام ترجم، انحراف از اصول و موازین، پشت کردن به شعارها و ایجاد روحیه بدبینی در امت حزب الله متهم ساخت. خمینی به جانشین خود هشدار داد در اظهار نظرها از تامل بیشتری بهره گیرد و از ناپختگی در گفتار دست بردارد. خمینی در این پیام بدون آنکه همه پیوند ها را بگسلد، تا آنجا پیش رفت که بگوید: «من در اینجا از مطران و پدران و خواهران و همسران و فرزندان شهدا و جانبازان به خاطر تحلیل های غلط این روزها رسا معذرت میخواهم» (۱۲) و باین کار به مشروعیت سیاسی و معنوی جانشین خود ضربی خورد کفنده وارد کند. و بالاخره آخرین ملاحظاتی زمانی گلر زده شد که تعدادی از محرمانترین نامه‌های منتظری به خمینی به «بیرون» نیز کرد و با انتشار بیرونی آنها از زبان موجه ترین مقام مسئول رژیم فاش شد که فرمان قتل عام زندانیان سیاسی را خمینی شخصا صادر کرده است! اینجا دیگر «صلحت» نظام درنگ نمی‌شناخت و در قالب خمشی کور که بصورت یک پیام سرهم بندی شده به بهانه «مهاجرین جنگ تحمیلی» انتشار یافت، اعلام شد: «امروز شرق و غرب... اگر بتوانند با نیروی نظامی، اگر نشد با نشر فرهنگ مبتذل خود و بیگانه کردن ملت از اسلام و فرهنگ ملی خویش و اگر هیچکدام از اینها نشد ابادی خود فروخته

خود از منافقین و لیبرالها و بی دین ها را که گشتن روحانیون و افراد بی گناه برایشان چون آب خوردن است و در منازل و مراکز ادارات نفوذ میدهند که شاید به مقاصد شوم خود برسند و نفوذی ها بارها اعلام کرده‌اند که حرف آخر خود را از دهان ساده اندیشان موجه میزنند» و «من بارها اعلام کرده‌ام که با هیچکس در هر مرتبای که باشد عقد اخوت نستم. چهارچوب دوستی من در درستی راه هر فرد نهفته است» خمینی در همین پیام پیوند اخوت را با «نا آگاهانه گول خورده» رسا میگسلد و اعلام میکند: «کسانی که از منافقین و لیبرالها دفاع میکنند پیش ملت عزیز و شهید داده ما راهی ندارند. اگر ابادی بیگانه و ناآگاهان گول خورده که بدون توجه بلندگوی دیگران شده‌اند از این حرکات دست برندارند، مردم ما آنها را بدون هیچگونه گشتی طرد خواهند کرد» (۱۳)

روپناهای بعدی، منطق روشنی داشتند: برکناری «فقیه عالیقدر» از همه سمت ها و مناصب، بدون آنکه به پیامدهای دور و نزدیک ناگواری بیانجامد. باین منظور وادار ساختن وی به کناره گیری ناوطلبانه قدم اول بود که مبنایست در قلمهای بعدی با تسویه سیاسی «منازل و مراکز ادارات» و نیز شکستن بیشتر اعتبار و مشروعیت کسی که قریب دهسال روی او سرمایه گذاری تبلیغی شده است توأم شود. با آغاز این روند اختلاف و شکاف در دستگاه رهبری به یک انشعاب تام و کمال فرا میروید و بلوک حاکم بار دیگر شقه میشود.

در بررسی ریشه‌ها و عوامل بروز بحران رهبری و تشدید آن تا مرز یک انشعاب کامل نا گزیر باید به مضمون اختلافات و ماهیت بحران پرداخت. باین منظور تامل روی دیدگاههای فقیه عالیقدر بعنوان یکی از عوامل محرك بحران ضروری است. پیرامون اساسی ترین مسائل او چه میگوید؟

در رابطه با سیاست های خارجی وی به انزوای جهانی رژیم در عین ناتوانی آن در «صدور انقلاب» معترف است و با هراس میگوید: باید تجدید نظر کرد! باید میان پیگیری در صدور انقلاب بعنوان یک اصل تردید ناپذیر و جلوگیری از انزوای سیاسی در مقیاس جهانی جمع بست. باین خاطر باید با خطر تجدید نظر در اصول و زیر پا گذاشتن ارزش ها همانقدر مبارزه کرد که با خطر تند روی و انعطاف ناپذیری در روش ها. نسخه‌های علمی «فقیه عالیقدر» برای دردهای بی درمان سیاست خارجی حکومت اسلامی خلاصه میشوند به اینکه: «اهرم» «صدور انقلاب» از جنگ و لشکر کشی مستقیم به «قیام» و «جنبش های پان

اسلامیستی» در مناطق مسلمان نشین منتقل شود؛ در این مناطق «هسته‌های حزب الله» سازمان داده شود، ارتش صد میلیونی مسلمانان بوجود آید، ولی تا حد امکان تروریسم دولتی در سطح جهان بکار گرفته نشود. وی هشدار میدهد: در عرصه دیپلماسی باید از پراگماتیسم اجتناب کرد، بر موضع ضد استکباری پای فشرده، و در این راه تا مقابله نظامی هم میتوان پیش رفت. در برابر خطر انزوای جهانی او به تشکیل جبهه اسلامی - ضد امپریالیستی رای میدهد. در عین حال دشمن تراشی را هم مجاز نمیداند. او میگوید، نه باید دنیا را از رژیم اسلامی ترساند و به این سبب نباید شعارهای تند و تیز داد و به تبلیغ کارهایی پرداخت که توانائی علی ساختن آنها وجود ندارد. در جستجوی ریشه‌های واقعی اما، تنگی نفس به «قائم مقام» اجازه نمیدهد بیش از این به ژرفا برود و حق تضادی که میان صدور انقلاب و ساخت های سیاسی - اقتصادی جهان وجود دارد را در یابد. «فقیه الفقهای» رژیم قادر نیست درک کند تنش های ناشی از تضاد موجود میان رژیم فقها با وضعیت تاریخی - جهانی اش، نه ناشی از روش ها و شیوه‌های صدور انقلاب و بنابراین در قالب روش ها و شعارهای «مغفول تر» مهارشدنی است، و نه محصول بی التفاتی به روانشناسی بین الطلی و لذا بعد تجدید نظر در اشکال تبلیغ علاج پذیر. آنچه «قائم مقام» از درک آن عاجز است، تناقض عمیقی است که از توسعه طلبی سیاسی ولایت فقیه در عرصه جهانی برمیخیزد و محصول استراتژی صدور انقلاب اسلامی است. در چهارچوب این تناقض نمیتوان با کوتاه آمدن در تبلیغات - و در حقیقت در حرف - از «دنیا» امان خواست، اما در عمل به آن اعلان جنگ داده نمیتوان خطر انزوای بین الطلی را با ائتلاف اسلامی - ضد امپریالیستی مهار کرد، اما همزمان برای محاصره و سرکوب جنبش ها و حرکات ضد امپریالیستی فتوی شرعی داد! نظرات قائم مقام پیرامون سیاست خارجی رژیم فقها نه باری از شانه دیپلماسی بحران زده آن برمیبارد و نه برای «صدور انقلاب» راهی را باز میکند.

در رابطه با سیاست اقتصادی «قائم مقام» آئینه تمام نمای بن بست ها و بحران ها و تناقضات و تضادهاست. وی با هراس زندگی به «طرح اقتصادی» و «وضعیت وخیم» اعتراف میکند و با خشم و خروش میگوید: امروز از خطر قحطی اسلام و انقلاب نجات نمی‌یابند، مگر برای تولید بشود فکری کرد و اقتصاد را از ورطه رکود فرابنده رها کنید. در شرایطی که دولت ورشکسته است، امیدی به

بصواب میدانند مخیر میباید، آنها اکنون که دهمال از انقلاب میکنند و تجزیه سیاسی - طبقاتی جامعه راه را بروی جبهه سازی های آن زمان بسته است؛ و بیژاری و نفرت عمومی از مرزهای انفجار گذشته و بین بست های بی شمار رژیم فقها را در خود فرو کرده است؛ این قماش توصیه های متناقض چیزی را حل نمیکنند. حقیقت آنست که «فقیه عالیقدر» بلحاظ نظری بیان یک سرگردانی و حیرت است میان «هدف های باشکوه» و «نتایج هولناک» کار این سرگردانی بجنون خواهد کشید هرگاه نتواند پایش را از گنیم گونی اش انسیکی فراتر گذارد. بایاید بروی «هدف ها» و «آرمانها» و «ارزش ها» تیغ بکشد و بشود «ضد ولایت فقیه» و بنشیند در کنار مهندس بازرگان و بنی صدر، و با آنکه بروی نتایج «هولناک» لبخند بزند و همه را عین کرامات و الطاف الهی بداند و بشود پیرو واقعی «امام خمینی» آن تفکری که «صلحت اندیشی» را منع میکند، اگر نپذیرد برای ولایت فقیه «شهادت طلبی» نخستین و آخرین شعار است، تنها ناپیش یک طغ فکری است. این سخن تفکر خصوصا در صحنه عمل است که عمق سترونی خود را بنمایش میگذارد و نشان میدهد، در بهترین حالت بل عبوری خواهد بود برای انقلاب «ولایت فقیه» به یک نظام سیاسی «عقلانی» تر. همه رهنمودهای عملی و سیاسی «کلام عام» در بسطن خود نطفه چسبنی انتقالی را حمل میکنند. اکنون بایسد اضافه کرد، انشعاب در دستگاه حاکمه ولایت فقیه و برکناری منتظری بیان شکست تلاش هائی است که میکوشید از طریق عقب نشینی راهی برای بقا «ولایت فقیه» بیابد.

برکناری «فقیه عالیقدر» از مقام جانشینی

رهبری بلحاظ تأثیرات کوتاه مدت و دراز مدت آن واجد اهمیت بسیار است. بدون شک دستگاه رهبری رژیم فقها مستعدترین حوزهای است که زیر تأثیر چنین رویدادی قرار خواهد گرفت و بحران مزمن آن بصورت یک بحران تمام و کمال «جانشینی» در خواهد آمد: برای رژیم که جانشینی یک معضل کهنه است و ناچار است برای خلاصی از این معضل سالها روی باریکای بمرئی «فقیه عالیقدر» راه برود، بازگشتن از این راه اگر نه غیر ممکن، اما بغایت دشوار است. چرا؟

رژیم فقها از جمله رژیم هائی است که به سترونی در بازسازی دستگاه رهبری اش محکوم است، و این از تلخ ترین مقدرات آنست. خمینی یعنی رهبر فرهیضی که در جریان تکوین و گسترش جنبش پان اسلامیستی سالهای ۴۰ - بقیه در صفحه ۲۷

آنست که نارضائی روزافزون مردم و رویگردانی آنها از «ولایت فقیه» خطری جدی است. منتظری میگوید: اگر امروز برای این خطر فکری نشود فردا خیلی دیر خواهد بود. اگر ریشه مشکل انحصار طلبی و تنگ نظری است درست باید همانرا نشانه گرفت. لازمه این کار آنست که چهارچوبه اختلاف های حاکم را اندکی گستردهتر ساخت. بنابراین رژیم برای مقابله با انزوی خود باید روی پایه وسیع تری سوار شود. تنها از این طریق است که میتواند تمرکز مطلق قدرت در ارگان اصلی حکمرانی را نجات دهد. وی معتقد دلد: رژیم فقها باید طیف بندی موثفین خود را بوسعت یک جبهه ملی - اسلامی بسط دهد، بنحوی که اگر یکسوی آن لیبرالهای نهضت آزادی قرار بگیرند، سوی دیگرش طیف هائی از مجاهدین و امتی ها باشند. باین منظور باید فضای سیاسی را بروی معتقدان به قانون اساسی - یعنی معتقدان به اصل ولایت فقیه - گشود و اشغال چند کرسی مجلس اسلامی را از سوی این جریانها پذیرفت. طرح سیاسی «فقیه عالیقدر» اینطور خلاصه میشود: باید فضای باز سیاسی را با «امنیت و آرامش» آشتی داد؛ باید میان حقوق دموکراتیک با ساختار فوق دموکراتیک نظام سیاسی ولایت فقیه پیوند برقرار کرد؛ باید استبداد مطلق را با بسط ارگانهای مشورتی - گارشناسی دموکراتیزه کرد. چه خوب است هم اعتراض باشد و هم فرمانبرداری! هم انحصار باشد و هم اتحاد! آنچه بیش از همه اسباب ضحکه میشود آنست که «اولا»: رهنمودهای ایشان یک فرمان عقب گرد ساده است به دوران اوایل انقلاب. دوران بلوک ائتلافی لیبرالی - اسلامی، و دوران شیوهای اعمال حاکمیت متناقض. اینجا فقط یک نکته کوچک فراموش شده است و آن اینکه، «ولایت فقیه» استقرار نیافت مگر در مسیر فروپاشی بلوک بندی اولیه و تجدید نظر در شیوهای حکمرانی! «ولایت فقیه» هرگز استقرار نیافت، اگر قرار بود مطابق آنچه «لیبرالها» میخواستند، فقیه برود قم و درس فقه بگوید و برای عزت اسلام و مسلمین دعا کند، سیاست مدار هم بماند تهران و کشور را اداره کند! اگر یک بار دیگر «فقیه عالیقدر» سری توی کتاب «فقه الدول اسلامی» خود ببیند، بیاد خواهد آورد که رژیم فقها جز در مسیر انحصار قدرت، طرد همگی مخالفان «ولایت مطلقه فقیه»، و سرکوب عریان، بی انتها و بی وقفه و بالاخره بستن فضای سیاسی نمی توانست مستقر شود، و بیاد خواهد آورد که راه طی شده یگانه راه بوده است در برابر بناپارتیسم فقهائی. ثانیا: بفرش سرنوشت امروزی رژیم فقها - یک سرنوشت محتوم نبوده، و به در پیش گرفتن راههای مختلفاز جمله آنچه «فقیه عالیقدر»

رونق بازار نفت نیست و گرفتن وام خارجی هم استقلال کشور را بهاد میدهد و «ولایت فقیه» را به «ولایت سرمایه های مالی جهانی» خواهد سپرد، یگانه راه دخیل بستن به طالبه تجار خودی است. بنابراین باید تجدید نظر کرد! باید از سیاست هائی که بیژاری را مشوش میسازد احتراز کرد، باید اطمینان و اعتماد را به محیط اقتصادی و خصوصا بازار بازگرداند، باید امنیت و قانون برقرار کرد، باید تخت شلاق و تازیانه و تمزیرات حکومتی را کنار گذاشت. (۱۴)

در نظریه پردازهای اقتصادی، «فقیه عالیقدر» همانقدر نبوغ بخرج میدهد که در نظریه پردازی پیرامون سیاست خارجی! پایه کار هم چنان بر پیش فرض هائی استوار است که کاری به واقعیت ندارند. در این جا هم یک ناپینائی تاریخی راهبر اندیشمهای وی است. «جانشین رهبری» غافل است که کشف سیاسی اش به اندازه عمر رژیم فقها مندرس است! غافل است که سیاست تله گذاشتن و صید کردن سرمایه سرگردان دلال سلطه بکرات در دستور بوده و همواره هم ناگام و ناتوان از اینکه دیناری از نقدینه مباردی را توی چاله تولید گیر بیندازد! این سیاست هیچگاه نه توانسته تولید را رشد دهد و نه توانسته تورم و بیگاری را مهار کند. هر بار تنها بدان منتهی شده که نقدینگی بخش خصوصی را به یمن امنیتی چند روزه، متورم تر ساخته و ابیای نقش اقتصادی دولت را دشوارتر نماید. و سرانجام کار را بدانجا رسانده که دیگر دعوا بر سر آن نیست که آنها نقش دولت در اقتصاد مباشرت باشد و یا برنامه ریزی و نظارت؟ بلکه مشکل آنست که دیگر نقدینگی تجار زیر بار «نظارت و برنامه ریزی» دولتی هم نرسود! اوضاع بگونهای است که «مشروع ترین» سرمایه های خصوصی به چیزی کمتر از تسلط بر دستگاه نظارت و برنامه ریزی دولتی رضایت نمی دهند. خوشحیالی این نظریه در آنست که اولاً: از آقایان تجار انتظار دارد خلایقیت و مطهریت و تخصص خود را در اقتصاد بکار اندازند، اما سرنوشت سیاسی خود را تمام و کمال بدست تخصصی و مطهریت «فقهای عالیقدر» بسپارند، و ثانیا: نمی داند چگونه ممکن است با منع تمزیرات حکومتی امنیت اقتصادی را برقرار ساخت در همان حال که با خالی شدن کیسه «ببوه زنان» و «شهید نادگان» امنیت سیاسی بمخاطره نیافتد! بارنهائی این تفکرات بگونهای است که نه «بازار» را امیدوار میکند و نه جلوی رویگردانی «حزب الله» را میگوید.

در رابطه با محیط سیاسی حرف آخر

تجمع خانواده شهدا در

بهشت زهرا

خبر هایی از زندان زنان

بهشت و نهم اسفند ماه، مسئولین جنایتکار زندان اوین به اکثر زندانیان زن اجازه ملاقات دادند، که برخی از این ملاقاتها نیز "حضوری" بود. این ملاقاتها در واقع "ملاقات عید" محسوب میشود. زندانیان زن از کشتارها خبر داشتند و از کشتارهای جدیدی در زندان زنان نیز خبر میدادند. اکثر زندانیان شکجه شده و بیمار بودند. مادر یکی از دختران زندانی، که وضعیت دخترش او را گریان و نگران کرده بود میگفت:

"فقط پوست واستخوان بود، فقط پوست و استخوان! وقتی خندید دیدم چند تاشی از دندانهایش ریخته، ملاقات قبلی اینطور نبود. میگفت خواب شده بود آنها را کشیدم، اما دروغ میگفت، دو ماه قبل که ملاقاتش رفتم دندانهایش سالم و خوب بودند! وقتی ناراحتی منو دید، گفت: "مادر، دلتو بخار پیش دل بقیه مادرا"

جمعیت ملاقاتی زیاد بود. پدر یکی از دختران زندانی، که یکی از دخترهایش را پارسال اعدام کردند، میگفت:

"میکن فقط ۹۰۰ تا زندانی نیکه دارن، ای روح سوختهها! بنظر میاد توی زندان زنان اوین از ۹۰۰ تا بیشتر زندانی داشته باشن، اونوقت میکن ۹۰۰ تا زندانی داریم، ای حمار مجال!"

زندانها زن گفتند که برای راهپیماییهای ۲۲ بهمن، مسئولین زندان از بسیاری از زنان زندانی خواستند که با انداختن عکس خمینی به گردنشان در راهپیمایی شرکت کنند و یا حداقل عکسی دسته جمعی با "مثال امام" در زندان ببانند، اما مخالفت زندانیان، شکجه گران را خشمگین کرد و آنها زنان زندانی "توب" را تحت فشارهای روحی و جسمی قرار دادند.

اکثر زندانیان زن در ملاقاتهایشان، به طاسبت سال نو، هدایای مختلفی که کارهای دستی خودشان بود به خانوادههایشان دادند. این هدایا غالباً گلای در ست شده یا وسایل مختلف بود. زندانیان زن تایید کردند که از چند ماه قبل فرمهایی جهت "تعیین تکلیف" در اختیار آنها قرار دادهاند، که در آن ها "ساله وفاداری به جمهوری اسلامی، نواز خواندن، عدم فعالیت سیاسی پس از آزادی و ابراز انزجار به سازمان و حزبی که در رابطه با آن دستگیر شده اند، اعلام طلاق از همسران و تایید اینکه روابط قبلی آنها "نا مشروع" بوده است. و... " در زمره وسایل مطرحه در فرمها و سئوالات بوده است.

یکی از زنان زندانی گفته است که از سلول کوچک آنها، اخیراً پنج زن را برده اند که از سرنوشت آنها خبری ندارند. این زن به ملاقاتی اش گفته است: "سرنوشت خیلی از ما هنوز معلوم نیست."

خانواده اعدام شدگان اخیر طبق قرار قبلی روزی را تعیین کردند و دسته جمعی به بهشت زهرا رفتند. ماشینهایی که در بیرون گورستان پارک شده بود، بقبری زیاد بود که قابل شمارش نبود، تقریباً ۴ برابر جمعیت همیشگی بود. خانوادهها از صبح زود يك محوطه بزرگ راستگچین کرده و در آن محوطه مراسم خود را برگزار نمودند. داخل محوطه پر بود از گل و شیرینی و میوه بهراه عکس شهدا.

مادری عکس ۴ فرزندش را قاب کرده بود و فریاد میزد: «من ۴ پسر داشتم مثل دسته گل، خمینی بجای ۴ فرزندم، ۴ سالک تحویلیم داد، من بچههایم را میخواهم، سالک نمیخواهم. من دست بردار نیستم.» بسیاری از خانوادهها از روزهایی ملاقات با هم آشنا بودند. خانوادهها آنقدر نسبت به هم احساس نزدیکی و همدردی میکردند که گاه انسان فراموش میکرد، کدامیک از شهدا فرزند کدام خانواده است. هر مادری که تازه وارد میشد، دیگر مادرانی که او را میشناختند در آغوش گرفته و سعی میکردند دلنوازی دهند. این جمله بارها تکرار میشد: «تو هم اینجا هستی؟» یکی از مادران میگفت: «هر کسی را که میشناختم امروز اینجا میبینم، خمینی دیگر زندانی باقی نگذاشته، گلای ما را با دستهای پلید و جنایتکارش پرور کرد ولی ما ساکت نمی نشینیم.» یکی دیگر از مادران میگفت: «من حالا میفهمم که چرا بچمام دست از مبارزه بر نمیداشت. حالا من جای او را گرفتارم. اینها کور خواندهاند که با این کشتارهایشان مردم ساکت میشوند. اگر آنوقت بچمام مبارزه میکرد، حالا دهها نفر به حقانیت او پی برده اند. حالا اینها جای او را گرفتارند. من که تا روز انتقام از پا نمی نشینم.» خلاصه در همه جا و هر طرف، مادر ویا همسری عکس عزیز خود را در دست داشت و اگر چه غم و اندوه و درد و مصیبت از دست دادن عزیزش از چهره اش نمایان بود ولی کینه و خشم و نفرت نسبت به جلادان جمهوری اسلامی در تمام حرفها و صحبتایشان موج میزد.

مادری عکس ۶ نفر را در دست داشت، ۵ پسر و مادام خانواده بدست جلادان جمهوری اسلامی قتل تام شده بودند. موقعیکه این مادر به معرفی شهدایش پرداخت، جمعیت بکپارچه و با صدای بلند درود فرستاد. هر کس که عزیز شهیدش را معرفی میکرد، جمعیت درود میفرستاد. و پس از معرفی تمام شهدا سر او صد زستون توسط جمعیت خوانده شد.

يك ماشین کمیته حدود ساعت ۱۱ به محوطه آمد، چند تن از مادران با حالت تهاجمی برخورد کردند، یکی از مادران ابتدا جلوی ماشین را گرفته و گفت، شماره قبر بچههای ما را بدهید. یکی از کمیته چپا گفت: «مادر بخدا ما خبر نداریم و از شماره قبر فرزندان شما بی خبریم. ما ماموریم ما را اینجا فرستادند.» یکی از مادران از بیان جمعیت با صدای بلند که شبیه فریاد بود گفت: «زود از اینجا بروید اینجا جای خندیدن نیست، مادرها میریزند سرتان و میکشندتان، زودتر از اینجا بروید.» یکی از کمیته چپا گفت ما اصلاً تقصیر نداریم و از موضوع بیخبریم. بهر حال بعد از این حرکت اعتراضی، ماشین کمیته گوش را کم کرد. یکی از مادران فریاد زد، «وقتی به من تلفن شد و خبر اعدام بچمام را دادند، گفتند پای دار سرود خوانده است. وقتی بچههای ما این قدر شجاع و با شهادت بودند، ما از چه بترسیم. ما باید از بچههایمان یاد بگیریم. خون ما که از آنها رنگینتر نیست»

اسامی تعدادی دیگر از شهدای قتل عام اخیر

- ۱- عبد الهاشم عادل اقلیت، سال ۶۴ دستگیر شده و به ۱۰ سال محکوم شد، در جریان اعلامهای اخیر در شهریور ۶۷ اعدام شد. يك زن و بچه دارد.
 - ۲- لینا حمیدی مجاهد، دانش آموز، ۲۰ خرداد ۶۰ دستگیر شد، ۲۰ سال محکوم شده بود. شهریور ۶۷ اسال اعدام شد.
 - ۳- طاهر قنبری امیرهنده اقلیت، سال ۶۰ دستگیر، به ۷ سال زندان محکوم شد. ۹ شهریور ۶۷ اعدام شد. مدیر دبیرستان امیرهنده بوده است (دهی است در بخش دهشال سهاگل)
 - ۴- ناریوش کی نژاد حزب توده یا اکثریت سال ۶۲ دستگیر شده از کارکنان موسسه حسابرسی سازمان صنایع طی بوده است در کشتار های اخیر اعدام شده است.
- همگی در تهران اعدام شده اند. مونتق

قطع شکنجه، اعدام!
زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

نگاهی به رویدادهای مهم ماه

گرانی و گران فروشی

بنابراین حتی سردمدارانی چون نخست وزیر و موسوی خوئینیها معترفند که باید بین گرانی و گرانفروشی تفاوت گذاشت و در بهترین حالت ۲۰ درصد مربوط به گرانفروشی است. بنابراین اصل گرانی است نه گرانفروشی. اما با وجود این رژیم برای جلب نظر << امت حزب الله >> و ایجاد توهم در مردم احتیاج به بالاسکه و هیاهوی مبارزه با گرانفروشی دارد تا در پشت پرده دود حاصل از آن، چهره خود را بمتابه عامل اصلی گرانی پنهان دارد. اما دست یازیدن به این شیوه ها نه تنها گرهی از مشکلات رژیم را حل نمیکند بلکه با افزودن گرهی تازه بر گرهها، نابسامانی وضعیت را باز هم پیچیده تر میکند. شیوههایی که بیشتر حالت تیغ زدن و تامین درآمد برای دولت را داشته و با ایجاد جو ترس و عدم امنیت غالباً موجب کمبود بیشتر کالا و افزایش مجدد قیمتها میشوند! در این میان یکی از اتهامات همیشگی رژیم این بوده است که کاسه و کوزه گرانی و گرانفروشی را یکجا بر سر کسبه جزمیشکند و از برخورد قاطع با دانههای درشت خبری نیست! و بعنوان نمونه در ارتباط با همین قضیه، << دادستان کل >> خوئینیها اعلام داشت که پرونده بنیاد نیوت (که بیشتر بدلیل، مبارزه جناحهای نرونی رژیم کارش باینجا رسید) بقیه در صفحه ۲۵

ولایت فقیه، رژیم اعتیاد پرور

رژیم جمهوری اسلامی، مدتی است که با سرو صدای زیاد و بکار انداختن ماشین پر قدرت کشتار خود، مدعی است که بجنگ گسترده برای ریشه کن ساختن سرطان اعتیاد پرداخته است و در این عرصه نیز، هم چون سایر عرصه‌های دیگر، خود را سرآمد و سر مشق جهانیان قرار داده است! اما واقعیت چیست؟ منشأ و مسبب فراگیری باصطلاح این طلای سفید (= برای سوداگران مرگ) چه میباشد؟ و چرا رژیم متوسل به چنین شیوه‌های سترونی در برخورد با این بلای خانمانسوز و نسل بر باد ده میشود؟ وسعت اعتیاد در جامعه ایران در طی پانزدهه عمر جمهوری اسلامی چنان نامنه پیدا کرده است که ایران را بعنوان یکی از معتادترین کشورهای جهان - به نسبت جمعیت سرانه - در آورده است، که در آن، اگر مواد غذایی جیره بندی بوده و دست نیافتنی است، اما مواد مخدر (از همه نوع) بسهولت در همه جا یافت میشود و ارزانترو دست یافتنی تر از سیگار در خیابانها، میادین،

کوچه پس کوچه ها، پارکها و در مقابل چشم عابرین مبادله میگردد! و بدین ترتیب این بلای هستی سوز، از برکت نظام ولایت فقیه دهان خود را برای بلعیدن جوانان و دیگر لایمهای جمعیت، در شهر و روستا و در همه جا گشوده است. رژیم حاکم که طی ۸ سال جنگ نکبت بار، به بهانه عمده بودن جنگ، مبارزه با بقیه در صفحه ۲۵

مبارزه برای آزادی پوشش
عرصه مهمی از مبارزات زنان

در ماه فروردین رژیم بیکار دیگر از زبان محتشی، یکی از شاخص ترین چهره‌های سرکوب فاشیستی خود، بمناسبت روز جمهوری اسلامی، اعلام داشت که بهیچ وجه بد خجایی را (یعنی پوشیدن لباسهای روشن و غیر تیره، عقب رفتن چند سانتیمتر روسری را و...) تحمل نکرده و با خط و نشان کشیدن به زنان آنها را تهدید کرد که با آنان همچون قاچاقچیان مواد مخدر و بهمان قاطعیت، برخورد خواهد شد. این بار اول نیست که رژیم بدخجایی را مورد حمله قرار میدهد. چرا که در طول عمر رژیم ولایت فقیه، این بیورش بطور دائم ولی با شدت و ضعف موسمی و متناسب با اوضاع و احوال سیاسی، وجود داشته است، اما شاید برای نخستین بار با چنین شدت وحدتی همراه بوده باشد. سبب این تهدید غلاظت و شداد در مقطع کنونی چیست؟ علت نخست را باید در شکست رژیم اسلامی در تحمیل کامل بردگی حجاب که جزئی از عناصر ایدئولوژی تاریک اندیش جمهوری اسلامی بر نیمی از جمعیت کشور دانست. رژیم ولایت فقیه، که فلسفه موجودیت خویش را متحقق ساختن قوانین فقهی - مذهبی اعلام داشته است، اکنون با چشمان هراس زده در آغاز دهه دوم حیات خویش می‌بیند که نه تنها پس از یک دهه در تحمیل و تثبیت آن موفق نشده است، بلکه بر عکس زمان بضر او حرکت کرده و مقاومت زنان علیه حجاب تحمیلی ابعاد جدیدی می‌یابد. ماجرای اوشین در چند ماهه گذشته نیز بروشنی هراس رژیم و مقاومت زنان را توأم بنمایش گذاشت. سبب مقاومتی که الگوی فاطمه زهرا را متعلق به ۱۴۰۰ سال پیش و کهنه شده اعلام میکرد و هراس جلاد جباران که با صدور فتوای مفسد فوالارض، تلاش میکرد که بر این مقاومت گسترده فائق آید. تهدیدات فاشیستی اخیر بقیه در صفحه ۳۱

در فضای پراز پایان جنگ، بدنبال افت موقت

قیمتها، در میان مردم و هم چنین دولت‌مداران این توهم بوجود آمده بود که گویا قیمتها پایین خواهند آمد. این توهم چندان هم بی پایه نبود. چرا که رژیم، در طی ۸ سال جنگ، همواره جنگ را، عامل اصلی تورم و کمبود کالا معرفی میکرد. اما پس از مدت کوتاهی در میان نابابوری همگان، قیمتها مجدداً سیر صعودی را طی کرده و در این اواخر حالت جهشی یافتند. بطوریکه قیمت سیب زمینی و پهباز حتی به بیش از کیلوئی ۵۰ تومان رسید! و این در حالی بود که انجماد دستمزدها و حقوق ها بشدت ادامه داشته و یک کارگر با حقوق ۶ هزار تومان در ماه و با ۵ سر عائله کل در آمدش تنها کفاف خرید ۴ کیلو سیب زمینی در هر روز را میداد! در چنین وضعیتی از مدتها پیش سران رژیم اعلام میداشتند که بدنبال تصویب مقررات مربوط به مبارزه با قاچاقچیان، مقررات مهمی در باره گرانفروشی نیز در << مجمع تشخیص مصلحت نظام >> در حال تدوین است. و با چنین وعده و وعیدهایی بر آن بودند تا هم به مردم امید دهند و هم قیمتها را با ایجاد ترس و ارعاب پائین آورند. اما این تلاشها که مبتنی بر هیچ و پوچ بود، هیچ اثری بر روی کاهش قیمتها نداشت. سرانجام این مقررات اعلام شدند و معلوم گردید که چیزی جز همان تدابیر همیشگی حکومت برای باصطلاح کنترل قیمتها چیز دیگری نیست. یعنی همان جرائم تصاعدی، زدن اتیکت گرانفروشی، قطع خدمات دولتی، باطل کردن موقت جواز کسب و یا تعطیل مغازه و ۰۰۰ بهره‌ها یک ارتش ۷ هزار نفره بازرس، که همگی بعهد قوه قضائیه میباشد. << امت حزب الله >> بلافاصله پس از اعلام این مقررات، آه از نهادش در آمد و سطح مجازاتها را خفیف و ناکار ساز دانست، آنها انتظار مجازاتهای سنگینی در حد اعدام را داشتند ولی بزعم آنها کوه موش زائیده بود. نخست وزیر پیش تر در طی یک مصاحبه پنهان نداشتی بود که با اقتصاد و بورژوازی نمیتوان از این شوخی ها کرد. این قبیل مجازات ها (اعدام) نه فقط موثر نیستند بلکه وضع را بدتر هم میکنند. موسوی خوئینیها، دادستان کل کشور نیز اعلام داشت که مجازات سنگین راه حل این مشکل (گرانی) نیست و با قانون مجازات گران فروشان میشود ۲۰ درصد مشکل گرانی را حل کرد و بقیه مربوط است به برنامه اقتصادی و شبکه تولید و توزیع.

انتخابات شوروی

گامهای اولیه اما امید بخشی در راستای دموکراسی سوسیالیستی

خواهد کرد. شورای عالی بصورت جاری تشکیل جلسه میدهد و در حوزه قانون گذاری و نظارت بر عملکرد دولت اختیاراتی برای آن پیش بینی شده است.

از میان ۲۲۵۰ نماینده ۱۵۰۰ نفر بصورت مستقیم از حوزههای انتخاباتی برگزیده میشوند. ۷۵۰۰ کرسی نیز به حزب (۱۰۰ کرسی) و سایر سازمانهای عمومی و توده‌ای مانند کوسومول (سازمان جوانان حزب کمونیست)، اتحادیه‌ها، آکادمی علوم اتحاد شوروی ... تعلق دارد.

قبل از آغاز انتخابات، مرحله تأیید اعتبار و معرفی کاندیدها از طریق کفرانس‌های حوزه‌های انتخاباتی طی شد. این کفرانس‌ها در بسیاری از موارد به کانون جوشان درگیری نیروهای بوروکرات و محافظکار با طرفداران اصلاحات تبدیل شد. ویتالی کوروتچ سردبیر نشریه "اگنیوک" که از طرفداران اصلاحات میباشد در حوزه انتخابیه شماره ۲۱ مسکو از شمار کاندیدهای انتخابات حذف شد. در حوزه انتخاباتی گاکارین در مسکو، ۱۲ داوطلب شرکت در انتخابات، خود را کاندید نمودند. پس از ۱۲ ساعت بحث و مجادله بالاخره کفرانس همه داوطلبین را برای شرکت در انتخابات معرفی نمود در حالیکه در آغاز کار تعداد قابل توجهی معتقد بودند که ۲ یا ۳ کاندید برای حوزه انتخابیه کافی است و بقیه باید حذف شوند. در حوزه انتخاباتی توشین در مسکو، ترکیب کفرانس در ابتدای کار در صدد حذف تلمان گلدیان بازیس ویژه دادستانی کل اتحاد شوروی بود که تیم تحت مسئولیت او مافیای معروف وزارت کشور و جمهوری ازبکستان را کشف نمود و بهین خاطر از محبوبیت وسیعی در سراسر کشور بعنوان چهره آشتی ناپذیر با فساد برخوردار است. اما تودمهای علاقمند که در بیرون تالار کفرانس تجمع نموده بودند و از طریق بلندگو مباحثات آنها تعقیب مینمودند به مداخله فعال برخاستند. نقطه نظرات مردم از طریق ویدئو درفاصله جلسات کفرانس برای شرکت کنندگان پخش شده و تحت تأثیر آن، کفرانس با ۲۱۲ رای در برابر ۱۹۲ رای تصمیم گرفت که همه داوطلبین را برای شرکت در انتخابات معرفی نماید. مبارزه و تبلیغات انتخاباتی بسیار فعال بود. کاندیدها از طریق پخش اوراق و پوسترها و همچنین میتینگ‌ها و نطق‌های انتخاباتی پلاکارد های خود را تبلیغ کردند. گزارشگر نیویورک از آزادی تبلیغات انتخاباتی بحثه انقلابی در مقام مقایسه با گذشته یاد کرد که طی آن کاندیدها آزادانه نقطه نظرات خود را مطرح ساخته و مردم نیز آزادانه در هر

مورد از کاندیدها سؤال مینمودند. وجود کاندیدهای متعدد و ازجمله، کاندیدهای غیرحزبی مخالف حزب کمونیست تحریک خاصی به انتخابات شوروی داد که طبعا در نوع خود در شوروی، در دوره بعد از لنین بی سابقه بود.

صندوق‌های رای در حضور نمایندگان مردم و خبرنگاران گشوده و شمارش شد. خبرنگار گاردین در گزارش خود نوشت که به خبرنگاران غربی نه فقط اجازه داده شد نحوه رای گیری را مشاهده کنند بلکه آنها توانستند در شمارش آرا نیز حضور یابند امری که بقول این خبرنگار در انگلستان غیرممکن است. افزوده که فقط عدالت و شرافت به اجرا در آمد بلکه در معرفی دید نیز نهاده شد.

نتایج انتخابات از وجوه گوناگون قابل بررسی است. مسئول کمیته حزبی مسکو و نیز شهردار مسکو، مسئول کمیته حزبی لنینگراد، مسئول کمیته حزبی شهر و شهردار لنینگراد و همچنین شهردار کیف و چند مقام ارشد حزبی در انتخابات شکست خوردند و احتمال شکست ۲۴ مسئول کمیته حزبی پس از دور دوم انتخابات نیز می‌رود. بوریس یلتزین عضو سابق دفتر سیاسی با ۹۰٪ آرا بر رقیب تعیین شده توسط حزب پیروز شد. ناصبره مخالفت با امتیازات ویژه حزب و بوروکراسی، دموکراسی و اصلاحاتی در وضع اقدار کم در آمد و یا بازنشستگان و همچنین شتاب دادن اصلاحات را مطرح می‌سازد. انتخاب چهره‌هایی که در مبارزه علیه فساد و بوروکراسی صاحب شهرت هستند مانند تلمان گلدیان، مراد زاهدف که افشاکاری‌های وی باعث سقوط مسئول حزب ازبکستان شد، خانم آلیاوشینسکایا که افشاکاریهای گسترده‌ای درباره سو مدیریت مربوط به ساکن عمومی بعمل آورده بود با ۹۰٪ آرا بسیار پرمعنی و هشدار دهنده بود. در مواردی مانند لنینگراد که ناراضی‌های وسیعی از مسئولین حزبی وجود داشت حتی در مناطقی که یک کاندید یا دو کاندید از بوروکراسی محافظه کار در لیست قرار نداشتند مردم نام هر دو آنها را خط زده و بدین ترتیب به بوروکراسی محافظه کار و فاسد قاطعانه نه گفتند. تعدادی از فرماندهان عالی‌رتبه ارتش سرخ نیز در برابر فرماندهان پائین تر شکست خوردند. مانند فرمانده کل نیروهای شوروی در آلمان شرقی که از یک سرهنگ ارتش شکست خورد.

وبالاخره در جمهوری‌های بالتیک مسئولان حزبی طرفدار گرایش‌های ناسیونالیستی بیشترین آرا را آورده و متقابلا مخالفین تشکلهای ناسیونالیستی شکست سختی از ناسیونالیست‌ها خوردند.

انتخابات شوروی نشان داد که غیرمردم دوره طولانی خود و رکود و بی‌تفاوتی سیاسی طبقه کارگر و مردم شوروی که بعلمت سطره بوروکراسی و فقدان دموکراسی سوسیالیستی ابعاد خطرناکی یافته است چگونه گامهای اولیه در دموکراتیزه نمودن حیات سیاسی جامعه شوروی موجب شد تا مردم بطور فعال در انتخابات شرکت جویند و طلیسمهای مداخله فعال در سیاست پدیدار گردد.

انتخابات همچنین نشان داد که مردم شوروی به فساد، بوروکراسی و محافظه کاری قاطعانه نه می‌گویند. خواهان اصلاحات سریع و جدی هستند. انتخابات ضربه سختی به بوروکراسی و هشکاری جدی درباره بلاترنگ بودن اصلاحات به حزب بود. انتخابات در همانحال آشکار ساخت که مردم شوروی هنوز در چهار چوب سوسیالیسم در جستجوی پاسخ به مشکلات هستند.

بیشترین آرا و اقبال مردم از چهره‌های منتقد حزبی و یا از غیر حزبی‌هایی است که به نظام سوسیالیسم اعتقاد دارند. نتایج انتخابات ارتش نیز بر ضرورت دموکراتیزاسیون این نهاد تأکید نمود!

انتخابات شوروی همچنین نشان داد ناسیونالیسم خطر جدی و در حال رشد است که با بهره‌گیری از بوروکراسی، فساد و محافظه‌کاری و همچنین انحرافات موجود در برخورد با مسئله ملی احساسات ملی را در راستای ضد سوسیالیستی بسیج می‌نماید. نتایج انتخابات جمهوری‌های بالتیک نشان داد که بوروکراسی فاسد و محافظه کار حزبی بزرگترین متحد ناسیونالیسم منحط است و برای مبارزه علیه انحطاط ناسیونالیستی پایان بخشیدن به بوروکراسی، گسترش آزادی‌های سیاسی و ارتقاء بخشیدن سطح زندگی مردم ضرورتی غیر قابل تأخیر است. اما این گام در صورتی میتواند تکمیل شود که اصلاحات دموکراتیک شتاب بیشتری یابد. لازم است تا آزادی مطبوعات و اطلاعات بطور جامع تری همگرا شود و شورای عالی به مرکز اصلی

به خود وفا دار بنامیم!

کتر کسی "شک" را در مقابل "اعتماد" ستوده است. آنچه که اخلاق نامیده میشود، ما را بنوعی غیر ارادی به سمت ستایش اعتماد میراند. آنچه اما در عمل شاهدیم، میبندد آری شک است. تا حدود زیادی میتوان از این "تقدیر" راضی بود. برآستی اگر بنا بر سنگینی وجه اعتماد گذاشته میشد، هیچ افسوسی بر سرنوشت غم انگیز ملت فریب خورده ایران در مقابل خمینی، توده گمراه شده مجاهدین، کشته شدن دسته دسته توده‌یابی مومن به رهبری فرومایه در زندانهای اسلامی و... جایز نبود.

معتمدین نیز در کسب و کلاشی این اعتماد راههای دشواری پیمودند و مستسکهای بسیار جستجاند. رجوی و امام خود را تقریباً معصوم مینامدند. حزب توده، شرایط مخفی و تهاجمات بی‌امان امپریالیستها و سازمانهای جاسوسی را بهانه قرار میدهند، پیولیستیهای لجاج، معترضین و دمکراسی را قربانی کلمات قربانی شده کلاسیکا میکنند و... سوی دیگر قضیه به عمل مربوط میشود. گاه با خون سردی ولایتی عاصی کنندگی می‌گویند: "رفیق (یا برادر...)"، کدام حرف، وقتی عطی شد، به حساب حرف گذاشته شد. حرف یکی است، عمل یکی. حرف "حساب" هم فقط پیرهن خوشرنگی برای حرف هفت است و "عمل ما را شرایط تعیین میکند". جمله زیبایی است!

هراسم از این است که کفاف ندادن انتظاها، تئوریهای مثله شده و دلایل فوق زیرکانه مدعی، این نوشته را همچنان در دلان اخلاق و اندرزه‌های کشیشی کم سازد. ولی آیا چاره دیگری مانده است؟ هراس من صد بار بیشتر از این از بی‌بصارتی است که امکان گسترده شدن سایه مخوف آن بر تنها (آری تنها) جریان سالم کمونیستی (و کمونیستی) که بنامش بتوان خواند) از میان نرود. من، مثل بسیاری دیگر از هواخواهان جنبش، سازمان کارگران انقلابی ایران را اینقدر لنگ و ضعیف نمی بینم که حتی به جملات اغراق آمیز نو سطر فوق خودم باور داشته باشم. صحبت ابدا بر تعارف و مقدمه چینی مودبانه نیست. سخن بر سربامان واقعی است و امیدوارم این چند عبارت تجدید آمیز را حذف نکند. چون جوهر عقیده من در اینست. اعتماد به نفس سازمان در برخورد با واقعیت نفرت انگیز و قدرتمندی چون "انقلاب اسلامی" و تنهایی غرور آمیز آن در برخورد علمی با مسایل و واقعیتهای تلخ و شیرین امروز، پافشاری‌اش بر دمکراسی و کرامت انسانی و... پایه های رضایتبخش چنین ایمانی است.

اما آنچه بنام هراس از آن یاد کردم،

بقیه در صفحه ۲۳



"نواندیشی"، تلاشی منبوحانه برای نجات اپورتونیزم!

کردن ولایت فقیه به‌مثابه تجسم عینی انقلاب توسط حزب توده و اکثریت و امثالهم بود. اما با این همه نباید چنین پنداشت که بکار گیری این مفاهیم صرفاً یک اشتباه قلمی است. آقایان به اصطلاح نواندیش ما با این کار هدف روشنی را دنبال میکنند. هدف آنان نه جابجایی تفکر و بینش اپورتونیستی طیف توده‌ای، بلکه حمله به تمامی بنیادهای مارکسیسم - لنینیسم است. پس اپورتونیزم و تجدید نظر طلبی توده‌ای را >> بنیادگرا<< معرفی میکنند تا با یک تیر دو نشان بزنند!

اما حاصل نقد انحرافی بینش طیف توده‌ای از سوی طرفداران >> نواندیشی<< چیست؟ نفی مشی حمایت از دیکتاتوری ملایان، تا در پوشش آن بتوان دیکتاتوری پرولتاریا را نفی کرد؛ نفی وابستگی حزب توده به شوروی تا >> مین پرستی<< و >> دفاع بی‌گیر از منافع ملی<< جایگزین آن گردد. و این همه آیا طرح و تبلیغ شعارهای کهنه شده سوسیال دمکراتها نیست؟ و این همه آیا حفظ پایه و بنیان اپورتونیزم و تلاش حقیر برای نجات آن از زوال و نابودی در قالب و ظاهر دیگر نیست؟

آقایان >> نواندیشی<< به خط و برنامه ورشکسته حزب توده حمله میکنند تا در سایه گرد و خاک برآمده از این جنگ و جدل کالای قاچاق خود را حمل کنند. تا با جسارت حاصل شده از حقانیت کاذبی که در حمله به کفالت حزب توده کسب میکنند اعلام نمایند که >> ما با هرگونه الگو برداری و با آنچه که دیکتاتوری پرولتاریا نام دارد در کشورمان تا به آخر مخالفت خواهیم کرد<< (همانجا تاکید از ما)

آنها به پلاتفرم ورشکسته حزب توده حمله میکنند تا پلاتفرم اپورتونیستی دیگری را جایگزین آن سازند؛ بنیادهای مارکسیسم را تحت عنوان >>کنار گذاشتن همه تئوری ها و اصول کهنه شده و نادرست<< مورد حمله قرار دهند؛ و بالاخره تحت پوشش >> نفی هرگونه هرژونیم و اتوریته پروری<< دیکتاتوری پرولتاریا را مورد حمله قرار داده و خواهان >> مین پرستی بی‌گیر<< گردند!

ماهیت واقعی >> نواندیشی<< را همچنین در حمله به تمامی عناصر صادق و انقلابی تحت عنوان آوانتوریستها و نیز اطلاق عنوان >> بقیه در صفحه ۲۳

سیر تحولات درونی سازمان >> اکثریت<< همانند حزب توده طی سالها و بویژه ماههای اخیر، بار دیگر حقیقتی را روشنتر از پیش ثابت میکند: اینکه اولاً جریاناتی که از اپورتونیزم خیانتکار طیف توده‌ای انتقاد اصولی نکنند، حتی در صورت مخالفت ظاهراً دو آتشه با آن، سر از منجلاب دیگری در خواهند آورد. ثانیاً استحاله پیولیسم به اپورتونیزم توده‌ای و سپس سنگینی بخش وسیعی از همین طیف بسوی اپورتونیزم سوسیال دمکراتیک بیان ترزلزل بیش از پیش پایه طبقاتی جنبش چپ ایران - یعنی خرده بورژوازی جدید - است و تنها راه حل بحران کمونی، علاوه بر خانه تکانی فکری، تغییر پایه طبقاتی جنبش و استقرار قطعی در میان توده‌های کارگری میباشد.

آخرین سندی که مخالفین خط مشی گذشته و وحدت با حزب توده در هیات سیاسی سازمان اکثریت منتشر کردند، به عینه سقوط این جریان را به منجلاب سوسیال دمکراسی تصویر میکند. آقایانی که زمانی با پوشش ظاهری انقلابی انتقادات خود را به خط مشی خیانتبار گذشته آغاز کرده بودند، اینک دچار کشف و شهود شده و در قالب نو اندیشی همان مفاهیم کهنه شدیدی را ارائه میکنند که از دوران برنشتین تا کنون راهنمای عمل اپورتونیزم سوسیال دمکراتیک بوده است.

قبل از هر چیز مفاهیمی که جنابان منتقد برای معرفی مضمون و محتوای بینش طیف توده‌ای - که منجر به حمایت خیانتکارانه از جمهوری اسلامی گردید - بکار می‌گیرند، بیان نقد انحرافی آنان از خط مشی گذشته و مواضع حامیان آن است. جزوه >> وضع سازمان و راهی که باید رفت<< جابجا مفاهیمی چون >> دگماتیزم<< یا >> بنیاد گرایی<< را برای معرفی بینش حامیان خط مشی گذشته و اتحاد با حزب توده، بکار می‌گیرد. و این در حالی است که شاه بیت استدلال حزب توده و همپالکی هایش برای تبیین >> انقلابی<< بودن ملایان و توجیه همکاری جنایتکارانه شان با رژیم ضد انقلابی ولایت فقیه، چیزی نبود جز اینکه دوران عوفی شده و مفاهیم و استدلالات سابق مارکسیسم - لنینیسم کهنه شده است! آری اطلاق >> دگماتیست<< و >> بنیادگرا<< به روزیونیم طیف توده‌ای همانقدر مضحک و خنده دار است که معرفی

= نگاهی به تجدیدنظرطلبی آقای رضایی در مارکسیسم

تاریخی سرچشمه می‌گرفت، باید این قدرت منفعل را به یک قدرت فعال و مستگه دولت را به ابزار متنوع مردم تبدیل می‌کرد: "حاکمیت سلطان یا حاکمیت مردم، صالیه اینجاست... (۱) دموکراسی مبین چنین دولتی بود. دموکراسی مضمون سیاسی دولتی بود که تحت تابعیت مردم قرار می‌گرفت."

"هگل دولت را مبدا قرار میدهد و انسان را تحت تابعیت آن در می‌آورد، دموکراسی انسان را مبدا قرار میدهد و دولت را تحت تابعیت انسان در می‌آورد. درست همانطور که مذهب انسان را خلق نمی‌کند، بلکه انسان مذهب را خلق می‌کند، بهمان نسبت این "تاسیسات قانون اساسی" نیست که مردم را خلق می‌کند، مردمند که تاسیسات قانون اساسی را خلق می‌کنند." (۲)

چنانکه از این عبارت پیداست و توصیفات مکرر مارکس-بویس-ر در کارهای آغاز پیش آنرا تأیید می‌کند، دموکراسی، مضمون سیاسی است نه شکل ویژه دولت یا تاسیسات دولتی، مؤسسان یا قانون اساسی. مارکس دولت شکل داده شده توسط این دموکراسی را، دولت سیاسی می‌خواند، چرا که این دولت مردم را از انقیاد می‌رهانید و به انسانها بشماه افراد سیاسی و حاکم براناره جامعه تحقق می‌بخشید. مارکس شکل ویژه این دولت را جمهوری میدانست.

این جمهوری دموکراتیک، آزادی کامل سیاسی را تأمین می‌کرد و افراد ملت را به شهروند آزاد تبدیل می‌کرد و دستگاه دولتی را تحت تابعیت مردم قرار میداد. این مفهوم از دموکراسی، دستاورد انقلاب بزرگ بورژوازی فرانسه در قرن ۱۸ بود. این دموکراسی سیاسی که از دل انقلاب بورژوازی بر آمد. و آزادی و برابری سیاسی شهروندان را تأمین مینمود، اولاً بورژوازی بود و هیچ چیز ویژه پرولتری نداشت. بورژوازی بود، زیرا مطالبه ویژه بورژوازی علیه فئودالیسم و در خدمت آزادی حرکت سرمایه بود و پرولتری نبود، درست به این علت که هیچ در خواست ویژه‌ای علیه سرمایه نداشت. ثانیاً این دموکراسی سیاسی همیشه و همه جا مورد حمایت صرانه مارکسیست های ارتدکس قرار گرفت، زیرا نخستین قدم در راه آزادی اجتماعی بود، راهی که تاریخ واقعی و سیر پیشرفت مبارزه طبقاتی پیش گزارده بود.

اکنون لازم است ادعاهای آقای رضائی را یاد آوری کنیم. این ساله که لنین و بلشویکی دموکراسی سیاسی را بورژوازی خوانده‌اند، نه باز پس گرفتن مارکسیسم بود، نه تجدید نظر در درک قبل از اکثریت. مارکسیستها بر مبنای شرحی که به مختصرترین وجه آمد، دموکراسی سیاسی را بورژوازی میدانند و اگر آقای رضائی کشفیات جدیدی برای تجدید نظر در این امر دارد باید ارائه کند. با جار و جنجال و بی اساس و دکامتیک خواندن و جسدانند بر چسپ های دیگر نمیتوان یک تحلیل علمی را رد کرد. ضمناً "اقلیت" و "راه کارگر" که بعلمت پذیرش این تحلیل مورد صحبت ویژه جناب نویسنده قرار گرفته اند و "قیم" پرولتاریا خوانده شده اند بعلمت پای بندی عمیق خود به تحلیل علمی مارکس و انگلس و لنین بحق هستند، البته این که اقلیت درست بعلمت ترس از تحریفات لیبرالی طیف تودهای و سوسیال دموکراتها از آزادی سیاسی (که فیلابه آنها خواهیم پرداخت)، در دفاع از این آزادیها تزلزل نشان میدهد و بهانه بدست رفرمیستها میدهد، صالطای است مورد بحث ما و اقلیت و البته با کسانی امثال آقای رضائی که اساساً نظریات مارکس و انگلس و لنین را رد میکنند در مورد ضرورت دفاع از آزادیهای سیاسی بحثی نمیتوان داشت، چرا که او آزادی را چنانکه اکنون خواهیم دید بشیوهایی لیبرالی یعنی به مفهوم انقیاد مردم توسط دولت بورژوازی درک میکند و ادعا میکند لنین هم قبل از اکثریت از

آقای بیژن رضائی، در "راه کتکره" ارگان مباحث نخستین کتکره سازمان فائیان خلق شماره‌های ۴ و ۵ مقاله ای درباره ضرورت تجدیدنظر در مارکسیسم - لنینیسم و "حک و اصلاح" نظریات" بنیانگذاران" آن و "مردن و امروزی" کردن آن بر اساس "تمحیق شناخت بشری" و "تغییرات حاصله در واقعیتها" نوشته است و از این تجدید نظر یا بقول خودش، "بازنگری یا رویزیون" نتیجه گرفته که مارکسیسم لنینیسم را به رویزیونیستی "مردن در" مفهوم وسیع و مثبت آن" نه "به مفهوم رایج آن" نیاز افزوده است، اما علیرغم پافشاری وی بر "نو بودن نظر"ش او هم به همان نتیجه رویزیونیستهای کهن و "در مفهوم رایج" آن رسیده است و اعلام میکند احزاب کمونیست مردن باید برنامه خود را "حک و اصلاح" کرده و دیکتاتوری پرولتاریا را از آن حذف کنند.

پیش از آنکه به بررسی نظریات وی بپردازیم لازم است یادآوری کنیم که مقاله فصل او مشحون است از غلطهای آشکار در شرح تاریخ واقعی جنبش کارگری، تحریف و دستبرد در نظریات مارکس و انگلس و لنین، ارزیابیهای نادرست از شرایط مشخصی، تحریف نظریات نیروهای دیگر بویژه نظریات سازمان ما، ارائه استدلالها و نظریات ضد واقعی و ۰۰۰ که اگر قرار باشد به همه آنها بپردازیم باید رساله بنویسیم، اما چون قصد رساله نویسی در باب مقاله او را نداریم پس بر آن بقول خودش "فرمول و حکمی" که وی قصد تجدید نظر در آن را دارد متمرکز می‌شویم: تئوری دولت مارکس- و این البته جوهر و هدف مقاله او نیز هست.

مارکسیسم و مسئله دموکراسی سیاسی

آقای رضائی لنین و تمام رهبران طراز اول بلشویکی مانند تروتسکی، بوخارین، کاسف، راندک و زینویف و به تبع آنها کمینترن را متهم میکند که بعد از انقلاب اکثر درکی را از ماهیت دولت رواج دادند که "آزادیهای سیاسی بطور عام و آزادی مطلق، آزادی مطبوعات، آزادی تشکل و احزاب بطور خاص را نپدیده‌هایی ماهیتاً بورژوازی و بنابراین مردود می‌شود". او گزارا لنین را متهم میکند که پس از انقلاب اکثر نظر خود را در باره دموکراسی و جمهوری تغییر داده و با ارائه درکی اکونومیستی از دولت تعارضات بین اشکال دولت را نادیده گرفته و (آزادی سیاسی بطور عام و آزادی مطبوعات و تشکل و غیره را بعنوان تجلیات" دیکتاتوری بورژوازی" و چیزهایی "دروغ و ریاکارانه" مردود شمرده است) و نقش استالین تنها تثبیت همین نظریات بوده است. آقای رضائی معتقد است پایه این درک دکامتیک، "هم طراز شردن دموکراسی و دیکتاتوری" و بورژوازی دانستن دموکراسی سیاسی است، حال آنکه لنین و بلشویکی قبل از اکثریت چنین درکی از دموکراسی نداشتند. او اصطلاحات دموکراسی، دیکتاتوری، دولت و غیره را از مضمون تهی میکند و چنان معانی دلخواهی و گاهی متناقضی به آنها نسبت میدهد که برای آشکار کردن مضمون مارکسیستی آنها و پلاد کردنشان از آوار تحریفات ناکزیریم به مبنا آنها باز گردیم و ببینیم دموکراسی از دید مارکس چه بود، آیا لنین در مفهوم آن تغییر داد و آیا به تجدید نظری در آن نیاز هست؟

مارکس در جدال با نظر به هگل در چارچوب فلسفه و از طریق دولت نفی منطقی دولت ایده آل هگلی، به تئوری انقلاب خود علیه دولت پروس دست یافت. او از همان اوان بی ریزی تئوری خویش و از طریق قرار دادن واقعیت در مرکز تئوری، بقول خودش پای تئوری هگل را به زمین قرار داد. در مرکز این واقعیت، مردم و در پیشاپیش آنها پرولتاریا قرار داشت. او در پاسخ هگل که ایده حاکمیت مردم را، "ایده توحش" میخواند نوشت که حتی سلطان هم بنام مردم عمل میکند و حاکمیت او نماینده قدرت پاسیو و منفعل شده مردم است. در نظریه مارکس، دموکراسی ای که از واقعیت

ارتجاع قرار گرفتند. ارتجاع دست آوردهای انقلاب را به سرعت باز پس گرفت. سرکوب چنان شدید بود که بقول برخی مورخین بیش از سی سال طول کشید تا پرولتاریای فرانسه از جای برخاست. دولت بورژوازی مدرن که از دل انقلاب فرانسه برآمد پاسدار سرمایه بود و از این رو از بنویان، از پرولتاریای که در حال رشد بود می ترسید و از خواستهایی که خود مطرح کرده بود باز پس می نشست. اتحاد وسیع بورژوازی نو خاسته و ارتجاع فئودالی که در تمام انقلابهای بعدی اروپا چهره نمود بر پایه ترس از شناسایی حق مردم برای اداره جامعه صورت میگرفت و بورژوازی دولت خود را بر مبنای ممانعت از حق مردم بر حکومت تشکیل میداد. پرولتاریا تنها پس از یک رشته مبارزه خونین مرگ و زندگی و پا فشاری بی گیر برای دفاع از حقوق دمکراتیک توانست، بخشی از حقوق دمکراسی سیاسی را به دولت بورژوازی تحمیل کند. در تمام این دوران که نزدیک دو قرن بطول کشیده است پرولتاریا مدافع دمکراسی کامل سیاسی و دولت بورژوازی مقابل آن بوده است. بین دمکراسی کامل سیاسی و دولت بورژوازی نه تنها نمیتوان علامت تساوی گذارد، بلکه آنها در مقابل یکدیگرند. این حقیقتی بود که جمهوری واقعا دمکراتیک نمیتوانست بر پایه حق سرمایه بر کار تأمین شود و دولت بورژوازی تنها به زور مجبور شد به برخی از آزادیهای دمکراتیک، از قبیل حق رای عمومی، آزادی بیان، آزادی تشکل و حزب و آزادی اجتماعات یا برابری حقوقی زنان و غیره تن در دهد و تلاش کرد آنها را از درون صخ کند و این حقیقتی است که مارکس از همان ابتدا بر آن انگشت نهاد:

"ناپلئون، مطمئناً بر طبیعت دولت مدرن بصیرت داشت، بصیرتی که پایتاش بر کسترش نامحدود جامعه بورژوازی و حرکت آزاد مالکیت خصوصی و غیره استوار بود. او صمم شد این پایه را برسمیت بشناسد و آنرا محافظت کند." (۵)

اما نتیجه حق مالکیت خصوصی بر کار چه بود؟ تهی شدن همانقدر از آزادیهای تحمیل شده به دولت بورژوازی از معنای واقعی خود یعنی از حق مردم برای حاکمیت بر خویش و پذیرش آن تا به حدی که برای حرکت آزاد سرمایه و علیه موانع فئودالی کار ساز باشد. به دید مارکس این بود آزادی مطبوعات در جامعه بورژوازی! آزادی مطبوعات تحت شرایط آزادی تجارت مانند آن است که از کسی که او را در حال دفاع از خود می کشید دفاع کنید." (۶) و این بود قانون در جامعه بورژوازی:

" بگذارید بورژوازی بمتابه یک حزب - بمتابه یک قدرت دولتی خود را در مقابل پرولتاریا سازمان دهد. کاملاً واضح است که همه قوانین در آن جهت تنظیم میشود که از کسانی که صاحب دارایی اند در مقابل آنها تکیه فائد آتند محافظت کند."

بهین ترتیب او نشان داد که چگونه قاضی و دادگاه و نماینده پارلمان بورژوازی تحت اداره دولت بورژوازی به وسیله ای برای انقیاد محرومین تبدیل میشوند مارکس مرتباً نوشت آزادی سیاسی بدون آزادی اجتماعی، بطور کامل بدست نخواهد آمد، آزادی سیاسی تحت قیادت دولت بورژوازی از درون تهی خواهد شد. لگدمال شکان و محرومین در صورت بدست آوردن آزادی سیاسی فوراً به مقابله با استثمار بر خواهند خاست. این بود و این هست پایه استدلال مارکس و همه کسانی که آزادی سیاسی و حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش را تحت قیادت بورژوازی ممکن نمیانند. اگر آقای رضائی به " راه کارگر" معترضی است که چرا نوشته است دمکراسی نمی تواند با ایجاد یک جمهوری پارلمانی بر آورده شود." و " جمهوری پارلمانی، صرفاً نظام سیاسی مناسبی برای دفاع از سیادت بورژوازی و حفظ ابزارهای قدرت دولتی در دست این طبقه است" (۷)، اگر او به لندن معترضی است که چرا لندن " آزادی تشکل و آزادی مطبوعات" تحت قیادت جمهوری دمکراتیک بورژوازی و مجلس مؤسسان بورژوازی را "دروغ و ریاکاری" بورژوازی توصیف میکند، از آنروست که وی در موضع دفاع از جمهوری لیبرال بورژوازی علیه مطالبات مردم برای دمکراسی سیاسی ایستاده است از آن روست که مانند

آزادی سیاسی به مفهوم انقیاد مردم توسط ماشین دولت بورژوازی دفاع کرد ولی پس از اکتبر زیر نظریات خود زد!

اما چرا مارکسیستها از دمکراسی سیاسی علیرغم بورژوازی بودن ایستادن مطالبه دفاع میکنند؟ زیرا دمکراسی سیاسی با همین مضمون یعنی تبدیل مردم به شهروند آزاد و اعلام نظری لزوم تابعیت دولت از اراده مردم، اساساً تناقضی با دمکراسی اجتماعی ندارد. بر عکس سوسیالیسم تنها برنامه ای است که دمکراسی سیاسی را تکمیل کرده و به آن معنای واقعی می بخشد، و بدون سوسیالیسم تحقق کامل آزادی سیاسی اساساً ممکن نیست. بنابراین تحلیل است که دمکراسی سیاسی پایه مطالبات حداقل پرولتاریا را در طول مبارزه صد و پنجاه ساله اش تشکیل داده است و بمتابه نقطه شروع یک انقلاب حقیقی خلقی در انقلاب مداوم مارکس در برنامه کمونیستها مورد دفاع قرار گرفته است. لندن وسیعاً این مفهوم را بکار گرفت و آنرا به شعار پرولتاریا و پایه پلاتفرم دمکراتیک برای بسیج مبارزه توده دمکرات تحت رهبری پرولتاریا برای در هم شکستن حکومت استبدادی تبدیل کرد و بر خلاف اتهامهای آقای رضائی، تا آخر عمر بدان وفادار بود و آثار برجسته او بویژه " چپ روی بیماری دوره کودکی" و پلمیک های او با کمونیستهای چپ، تروتسکیستها، سخنرانی هایش در کنفرانس ها و کنفرانس های پس از اکتبر و مقابله با چپ روهای انگلیسی و ... در انترناسیونال سوم و غیره شاهد تاریخی این استراتژی بزرگ انقلاب های حقیقی خلقی و انقلاب پرولتری در قرن بیستم است.

اما البته این مطالبه مساوی با تقاضای جمهوری پارلمانی بورژوازی و قبول انقیاد مردم توسط ماشین دولتی بورژوازی نیست، بلکه تأمین آن مضمونی از دمکراسی سیاسی است که انقلابات بزرگ بورژوازی اعلام کردند و جمهوری های بورژوازی همیشه از تأمین کامل آن سرباز زدند. مسأله ای که اکنون بدان خواهیم پرداخت.

دولت بورژوازی و دمکراسی سیاسی

آیا میتوان بین دولت بورژوازی و دمکراسی سیاسی علامت تساوی گذارد؟ گفتم مارکس آن مضمون و شکلی از دمکراسی سیاسی را که از دل انقلاب بزرگ بورژوازی فرانسه برآمد، مبنای تحلیل خود قرار داد. این انقلاب را، اولین انقلاب مدرن خواندند، چرا که وسیع ترین توده های مردم را به فعالیت سیاسی کشانید:

" مگر در مکر مردم بورژوازی را به جلو سوق دادند تا علیه اشرافیت و سلطنت بچنگد. فقراً مگرماً علیه زندانها، کاخها و مجالس شوریدند، با ارتجاع جنگیدند، و انقلاب را نجات دادند. این آنها بودند که بورژوازی را فراتر از مرزهایی که خود مایل بدان بود راندند: از سلطنت مشروطه در ۱ - ۱۷۹۰ به جمهوری نا پایدار تحت رهبری ژرژوندن های دست راستی در ۲ - ۱۷۹۲، و عاقبت به جمهوری ای متوسط رادیکالترین و صمم ترین بخش بورژوازی - ژاکوبین ها تحت رهبری ماکسیمیلیان ریمسور قرار داشت." (۳) (تاکید از ما)

مردم در این انقلاب، بورژوازی را به مرزهایی فراتر از محدوده خود راندند. نمایندگان سیاسی فقیرترین قشر مردم "آرژاه" ها بودند، که به مفهوم دیوانگان است. این نامی بود که بورژوازی بدانها داده بود. تردیدی نیست که آنها برای نان و علیه استثمار خود قیام کرده بودند. قدرت بنویان - ن در مجامع خلق (SOCIÉTÉS POPULAIRES) نهفته بود. اینها نخستین نطفه های شوراها یا کون های خلق بودند. ژاکوبین ها وقتی به کله بی نوایان در ۱۷۹۳ به قدرت رسیدند علیه آنها برخاستند کوانسیون در ماه مه ۱۷۹۴ مجامع خلق را تعطیل کرد. " کون پاریس که قدرتش بر دمکراسی مستقیم مردم، و مهبلیهای انقلابی استوار بود، تحت اداره حکومت مرکزی قرار گرفت." (۴) ژاکوبین ها با از دست دادن حمایت بی نوایان زیر تیغ

مارکس در همان دوره گسست از هگل بر ضرورت آشکار کردن مضمون طبقاتی دولت و تمایز آن از اشکال گوناگون و تعریف دولت بر مبنای ماهیت طبقاتی آن تاکید کرد. او در مقابل هگل که شکل جمهوری را مبنا تحلیل خود قرار میداد و از تشریح مضمون طبقاتی آن سربازمیزد، تاکید کرد که "جمهوری، مطلقاً شکل دولت است" نه مضمون آن و دمکراسی واقعی نخواهد بود مگر جمهوری سیاسی (یعنی آزادی سیاسی)، چه در وجه اقتصادی، اگر فقط در این شکل متوقف شود. او با مقایسه حکومت مطلقه آلمان و جمهوری دمکراتیک بورژوازی آمریکا نوشت:

"مالکیت و غیره و بطور خلاصه تمام مضمون قانون و دولت، با تفاوت‌های ناچیزی در پروس و آمریکا همانند است. نتیجتاً جمهوری بسادگی شکل دولت است. همچنانکه در اینجا (پروس)، موارثی شکل آن است. مضمون دولت خارج از این تاسیسات قانونی قرار میگیرد." (۸) (تاکید از مارکس) می‌بینیم بر خلاف ادعای آقای رضائی این نه لندن، نه کمیتن، نه "استالینیست‌ها" بلکه ابتدا خود مارکس بوده است که دولت مطلقه چون پروس را درست در کنار پیشرفته ترین جمهوری زمان خود مینهاد و آن "دیکتاتوری" را با این "دمکراسی"، هم طراز میگرد.

مارکس طی مبارزات سیاسی خود بتدریج قالب فلسفی را که شکلی انتزاعی به استنتاج‌های او میداد رها میکند و دمکراسی، دولت و سایر پدیده‌های جامعه را دیگر نه در چارچوب فلسفی بلکه بر مبنای تحلیل طبقاتی از جامعه تشریح میکند. از این بعد تحلیل‌های مارکس بر مضامین صریح طبقاتی استوار است، بنحویکه بسیاری از مارکس شناسان اظهار داشتند که مارکس پس از تدوین "ایدئولوژی آلمانی" است که مارکسیست شده است، و این نه البته به مفهوم بطلان نظریات قبلی او، بلکه تاکیدی است بر این حقیقت که مارکسیسم علم مبارزه طبقاتی بطور اعم و مبارزه طبقاتی پرولتاریا بطور اخص است. در این دوره است که مارکس بطور ویژه - هر چند که برای آقای رضائی چندان آور باشد - بین دولت بورژوا و سلطه او، حاکمیت او، دیکتاتوری او "علامت تساوی" میگذارد.

آقای رضائی پس از شرح کثافی در مورد چگونگی کاربرد کلمه دیکتاتوری مینویسد مارکس به دلیل رواج صوری این کلمه در زمان خود از آن استفاده کرده است و از آن منظور خاصی نداشته است! اما حقیقت چیست؟ مارکس در مقابل جامعه شناسان بورژوا و آیدئولوژیست‌های پیش از خود که دولت را یک سازمان مستقل ملی برای تنظیم همه امور کل جامعه میدانستند و ماهیت طبقاتی آنرا انکار میکردند، در مقابل جامعه شناسان بورژوا که مستقل از مبارزه طبقاتی، دولت را به اشکال گوناگون تقسیم میکردند و ویژگی‌های آنرا ناشی از خصایل ویژه دولت‌مداران میدانستند با دقت و وسواس علمی به تشریح این امر پرداخت که هر دولتی، قدرت سازمان یافته یک طبقه ای در مقابل طبقه ای دیگر است. که این قدرت سازمان یافته، وسیله اعمال حاکمیت آن طبقه مسلط است، که دولت در جامعه‌ای که در آن آنتاگونیسم طبقاتی وجود دارد، نه وسیلهٔ اعمال اراده عمومی و تنظیم امور مبتنی بر "آرا" و مطالبات همه مردم، بلکه وسیله اعمال حاکمیت طبقه مسلط بر طبقات محروم است. درست از این رو بود که مارکس کلمه دیکتاتوری را بکار میبرد. این کلمه مبین دیکته کردن اراده، سلطه و حاکمیت طبقه مسلط بود. این کلمه مبین وجود آنتاگونیسم طبقاتی، مبارزه طبقاتی و وجود سلطه طبقه حاکم اقتصادی و عدم وجود آزادی طبقه محکوم بود. مارکس و مارکسیست‌ها تاکید بر این کلمه با آموزش رایج بورژوازی مبتنی بر نفی مبارزه طبقاتی و امکان اصلاح اجتماع از طریق اتکا بر اشاعه نیات خیر بشری و ایجاد حسن نیت نسبت به طبقه حاکم و کارگزاران حکومتی او، جنگیدماند.

مارکس نوشت:

"از آنجا که دولت از این نیاز بر میخیزد که تضاد طبقاتی را متوقف کند، اما این تضاد رشد میکند، از اینرو در متن تعارضی این طبقات، قاعدتاً، دولت به دولت طبقه قدرتمند تر و سلطه اقتصادی تبدیل بقیه در صفحه ۲۰

همه لیبرال خرده بورژواها بقول خودش در فکر "بدست آوردن پایگاههای قدرت در درون دستگاه دولت" بورژوازی است، یعنی در آرزوی گرفتن حکم وزارت از دولت بورژواست مثل میلران فرانسوی یا نمایندگان توده‌ای در کابینه توام. آنگاه او این موضع را به لنین منتسب میکند و به او می‌تازد که چرا حرفهای خود را پس از اکتبر پس گرفت؟! اما لنین حتی در ۱۹۰۵، یعنی زمانی که بلشویکها امید پیروزی بر سرمایه‌داری در روسیه را نداشتند و برنامه حداقل را از برنامه حداکثر تفکیک کرده بودند، شعار جمهوری دمکراتیک کارگران و دهقانان را میداد نه جمهوری لیبرال بورژوا و موگنا میگفت بورژوازی داریم تا بورژوازی، دهقان و خرده پای متوسط هم بورژواست اما با بورژوازی بزرگ متفاوت است و از هنگام تدوین اولین برنامه حزب سوسیال دمکرات تا ۱۹۱۷ با خط مشی منشویکها و به هدف طرد بورژوازی لیبرال جنگید تا جمهوری معمولی بورژوازی را با نگیرد و در آستانه اکتبر، هنگامیکه اروپای غربی در آستانه انقلاب بود، برنامه قدیمی مارکس، انقلاب مداوم را طرح کرد بدان امید که انقلاب سوسیالیستی اروپا ننگاردمکراسی کامل سیاسی که از انقلاب حقیقی خلقی روسیه به کف میآید به عقب باز گشت کند و هنگامیکه انقلاب در اروپای غربی باز پس نشست به اجرای برنامه انقلاب مداوم مارکس در روسیه کمر همت بست.

بهرحال دفاع از دمکراسی سیاسی هرگز به مفهوم دفاع از دولت بورژوازی نیست و نفی جمهوری بورژوازی هرگز به مفهوم نفی دمکراسی و آزادی سیاسی نیست. این را فقط مارکسیست‌های ارتدکس می‌توانند درک کنند نه رویونیست‌ها هر چند از نوع مدرن.

مارکسیسم و دیکتاتوری

آقای رضائی در مقاله خود اساسی ترین وظیفه تجدید نظر ضروری در مارکسیسم را مبارزه با "درک غالب" در باره ماهیت دولت میداند: "بینیم درک غالب چه مختصاتی دارد؟ در این درک بین ما هم دولت، سلطه، دیکتاتوری و دمکراسی " علامت تساوی گذاشته میشود. یعنی هر دولتی مضمونش سلطه طبقاتی یا دیکتاتوری طبقاتی است که میتواند اشکال متفاوتی از جمله شکل دمکراسی بخود بگیرد، در روایات دیگری از این درک گفته میشود که هر دولتی دمکراسی برای یک طبقه (یا طبقات) و دیکتاتوری برای یک طبقه (یا طبقات) دیگر است و یا اینکه دیکتاتوری و دمکراسی همواره دو روی یک سکه واحد بنام دولت هستند."

ایشان در مقاله خود مکرراً خاطر نشان کردند این از ابداع لنین و بلشویکها بود که "دیکتاتوری و دمکراسی را هم طراز کردند." چه در مورد دولتهای بورژوازی و چه در مورد دولتهای پرولتاری:

"در دوره پس از انقلاب و دوران کمیتن، بتدریج درکی شکل گرفته و مسلط شد که تمام دولتهای بورژوازی را تحت عنوان "دیکتاتوری بورژوازی" بیک کاسه میکند" یا:

در آثار لنین در این دوره (۰۰۰ دیکتاتوری پرولتاریا و دمکراسی پرولتاری هم تراز میشوند و یا حداکثر تمام اشکال دولت پرولتاری شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا محسوب میشود."

آقای رضائی رهبران بلشویک را مورد حمله قرار میدهد و ادعا میکند که خط تمایز کشیدن بر حسب مضمون طبقاتی دولتها دکاتیسم و تحجر است و دولتها را اساساً باید بر حسب روش اداره امور تقسیم بندی کرد.

علیرغم تأکیدات مکرر آقای رضائی بر استناد دادن ابداع این نظر به لنین و بلشویکها ما بسیار بعید می‌دانیم که او نداند که درک مزبور، یعنی تعریف دولت بمثابه ابزار سلطه و اعمال دیکتاتوری طبقاتی علیرغم اشکال متفاوت و همطراز قرار دادن دیکتاتوری و دمکراسی به لحاظ مضمون، اساساً توسط خود مارکس مطرح شد و او بویژه در ۲۵ سال آخر عمر خود با صراحت ویژه ای بر آن پا فشاری کرد.

تحصن و مقاومت ۴۵ روزه کارگران قهرمان ارج

بیش از چهار صد نفر از کارگران ارج که در بهمن ماه سال ۶۶ به سازمان صنایع طی اعزام شده بودند پس از گذراندن یک سال پر مشقت و طاقت فرسا، انتظار داشتند که پس از پایان یافتن مأموریتشان دوباره به کارخانه باز گردند اما ظواهر امر نشان میداد که نه تنها مأموریت کارخانه و انجمن و شورا و رژیم در فکر آوردن کارگران به شرکت نیستند بلکه با توطئه های ضدشان سعی میکنند تا با هر حقه ای که شده کارگران را یکسال دیگر در سازمان صنایع نگاهدارند، اما کارگران هم بیکار ننشسته و از تجربه اعزام کارگران سال گذشته که تعدادی اخراج و تعدادی دوباره مجبور به کار در سازمان شدند، استفاده کرده و از همان ابتدای پایان یافتن مدت اعزام به مبارزاتی متحد و یکپارچه روی آوردند، آنها در تاریخ ۶۷/۸/۲۱ طواری تهیه کرده و آنرا به همراهی ۶۰ نفر به مدیریت کارخانه تحویل دادند. در تاریخ ۶۷/۹/۲۰ به وزارت کار کرج رفتند و در آنجا با انجام سخنرانی و بر خورد با مسئولین وزارت کار خواسته هایشان را ابراز کردند در نتیجه این فشار ها مدیریت سعی نمود با دادن امتیازاتی به کارگران را فریب داده و آنها را به اعزام مجدد ترغیب نماید، از جمله مطرح ساخت که روزانه ۲۰ تومان حق نهار و ۱۶ ساعت اضافه کاری و لباس کار و اورکت و کفش ایمنی و ۱۰۰۰ در دوره جدید خواهند داد اما کارگران که از قبل تصمیمشان را گرفته بودند گول وعده های بی ارزش مدیریت را نخورده و چون مهلت یکساله شان به اتمام رسیده بود در تاریخ ۶۸/۱۱/۸ بصورت دسته جمعی به شرکت آمدند و در محیط کارخانه تحصن شدند و با تهیه و ارسال طومارهایی به کلیه ارگانهای دولتی از جمله مجلس، نخست وزیری، دفتر خمینی و منتظری، شورای نگهبان، وزارت کار و غیره، مسائل و مشکلاتشان را مطرح کرده و خواهان بازگشت به کار شدند - مدیر عامل و شورا از این حرکت کارگران شدیداً وحشت زده شدند و در تاریخ ۶۷/۱۱/۱۲ برای کارگران سخنرانی کردند در آن جلسه مدیریت و شورا تمامی سعی و کوششان را بکار گرفتند تا کارگران را دو باره به سازمان بفرستند. مدیریت بعلاوه در این سخنرانی دستش را رو نمود و مطرح ساخت که در سال قبل به ازای کار شما در سازمان توانستم مبلغ ۶۲ میلیون تومان علاوه بر حقوقتان دریافت کرده و با آن دو ماه حقوق کارگران ارج را بپردازیم. کارگران از این مسئله استفاده کرده و آن را به عنوان نقطه ضعف مدیریت افشا نمودند و لیکن راضی نشدند که به سازمان برگردند آنها با هوشیاری، تمام هم توطئه های مدیریت و شورای اسلامی را که سعی میکردند با ایجاد شلوغی و درگیری کارگران شاغل و اخصاصی را به جان هم بیندازند و در ایام دهه فجر کارگران تحصن را در مقابل میهمانان و باز دید کنندگان قرار دهند خنثی کرده و با کار توضیحی برای کارگران شاغل و میهمانان و رعایت کامل صبر و حوصله جوهر انقلابی شان را به نمایش گذاشتند. این شیوه مبارزه سبب شد تا دست ارگانهای حکومتی برای سرکوب کارگران بسته بماند کارگران به همین منظور مجبور شدند در سخنرانیها و در راهپیماییهای دهه فجر نیز جهت نقطه ضعف ندادن به مدیریت و رژیم شرکت کنند. اما تحصن آنها همچنان در داخل کارخانه ادامه یافت و مدیریت و شورای اسلامی نیز با توطئه سکوت و بایکوت کارگران سعی کردند نشان دهند که کاری به کار آنها ندارند و اصلاً مسائلی مهم و قابل توجهی در کارخانه اتفاق نیفتاده است و همه چیز شکل عادی را دارد. در تاریخ ۶۷/۱۱/۲۹ خبرنگاری که خود را جز کارکنان صنایع و سپاه جمهوری اسلامی معرفی میکرد وارد شرکت شده و از کارگران شاغل و تحصن در مورد مشکلات آنها سوال کرده و خبر تهیه میکرد. مدیریت از فرصت استفاده کرده و به محض ورود خبرنگار کلیه قسمتها را خاموش نمود تا

بدینوسیله به مسئولین برساند که کارخانه بخاطر تحصن کارگران تقریباً از تولید افتاده است که این توطئه تا حدود زیادی توسط کارگران افشا گردید بطوریکه که خود خبرنگار هم اعتراف نمود که مدیریت توطئه است و دستگاهها خاموش شده است. پس از رفتن خبرنگار دستگاهها دوباره شروع بکار نمودند. اما بعد ها کارگران مطرح میکردند که این خبرنگار هدفش نمیتوانست خبرنگاری باشد بلکه میخواست گزارشی برای ارگانهای رژیم تهیه کند - در تاریخ ۶۷/۱۲/۲ مدیریت و شورا طی اطلاعیه ای از کارگران تحصن خواست تا به سازمان صنایع برگردند و در آنجا مشغول بکار شوند و هیچ مسئولیتی کارخانه نسبت به آنها ندارد و از این تاریخ زیر نظر سازمان دفاع هستند در اطلاعیه سعی شده بود وانمود شود که قضیه از جانب سرحدی زاده نیز مورد تأیید قرار گرفته است و با توافق وزارت کار قرار شده است کمیته ای از میان کارگران ارج تشکیل داده شود بنام کمیته طرح اعزام به سازمان که پس از پایان یافتن اعزام مجدد این عده، برنامه های بصورت گردشی تدوین کنند تا سایر کارگران شاغل نیز بصورت نوبتی اعزام شوند - این مسئله یعنی طرح نوبتی کردن اعزام خود حلقه بسیار کثیفی بود برای پیدایش اختلاف بین کارگران شاغل و تحصن زیرا اگر کارگران تحصن به سازمان صنایع اعزام نمیشدند در نتیجه می بایست از میان کارگران شاغل تعدادی اعزام شوند به همین سبب با این شیوه ها مدیریت توانست رابطه کارگران شاغل و تحصن را بهم زند و موفق شود آنها را از هم جدا کند بطوریکه تا آخرین روزهای تحصن کارگران شاغل هیچگونه دفاعی از کارگران تحصن انجام ندادند همچنین از کارگران شاغل خواسته شد تا کارتهای ساعت زنی شان را با خود به خانه برده و فردا صبح هر کی کارت داشت اجازه دارد وارد محوطه شود بقیه کارگران حق ورود به داخل محوطه کارخانه را ندارند. کارگران تحصن در فردای آنروز پشت درب کارخانه ماندند اما سعی نکردند بزور وارد کارخانه شوند زیرا این حرکت مدیریت را بحد توطئه دانسته که قصد ایجاد شلوغی و درگیری را داشت تا بتواند از کارگران نقطه ضعف بگیرد - مدیریت که بر خورد کارگران را دید و برای اینکه تحصن کمتر پشت درب کارخانه در مسیر جاده مخمومی کرج است، باعث توجه کارگران سایر کارخانهها نکرد، از نگاهان خواست تا کارگران را به داخل شرکت راه دهند ضمناً قابل ذکر است که مدیریت و شورای اسلامی با کمیته و سازمان صنایع دفاع و دیگر ارگانهای ضد کارگری تماس و همکاری دائمی داشتند و در جریان کلیه مسائل روز مره کارگران قرار میگرفتند بطوریکه هر تصمیمی مدیریت و شورا میگرفتند وزارت کار و مسئولین در جریان کلیه مسائل بودند این ارگانها در فاصله ۲۶ روز تحصن کارگران ترفندهای زیادی بکار بستند تا اولاً بتوانند بین کارگران شاغل و تحصن شکاف و اختلاف ایجاد کنند، که تا حدود زیادی هم موفق شدند زیرا کارگران تحصن نیز نتوانستند این توطئه را آگاهانه خنثی کنند و تا حدود زیادی هم به این اختلافات دامن زدند - زیرا بارها در صحبتها و مذاکرات خودشان با مسئولین مطرح کردند که: چرا ما باید دو باره به سازمان برویم و چرا عده ای دیگر را نمیفرستید؟ همچنین کارگران شاغل که فکر میکردند اگر تحصن به سر کار بر گردند آنها به سازمان اعزام خواهند شد، بنابراین نه تنها سعی نکردند از آنها دفاع کنند بلکه با برخوردهایی سنجیده به این اختلافات دامن میزدند مثلاً با فرستادن سهمیه خوار بار و مرغ به کارگران اعزامی که میبایست توسط تعاونی صرف کارخانه تهیه و برای کارگران اعزامی فرستاده میشد مخالفت میکردند و بدینگونه مدیریت و شورا توانستند هر چه بهتر از این اختلافات استفاده کنند تا آنجا که عدم حمایت کارگران شاغل ارج باعث شده بود که تحصن کارگران در کارخانه نتواند تاثیر چندانی روی مدیریت شرکت بگذارد ثانیاً برای

طرح کردند باید بروید و یکسال دیگر در سازمان صنایع دفاع کار کنید و توضیحات نماینده‌ها هم برای مسئولین سازمان صنایع ملی موثر واقع نشد. پس از آن کارگران تصمیم گرفتند باز هم به مجلس مراجعه کنند با همین تصمیم ریز شنبه ۶۷/۱۲/۱۲ دسته جمعی بطرف مجلس حرکت کردند آنها در مسیر مجلس ابتدا سری به نخست وزیری زده و چند نماینده برای مذاکره با روابط عمومی نخست وزیری فرستادند مسئول روابط عمومی نخست وزیری که شخصی بنام بهرامی بود به کارگران گفت که شماها طبق تصمیم نخست وزیری باید به سازمان دفاع بروید نماینده‌ها گفتند نیرویوم و بهرامی گفت پس باید باز خرید شوید - کارگران گفتند نه باز خرید می‌شویم و نه به سازمان دفاع نیرویوم راه حل دیگری بنهید ۰ بهرامی با مصیبت گفت راه حل دیگری وجود ندارد شما حتی حرف امام را قبول نمی‌کنید نخست وزیر مورد تایید ما هم است - نماینده‌ها گفتند ما حرف امام را قبول نداریم ولی به سازمان نیرویوم اگر می‌توانید همه ما را اخراج کنید مذاکره نماینده کارگران و بهرامی با خشونت به پایان رسید و کارگران بدون گرفتن نتیجه‌ای باز گشتند کارگران سپس بیشتر خشمگین شده و خواهان شدت عمل بیشتری گردیدند در همان موقع تعداد زیادی اتوموبیل ضد گلوله که مربوط به سفیر چین و چند تن از نماینده‌ها از جمله حجازی نیز در داخل آنها نشسته بودند قصد خروج از مجلس را داشتند، کارگران که دیگر گارد به استخوانشان رسیده بود کنترل خودشان را از دست داده ویی توجه به خطراتی که در انتظارشان بود تعدادی از آنها خود را به جلوی اتوموبیل اولی که با سرعت در حال عبور بود انداختند بطوریکه اتوموبیل با صدای بلندی که از لاستیک‌هایش برخاست ترمز کرد و سایر اتوموبیلها نیز ایستادند اما جرئت نکردند شیشه‌ها را پاشین بیاورند و از پشت شیشه برای کارگران دست تکان داده و حجازی نیز مرتبا دستش را بعنوان احترام بروی سینه گذاشته و به کارگران تعظیم می‌کرد - در این فاصله پاسداران اسکورت و محافظ مجلس وارد عمل شدند با دادو فریاد از کارگران خواستند تا راه را باز کنند، کارگران نیز که تازه توجه مسئله شده بودند و برای جلوگیری از درگیری بعدی به آرامی همکاری خود را به کار خرابان آوردند - پس از آن چندین نفر از مجلس آمده و مطرح کردند که آبروی برای جمهوری اسلامی نگذاشتید شماها از سربازان عراقی بدترید و پیش اجنبی ما را خوار کردید و هر گام مفقاری از این مزخرفات را مزه مزه کردند که کارگران جواب دادند اگر اجنبی هستند چرا آنهمه اسکورت برایشان گذاشته و احترامشان را دارید اما برای ما کارگران ایرانی که یکماه است حتی پول نان شب هم نداریم سلطان نمی‌سوزد؟ سیدزینی را کیلویی ۲۵ تومان می‌خریم آنوقت حق نداریم احترامی کنیم و کنترل خونمان را از دست بدهیم، عوامل اصلی این مسائل شماها هستید اگر زودتر به خواسته ما پاسخ می‌دادید دیگر کار به اینجا نمی‌کشید ما که نماینده‌ها چه کسانی در ماشینها نشسته بودند فقط می‌خواستیم حرفمان به گوش مسئولین برسد - در این موقع نماینده‌ای با بلند گوی دستی از سوی نخست وزیری شروع به صحبت کرد و برای کارگران اطلاعیه نخست وزیری را خواند که همان رفتن کارگران به سازمان صنایع و با باز خرید شدن کارگران بود - کارگران در مقابل مطرح کردند که قبول ندارند و باید به کارخانه باز گردند بدین ترتیب نماینده نخست وزیر مطرح کرد که باز هم نماینده بفرستید که کارگران دوباره چند نماینده جدید معرفی کردند و نماینده‌های قبلی را نه فرستادند تا هم شناسایی نشوند و هم بتوانند با روحیه و ابتکار تازه تری بر خورد کنند نماینده‌ها نیز پس از مذاکره وقتی با نتایج قبلی مواجه شدند - مخالفت کرده و همه مسائل را با کارگران در میان گذاشتند در فریاد آتروز باز هم کارگران در مقابل درب کارخانه اجتماع کرده و منتظر ماندند تا نماینده‌هایشان جواب قطعی مذاکره را برایشان بیاورند و در همین فاصله طوماری برای وزارت کار تهیه کرده و خواهان دریافت سود سالانه و حقوق بهمن ماه خودشان شدند - نماینده‌های کارگران که به نخست وزیری رفته بودند با شخصی بنام‌محجوب

به شکست کشاندن مبارزه کارگران مدیریت و شورا توانسته بودند بین کارگران متحمن تفرقه بیندازند و از همان ابتدای حرکت تعدادی حدود ۲۰ نفر را با وعده و وعید به مزدوری خود در آوردند و به آنها حکم کار در سازمان صنایع دفاع را مخفیانه دادند و از آنها خواستند که ضمن شرکت در تحمسن از کارگران بخواهید که بروند و حکم اشتغال بگیرند و بدینصورت بتدریج توانستند بیش از ۲۰ نفر از کارگران را بطرف خودشان جلب کنند اما اکثریت عظیم کارگران با وجود تمامی مشکلات و فشارهای روحی و مالی که در این مدت تحمل کرده بودند همچنان روحیه بالایی داشتند و روی حرفشان باقی ماندند آنها کارگرانی را که حاضر شده بودند حکم بگیرند - به عنوان خائن و مزدور می‌شناختند و تا آنجا که می‌توانستند آنها را از خود دور میکردند و پیش آنها همه حرفی را نمی‌زدند زیرا در بین همین عده کسانی بودند که جاسوسی هم میکردند بطوریکه اکثر مسئولین کارگران به گوش مدیریت و شورای اسلامی میرسید و کارگران بارها با این جاسوسان درگیری لفظی پیدا کردند و چندین بار نیز آنها را افشا نموده و هو کردند بر اساس همین شناسایی جاسوسان بود که چند تن از کارگران فعال توسط کمیته و شبانه در خانه‌هایشان دستگیر شدند و از آنها تعهد گرفته شد که دخالت مستقیم نکنند گفته میشود که یکی از این کارگران هر روز می‌بایست به کمیته رفته و امضا میکرد.

کارگران پس از آن در روزهای شنبه و یکشنبه باز هم در پشت درب کارخانه ماندند و لیکن در ساعت ۹ صبح روز یکشنبه ۶۷/۱۱/۷ وقتی دیدند مدیریت کارخانه حاضر نیست هیچگونه پاسخ مثبتی به خواسته‌هایشان بدهد و حتی به کارگران تعرض کرده و آنها را به داخل شرکت راه نمیدهد مبارزه خویش را ارتقاء دادند و بطور یکپارچه تصمیم گرفتند که به جلوی مجلس شورا اسلامی رفته و در آنجا تحمسن کنند (این در حالی بود که حقوق بهمن ماه نیز به آنها پرداخت نشده بود) با همین عزم چندین مینی بوس کرایه کردند و به مجلس شورای اسلامی رفتند در آنجا کارگران خواهان مذاکره با نماینده‌های مجلس شدند، پس از ورود کارگران ابتدا پاسداران محافظ مجلس جلوی آنها را گرفته و با بیسیم سایر نیروهای انتظامی را نیز فرا خواندند و از کارگران خواستند تا با صبر و حوصله منتظر آمدن نماینده‌ها شوند در ساعت ۱۱ صبح محمد سلامتی نماینده تهران و عضو کمیسیون کار مجلس با کارگران به صحبت پرداخت وی در همان صحبت‌های اولیه مطرح کرد که ما حرفهای شما را شنیدیم و میدانیم چه می‌گویید و حق را به شما می‌دهیم و کسی حق اخراج شما را ندارد و حتی به خواسته‌هایتان خواهیم رسید - کارگران مطرح کردند که ما یکماه است حقوق نگرفتیم زن و بچه ما در این دورگرائی حتی برای نان شب محتاجند، ایام عید است و کسی به ما توجه نمیکند و اگر به خواسته‌های ما توجه نشود زن و بچه‌هایمان را به اینجا خواهیم آورد - در این موقع سلامتی با دست پاچی مطرح کرد که این کار را نکنید - این مکان مهمی است و سفرا و کارداران خارجی به مجلس می‌آیند دیدن این صحنه برای جمهوری اسلامی خوب نیست و خواهش کرد که شورای اسلامی و انجمن اسلامی تان را بفرستید تا با ما مذاکره کنند، که کارگران در جواب گفتند ما شورا و انجمن نداریم زیرا هیچ کاری برای انجام نداده و نخواهند داد، سلامتی البته متعجب گرد ولی به روی خود نمی‌آورد و ادامه داد حالا که شورا و انجمن ندارید برای بهتر شنیدن حرفهای شما چند نفر کارگر را بعنوان نماینده به مجلس بفرستید - کارگران ابتدا مخالفت کردند و لیکن بعدا ۵ نفر را معرفی نمودند پس از آن بقیه کارگران به خانه‌هایشان باز گشتند در روز دوشنبه نماینده‌ها جواب آوردند که مجلس مسئله را به سازمان صنایع ملی و وزیر آن یعنی شخصی شافعی واگذار کرده است - و کارگران می‌بایست روز چهارشنبه با نماینده سازمان صنایع مذاکره کنند - نماینده‌ها نیز پس از مذاکره با سازمان صنایع ملی نتوانستند به نتیجه‌ای مطلوب برسند زیرا آنها

صدای بلند تکبیر گفتند. رئیس شورا که دید دبیر کار می‌آید با خواهش و التماس از کارگران خواست تا به خانه‌هایشان برگردند تا فردا وضعیت شان معلوم گردد. کارگران نیز قبول کردند. در فردای آن روز - ۶۷/۱۲/۲۲ کارگران باز هم به پشت درب کارخانه آمدند و منتظر ماندند باز هم نتیجه‌ای نگرفتند و در نتیجه برخلاف روزه‌های قبل که در بیرون شرکت می‌ماندند وارد شرکت شده و مدیر عامل و اعضای شورا و رئیس حسابداری و چند نفر هیئت مدیره را گروگان گرفتند - اما مدیر عامل و مدیر تولید در این روز توانستند بیرون زدند از کارخانه خارج شوند. در این فاصله که کارگران وارد سالن حسابداری شده بودند کارمندان اداری بسیار وحشت زده شده و با ترس و لرز از اطاقها بیرون آمدند تا فرار کنند. اما کارگران آنها را آرام کرده و دعوت به آرامش و خونسردی نمودند و به آنها گفتند که بروید سرکارستان و ما با شما کاری نداریم اما بدانید که خواسته ما بحق است و شما هم می‌بایست از ما پشتیبانی می‌کردید و در گرفتن خواسته‌مان به ما کمک می‌نمودید. در این روز با توجه به گزارشی که به کمیته سرکوبگر داده بودند تعداد ۲ ماشین تویوتا از کمیته ناحیه ۲ وارد شرکت میشود و کارگران را به آرامش دعوت می‌کنند کارگران نیز در مقابل به صحبت کردن با پاسدارها می‌پردازند و از خواسته‌هایشان و مشکلات و گرفتاری‌هایی که در این مدت چهار روز تحمّل کرده بودند صحبت کردند. از جمله پیرمردی جلوی رئیس کمیته را گرفت و با چشم گریان گفت که من چند فرزند دارم یک کزابه خانه هم می‌دهم، دخترم را قرار است عید اسفند شوهر بدهم. پیش از بیکامه است که به ما پولی ندهند هر چه وسیله برد خور داشتیم فروختیم، دیگر پولی نداریم که حتی برای زن و بچم نان خشک و خالی بخرم از خجالت نمی‌توانم در خانه سرم را بلند کنم چند روز دیگر عید است حتی یک جفت جوراب نتوانستم برای بچه‌هایم بخرم و همینطور بکارگر منگور با گریه و ناله حرف می‌زد بطوریکه همه کارگران متحمن شروع به گریه کردن نمودند. زیرا که وضعیت آنها نیز دست کمی از آن کارگر پیر نداشت. کارگری میگفت بچم را بیمارستان خواباندم، من چه کار کنم؟ - کارگری میگفت بچم آبله مرغان گرفته حتی پول ویزت را ندارم که به دکتر ببرم - کارگری میگفت که دیگر زنم را آبجی صدا می‌کنم چونکه رابطه ما بهم خورده است و بگریز کارگران عقده دلشان را خالی میکردند بطوریکه مسئول کمیته متاثر شده و مطرح کرد که من هم حق را به شما می‌دهم. اما ما وظیفه مان ایجاد نظم است و شماها نباید دست به گارهای خلاف قانون بزنید، بهتر است بروید به خانه‌هایتان و فردا من شما را جواب شما را از مدیریت خواهم گرفت در این موقع کارگری باز هم صحبت کرده و مشکلات سایر کارگران را به میان کشید و از او خواست که به مدیر عامل بگوید که فردا تکلیف مارا بکسره کد چون دیگر چیزی به تعطیلی نمانده است. قابل فکر است که در این روز چند نفر از سازمان اطلاعات نیز بطور مخفیانه به اجتماع کارگران آمده بودند و صحبت‌های بعضی از آنها را نیز ضبط نمودند زیرا کارگری تعریف میکرد زمانی که می‌خواستند است به خانقش بروند، سوار یک اتوموبیل شخصی شد که دو نفر در داخل آن نشسته بودند آنها از کارگر پرسیدند که کارخانمان چه خبر است و کارگر همه مسائل را به آنها گفت - سپس یکی از آنها نواری را بیرون آورد و داخل ضبط گذاشت. در نتیجه کارگر منگور متوجه شد که از صحبت‌هایش در جمع کارگران نوار بر شده است و حسابی ترسیده بود. مأمورین اطلاعات خودشان را معرفی کردند و از او خواستند تا مواظب گارهایش باشد و مطرح کردند که ما دایما در بین شما هستیم و اکثر شما را شناسایی کرده و به موقع اقدام خواهیم کرد و حتی تهدید کرد که همین آآن میتوانند او را از بین برده و داخل صندوق عقب بگذارند و بدین ترتیب آن کارگر را ترسانند تا دیگر خود را در کارخانه جلو نماند. سایر کارگران اگر چه می‌دانستند که ممکن است در بین‌شان جاسوس گذاشته باشند و تا آن روز نیز چندین غریبه را شناسایی کرده و معلوم کرده بودند جاسوس است و حتی یکی از آنها را نیز

که مشاور نخست وزیر در وزارت کار می‌باشد وارد صحبت شدند - ابتدا محبوب آخرین پیشنهاد نخست وزیری را در سه بند مطرح ساخت - قرار بر این شد که اگر کارگران قبول کردند به سازمان صنایع دفاع بروند بطور دائم ماهیانه ۵۰ ساعت اضافه کاری و به ازای هر شش ماه یک پایه حقوقی و روزانه نیز دو ساعت به ازای هر روز کار، اضافه کاری علاوه بر ۵۰ ساعت بند اول داده شود این پیشنهاد باعث شد که بعضی از نماینده‌ها گول‌خورده خواهان قبول آن کردند - اما بر خود سایر نماینده‌ها و حتی طرح استعفاي آنها و عدم اضا' قرار داد و پیشنهاد طرح مفاد قرار داد با سایر کارگران سبب شد که آخرین حقه رژیم نیز بر ملا گردد و چون محبوب می‌دانست که اکثر کارگران با این طرح مخالفت خواهند کرد، برای اینکه وانمود کند که در مقابل کارگران عقب نشینی نکرده است، فورا با مدیر عامل صنایع دفاع تلفنی صحبت کرد و از قول او مطرح ساخت که مدیر عامل صنایع دفاع می‌گوید که اصلا به هیچ وجه کارگران ارج را به سازمان نخواهد پذیرفت و در نتیجه دوباره با مدیر عامل ارج تماس گرفت و مطرح کرد که کارگران را به سر کارشان در کارخانه باز گردانید و چون روز دوشنبه ۶۷/۱۲/۱۵ تعطیل رسمی بود و روز سه شنبه ۶۷/۱۲/۱۶ نماینده‌های شوراهای اسلامی تهران و کرج در کارخانه ارج جلسه داشتند به نماینده کارگران گفته شده که از روز چهارشنبه ۶۷/۱۲/۱۷ همه کارگران به سر کارشان باز گردند - نماینده کارگران مطرح کرد که کلیه حق و حقوقی که تا کنون نگرفتیم باید به ما پرداخت شود و همه مزایایی که در طرح‌ها آمده یعنی ۵۰ ساعت اضافه کاری و هر شش ماه یک پایه حقوقی و ۰۰۰ را هم باید به ازای یکسالی که در سازمان کار کردیم بپردازید که محبوب مسئله را با مدیر عامل کارخانه ارج در میان گذاشت اما وی جواب داد که ما آن امتیازها را زمانی می‌دیم که کارگران دوباره به سازمان صنایع دفاع می‌روند نماینده‌های کارگران که توانسته بودند به خواسته اصلی‌شان برسند دیگر پافشاری نکرده و از نخست وزیری خارج شدند و به شرکت آمده و سایر کارگران را در جریان قرار دادند - کارگران متحمن از این پیروزی بسیار خوشحال شده اما چون دو روز دیگر باید به کارخانه می‌رفتند هنوز کاملا مطمئن نبودند که واقعا مدیریت کارخانه و رژیم تسلیم خواسته‌هایشان شده باشند و آنها را روز چهارشنبه به سر کار برگردانند - آنها مطرح می‌کردند تا زمانیکه به سرکار بر نگردیم و حقوق و مزایایمان را نگیریم باور نخواهیم کرد همچنین کارگران آمادگی شان را برای ادامه مبارزه در صورت عدم رفتن به کار، حفظ خواهند کرد.

کارگران با نا باوری صبح روز چهارشنبه ۶۷/۱۲/۱۷ به کارخانه می‌آیند ولی مدیریت اجازه نمی‌دهد بر سر کارشان بروند و پشت درب کارخانه می‌مانند. نمایندگان دوباره به نخست وزیری رفته و جواب می‌خواهند، آنها مطرح می‌کنند که تا روز یکشنبه ۶۷/۱۲/۲۱ مشکل‌شان حل نمی‌گردد کارگران در روز یکشنبه تا ساعت یک بعد از ظهر منتظر می‌مانند اما جوابی داده نمیشود به همین دلیل خشمگین شده و سرشان لیریز می‌گردد و هنگامیکه که کارخانه در حال تعطیل شدن بود و کارگران و کارمندان می‌رفتند تا سوار سرویس شوند، کارگران به خروش آمده و مدیر تولید و مدیر یکی از قسمت‌ها و همچنین کلیه اعضای شورای اسلامی را به گروگان می‌گیرند آنها مدیر عامل را که تا نزدیک درب خروجی آمده بود دوباره به دفترش باز می‌گردانند و از آنها می‌خواهند تا تکلیف شان را روشن کنند. کارگران آنها را تا ساعت ۵ بعداز ظهر در شرکت نگه می‌دارند تا اینکه رئیس شورا پیش کارگران آمده و مطرح می‌کند که مدیر عامل تصمیم گرفته مبلغ ۳۰۰۰ تومان (سه هزار تومان) به عنوان علی‌الحساب به شماها بدهد تا بعد از تعطیلات عید که آمدید وضعیت تان روشن میشود وی سپس از کارگران موافق این پیشنهاد خواست تا تکبیر بگویند اما کسی تکبیر نگفت و رئیس شورا گفت که پس هر کس مخالف است تکبیر بگوید که اینبار همه کارگران با

شخصی و پاسداری وارد سالن شده و دور تا دور کارگران را گرفتند و شخصی که خود را رئیس نیروی ضد شورش معرفی میکرد شروع به صحبت نمود - وی بدون توجه به مدیر عامل و سایر مسئولین حتی فرمانده ناحیه ۲ و ناحیه غرب تهران رو به کارگران کرد و گفت که دیگر همه چیز تمام شده است تا پنج دقیقه دیگر اینجا راترک کنید ما نیروی ضد شورش هستیم و اگر مقاومت کنید همه شما را از بین میبریم - فکر کردید مملکت قانون ندارد - ما همیشه بیش از ۳۰ هزار نیروی آماده و رپده برای خواباندن شورشها و درگیریها داریم و هر وقت بخواهیم نیروی بیشتری را هم جمع میکنیم و آن نزدیک به ۵ هزار نفر را آوردیم و اگر مقاومت کنید به ضرر شماست - ما دیگر هیچ حرف و صحبت و ناله‌ای را گوش نمی‌کنیم کاری به حق بودن و یا ناحق بودن نداریم دستور داریم مدیر عامل را از اینجا بیرون ببریم و اینگر را هر طور شده انجام می‌دهیم شماها نیز باید کارخانه راترک کنید - در این موقع کارگری فریاد زد ما نمی‌گذاریم مدیر عامل را ببرید مگر از روی نمش ما بکنرید - فرمانده ضد شورش مطرح کرد همین کار را هم می‌کنیم و از روی جسد شما می‌گیریم پس از این صحبتها یکباره همه پروژکتورهای حیاط کارخانه خاموش شد و مزدوران ضد شورش با مشت و لگد و باتون به جان کارگران افتادند آنها دو سه نفری یکی از کارگران را می‌گرفتند و بطرف پایین پلکان هول میدادند و همینطور با باتون به سر و کمر کارگران میزدند - کارگران که دیدند نیروی مزدوران نه برابر نیروی خودشان است به این نتیجه رسیدند که اگر مقاومت آنها با خشونت توأم گردد امکان قتل عام کارگران می‌رود بنابراین چندان مقابله به مثل را جایز ندانستند - اما درگیری‌های فردی نیز ایجاد شده بود و بطوریکه فرمانده ضد شورش مورد اصابت لگد یکی از کارگران قرار گرفت و شمشینا به خودش پیچید - کارگران همان طور که مزدوران را نیز هول میدادند تا فشاری کتری را تحمل کنند پس از نیم ساعتی مقاومت به حیاط کارخانه آمدند - آنها متوجه شدند که در حیاط و بیرون شرکت آنقدر مزدور اجتماع کرده که حتی راه فراری هم باقی نگذاشته‌اند - کارگران ابتدا سعی میکردند - همگاران دستگیر شده‌شان را از دست آتکشان نجات دهند اما بدلیل برتری داشتن نیروهای مزدوران که همگی افرادی قوی هیگل و آموزش دیده بودند - نتوانستند صفوف خود را حفظ کنند و بنا چار تعدادی از کارگران خود را به جاده مخصوص رسانده و فرار کردند - اما مزدوران که به فاصله چند کیلومتر کارخانه را محاصره کرده بودند با ماشین‌های گشت جلوی کارگران را می‌گرفتند و آنها را دستگیر مینمودند و لیکن باز هم تعدادی نزدیک به صد نفر توانستند فرار کنند - کارگران در مسیر جاده متوجه شدند که از کارخانه لوج تا کارخانه خسود رو ساژان اتوموبیل‌ها و اتوبوسهای مزدوران پارک شده است - آنها در حین فرار با صدای بلند اللوآکر می‌گفتند تا شاید کسی فریاد آنها را بشنود و به کمک بیاید - اما مگر در ساعت ده ونیم و جایزه‌شب آنها در جاده مخصوص که فقط کارخانه‌های خالی از کارگر رقیف بودند میشود به انتظار کمک ماند - بدین ترتیب کارگرانی که موفق شده بودند از دست مزدوران خلاص شوند تا ساعتها در حاشیه جاده مخصوص پهنه روی کرده و اکثر آنها تا نصفهای شب نیز وسیلهای گورشان نمانده بود که به خانه‌هایشان بروند اما کارگرانی که نتوانسته بودند فرار کنند توسط مزدوران دستگیر شده و به داخل مینی بوسها برده شدند - سپس ژاکت و یا کاپشن و اورکت کارگران را بر سرشان کشیدند و یا بعضیها را چشم بند زدند و در چندین کمیته از جمله کمیته دوگمیته و هیئتوزارتخانه‌ها نمودند - مزدوران آتکشن خصمی حتی به اعضای شوفا و انجمن نیز که از جیره خواران بودند رحم نکرده و با خود بردند - آنها حتی نگهبانان را نیز دستگیر میکردند بطوریکه یکی از نگهبانان با گریه و التماس مطرح میکرد من نگهبانم و با آنها نیستم - کارگرانی که شاهد این واقعه بودند با وجود آنکه همین نگهبان در روزهای تحصن به آنها اجازه نمیداد به داخل شرکت بروند و با از تلفن استفاده کنند با غرور کارگری شان به مزدوران گفتند که این بدبخت را با

که خود را کارگر کارخانه معرفی میکرد و بعدا معلوم شد دروغ می‌گوید شناخته و از جمع خودشان بیرون کردند - اما در مجموع نمیتوانند مانع از ورود اشخاصی به تجمع خود گردند ولیکن بعد از آن روز هوشیارتر بر خورد کردند، گر چه مطرح میکردند که جاسوسان دیگر چه چیزی میخواهند بدست آورند، همه ما یک حرف داریم و دیگر آب از سرمان گذشته است - کارگران در فردای آن روز یعنی سه سنه ۶۷/۱۲/۲۳ بدون اینکه در پشت درب منتظر بمانند بگذاست وارد سالن اداری میشوند در ساعت ۹ صبح رئیس کمیته ناحیه ۲ با دو اتوموبیل گشت که پر از پاسدار بود وارد میشود وی ابتدا به اطاق مدیر عامل رفته و پس از نیم ساعت به نزدیکاران آمده و مطرح نمود که مدیر عامل و سایر مسئولین وزارت کار و از جمله شورای عالی کار نیز در جریان کارتان قرار گرفتند و تصمیم بر آن شد که به شما ۲۰ روز حقوق و مبلغ باقیمانده از عیدی و پاداشی را به ازای کار کرد پازده ماهمان پرداخت کرد تا پس از عید تصمیمات جدیدی گرفته شود - کارگران شدیداً با این طرح مخالفت نموده و مطرح کردند لگر به ازای کاری که کردیم حتی دو ماه کامل هم عیدی بدهید باز هم قبول نمی‌کنیم ولی میخواهیم بدانیم که چرا عیدی ما را کم میکنید؟ رئیس کمیته مطرح کرد که چون از قانون کار اطلاع ندارد چند نفر نماینده بفرستید تا با مدیریت صحبت کنند مدیریت نیز در جواب نمایندگان گفت که شما یکماه اعتصاب بودید و به همین دلیل به شما عیدی دو ماه بطور کامل تعلق نمی‌گیرد - نماینده‌ها سایل‌را با کارگران در میان گذاشتند که در نتیجه با مخالفت همه کارگران مواجه گردید و کارگران همچنان خواهان باز گشت به سر کارشان شدند، تا اینکه در حدود ساعت ۵/۳۰ بود که کارگران متوجه شدند چند ماشین دیگر کمیته وارد شرکت شده است و اینبار شخصی با لباس کمیته که خود را قائم مقام کمیته ناحیه غرب تهران معرفی میکرد برای کارگران صحبت نمود و مطرح کرد که کارگران خواسته‌هایشان صحیح است اما تحصن کردن و کروگان گیری غیر قانونی است و باید هر چه زودتر به این کارخانه داده شود و اگر ما نتوانیم این کار را بکنیم نیروی ویژه ضد شورش وارد عمل خواهد شد آنها دیگر با هیچ حرفی قانع نمی‌شوند و بکنفحه عملیات را شروع میکنند - کارگران نسبت به حرفهای وی اهمیتی ندادند اما پس از گذشت یکساعت متوجه شدند که تعداد زیادی با لباس شخصی و پاسداری مرتبا به دفتر مدیر عامل در رفت و آمد هستند و با خود ساک پر حمل کرده و بعضیها نیز ماسک در دست دارند کارگران از این بابت نگران شده و هشدار آن مزدور را جدی‌تر تلقی کردند و دریا و پنجره‌ها را باز کرده و دستمال خیس را آماده میکردند - از طرف دیگر کارگران بدلیل اینکه نهار نیز نخورده بودند پول جمع کرده تا ساندویچ تهیه کنند - در راس ساعت ۱۰/۳۰ شب بود که مدیر عامل به همراه رئیس کمیته ناحیه ۲ و فرمانده غرب تهران به جمع کارگران آمد و شروع به سخنرانی نمود وی ابتدا مطرح کرد که با وجود اینکه مرا بزور در کارخانه نگاهداشتاید - اما ترس ندارم و روی حرفم هستم - من از کارگران تبلی مانند شماها بدم می‌آید زیرا شماها نمی‌خواهید کار کنید و دوست دارید فقط بگردید و حقوق بگیریید شماها دلتان به حال مملکت و کشور نمی‌سوزد بر خلاف قانون و دولت بلند شده‌اید، اما فعلا قرار بر این شده است که به مدت ۲۵ (بیست و پنج) روز به شما حقوق بدهیم و بعلاوه عیدی پازده ماهی را که سر کار بودید به شماها بپردازیم بعد از تعطیلات خواهید آمد و یا باز خرید شده و یا بیهه بیکاری خواهید گرفت و سپس مختصری در مورد بیهه بیکاری صحبت کرد و ادامه داد که شما دیگر به درد کارخانه ارج نمی‌خورید و تنها آن تعداد ۸۰-۷۰ نفری که آمده بودند و حکم دریافت کردند، فکری برایشان خواهیم کرد - پس از صحبتهای مدیر عامل کارگران به مخالفت با او پرداخته و یکی از کارگران نیز با صحبتهای خود همه حرفهای او را پاسخ داد و لیکن نتوانست آنچه را که می‌خواست تا آخر بگوید زیرا بناگاه تعدادی بیش از ۱۵۰ نفر با لباس

جاری آنهايي که فرار کرده بودند دسته دسته به کارخانه آمدند که از قرار يك ماشين کميته و يك ميني بوس دم در آماده بود و کارگران را دستگیر کرده و داخل ميني بوس میبردند ولی پس از گذشت نیم ساعت دستور آمد که آنها را آزاد کنند. کارگران پس از آن به خرابی شرکت رفته پاکت‌های پولشان را که از قبل آماده کرده بودند می‌گرفتند و با پریشانی و ناراحتی بصورت پراکنده به خانهایشان می‌رفتند که در همین زمان دو تا از کارگران که از تعاونی صرف کارخانه بروج سهمیه بن خود را در دست داشتند و مقداری وسایل دیگر که گرفته و قصد طی کردن عریض جاده مخصوص را داشتند بدلیل همین آشفته فکری متوجه حرکت مینی بوس نشده و با آن تصادف می‌کنند که یکی از آنها بدلیل وضعیت وخیمش در بخش سی سی و بستری می‌گردد پس از این حادثه کارگرانی که در محوطه حضور داشتند شعبه کنترل شان را از دست می‌دهند و تعداد قابل توجهی جمعیت جمع می‌گردد و کارگران خشکین با وجود این که کميته نیز در بین شان بود شروع به فحش دادن به رژیم و خمینی می‌کنند و آنها را عامل اصلی این حادثه درنناک میدانند پس از این حادثه در ساعت یازده و نیم کارگران دستگیر شده را نیز به کارخانه می‌آورند. آنها نیز پاکت‌های آماده پولشان را دریافت کرده به خانهایشان می‌روند - کارگران در فاصلای کمتر محیط کارخانه بودند برتبا توسط مزدوران کميته مراقبت می‌شدند و بارها کميته‌چی‌ها جلوی کارگرانی را که دور هم جمع شده و از واقعه شب حرف می‌زدند می‌گرفتند و آنها را پراکنده می‌نمودند در مواردی حتی کميته‌چی با مسئولین حسابداری درگیر شده و از آنها می‌خواستند تا هر چه زودتر پول‌های کارگران را پرداخت نموده تا آنها کارخانه را ترک کنند ولی با تمام این مراقبت‌ها کارگران با هم‌دیگر برخورد کرده و از حال و احوال سایر کارگران با خبر می‌شدند آنها سعی می‌کردند بفهند آیا در درگیری شب کسی کشته یا زخمی شده است و یا همه دستگیر شده‌ها آزاد شده‌اند یا نه و زخمی‌ها در کجا بستری هستند (لازم به ذکر است که در این درگیری کسی کشته نشد اما تعدادی زخمی شدند که بعضی از آنها به بیمارستان منتقل گردیدند) کارگران با وجود سرکوب شب قبل ولی روحیه مبارزاتی خوبی داشتند آنها مطرح می‌کنند ما بیه بیگاری و بازنشستی را قبول نمی‌کنیم تا حالا که مقاومت کرده ایم باز هم ادامه کارمان را می‌گیریم باید نماینده‌های خوبی را انتخاب کنیم تا بعد از تعطیلات بخوبی بتواند خواسته ما را که همان بازگشت بر سر کار است را دنبال کند. کارگران از اینک آنگونه وحشیانه سرکوب شدند و مورد حمله وحشیانه پلیس خمینی واقع گردیدند نا امید نگشته و از اینک مدت چهل و پنج روز مقاومت کرده و تسلیم نشده بودند خوشحال بودند - آنها می‌گفتند ما خوشحالیم که زیر بار زور و ظلم نرفتیم و خواستیم آزاد بمانیم و مز دوری مدیر عامل را قبول نکنیم آن کارگرانی که دانسته و ندانسته فریب مدیر عامل را خورده بودند و با گرفتن حکم به ما خیانت کردند را محکوم می‌کنیم اینان علشان از مزدوران رژیم کمتر نموده است اینها کارگران ترسوی بودند. همچنین کارگران از دست سایر همکاران شاغل خودشان که در طول تحم و مبارزه هیچ گونه حمایتی از آنها نکردند گله و شکایت داشتند - آنها می‌گفتند سرنوشت ما همانند شاهاست که دارید کار می‌کنید اگر شما از ما حمایت می‌کردید صد در صد ما بر سر کارمان باز می‌گشتیم و رژیم و مدیریت شماها را نیز نمی‌توانست به سازمان صنایع دفاع بفرستد اما حالا که از ما حمایت نکردید و اگر فردا ما را اجزای و یا باز خرید کنند سرنوشت آینده شما همانند سرنوشت ما خواهد بود اما باید بدانند که حق با ما بود و کارمان درست بوده است ما حرف‌های خودمان را زدیم و روی خواسته‌مان پافشاری و مبارزه کردیم حتی اگر اخراج شویم و یا دستگیر کردیم برای خانواده ما و زن و بچه‌هایمان افتخار آورده‌ایم زیرا با مدیر عامل سازش نکردیم. ما با این کارمان رژیم را که طرفدار سرمایه داران است به همه شناسانیم و صدای حق طلبانه خودمان را به گوش کارگران رساندیم و آنها نیز فهمیدند که این رژیم و این دولت خدمتگزار - طرفدار کارگران نیست و تنها و تنها از پولداران حمایت می‌کند.

ما نیامدیم او نگاهان است و به این ترتیب نگاهان را آزاد کردند - صحنه‌های درگیری بسیار وحشت انگیز بود برقت بار، بطوریکه حتی دل سنگ آتکشان خمینی نیز نتوانست تحمل بیاورد و چند نفر از آنان به گریه افتادند، زیرا کارگران به شدیدترین و بیرحمانترین شکلی سرکوب می‌شدند. یکی از همان کميته‌چیا که مرد میان سالی بود با گریه به سر وصورت خودش می‌زد و می‌گفت "آخر این چه زندگی است؟ این چه پولی است که ما داریم در می‌آوریم - من به زن و بچم بگویم که چگونه دارم خرجشان را تهیه می‌کنم"، اما گذشته از این چند مورد آتکشان حرف‌های فحها که به قول کارگران وحشیان آتخور بودند و قیافه هایشان نشان میداد که جز آدمکشی برای کار دیگر مناسب نیستند به هیچوجه برایشان مرگ و زندگی کارگران مهم نبود. یکی از آنها می‌گفت، "من نوکر کارگران هستم، اما دستور دارم شما را سرکوب کنم و این کار را هم می‌کنم آنها حتی به تیراندازی هوایی هم دست زدند و هر چه بیشتر در بین کارگران وحشت ایجاد نمودند در - گری‌ها تا نزدیک ساعت يك باامداد ادامه یافت و تعدادی بیش از دویست نفر دستگیر شدند - دستگیر شده‌ها را در دسته‌های هفتاد تا صد نفری به کميته‌های مختلف بردند و سپس برنامه باز جویی به اجرا گذاشته شد، البته از هر دسته‌ای حدود ده نفر را انتخاب کرده و آنها را به اطاق دیگر بردند و یکی از سر دسته‌های آتکشان برایشان به اصطلاح سخنرانی کرد وی در صحبت‌هایش از کارگران پرسید چرا شورش کردید و چرا تحم و اعتصاب و گروگانگیری نمودید و قبل از آنکه کارگری بتواند دهان باز کرده جواب دهد می‌گفت خفه شو - حرف نزن فقط گوش کنید و به بقیه همکارانتان هم بگوئید، ما می‌توانستیم همه شما را قطعه قطعه کنیم و زنده زنده به گور بفرستیم و دسته جمعی شماها را چال کنیم، جایی بیاننازیم که هیچکس نشانی از شماها پیدا نکند. شماها اعتصاب می‌کنید؟ مگر امام نگفته این کار حرام است شما از ملائقین بدتر کردید مدتی است که همه رفتارها و کارهایتان را توسط اطلاعات کنترل می‌کنند - تک تک شماها را شناسایی کرده‌اند، شانس آوردید که زنده ماندید. پس از صحبت‌های او از همه کارگران باز جویی کرده و یاد داشت نمودند آنها سوال کردند چرا اینکار را کردید چه مدت در تحم هستید، با چه گروه‌هایی ارتباط دارید چند بار به کميته و سایر ارگانهای نظامی پایتان کشیدم شماست، و آبروی همه آنها را نیز دقیقاً یادداشت کردند، سپس به همه کارگران دستگیر شده تذکر می‌دادند که بعد از این حق تجمع بی‌شمار دو نفر را در کارخانه ندارند و فردا صبح یعنی چهارشنبه ۶۷/۱۲/۲۴ می‌روید شرکت و حقوق شما آماده است و می‌گیرید و می‌روید خانهایتان بدون آنکه سر وصدا کنید. تا روز چهارم فروردین ۶۸ می‌آید تهران و در کميته ناحیه دو واقع در خیابان آزادی و در مسجد آن جمع می‌شوید سعی نکنید دسته جمعی بیانید. آنوقت چند نفر را به عنوان نماینده انتخاب کرده و ما با نماینده هایتان هر جا که خواستید می‌رویم و هر تصمیم که مسئولین گرفتند دیگر حق اعتراض نداشته و باید قبول کنید و پس از این باز جویی مزدوران مطرح کردند که حالا می‌توانید بروید ولی چون ساعت نزدیک چهار صبح است و درست نیست که در خیابان‌ها جمع شوید ما فردا با اتوبوس شما را به کارخانه می‌بریم. در فردای آنروز ساعت نه و نیم صبح کارگران دستگیر شده راه کارخانه آوردند اما در جلوی درب کارخانه جمعیت زیادی جمع شده بود و مجبور شدند که کارگران را دوباره برگردانند. در جلو درب کارخانه دو نفر از همین کارگران اعتصابی به زیر ماشين رفته بودند - که حال یکی از آنها بسیار وخیم بود. این کارگران صبح آمده بودند تا حقوق و مزایای را که دیشب مدیر عامل وعده داده بود بگیرند زیرا از روز پنجشنبه کارخانه تعطیل میشد و تا پایان تعطیلات نوروزی نمی‌توانستند همین حق و حقوق نا چیز را نیز بگیرند کارگران اکثرا از حال و هوای سرکوب شب قبل بیرون نیامده بودند و با وجود اینکه میدانستند که سکن است امروز نیز دستگیری‌ها ادامه داشته باشد ولی بنا

اخبار مبارزات کارگران و زحمتکشان

اعتصاب چهار ساعته کارگران پارس الکتریک (کرج)

مدیریت کارخانه پارس الکتریک (کلاهدوز - مدیر عامل) قسول فروش یکسنگه تلویزیون به هریک از کارگران رانده بود اما تاریخ تحویل آن را اعلام نینمود. کارگران که دادن تلویزیون را حتی میانستند و حتی بعضی آنها پیش فروش کرده بودند، شنیدند که گویا صنایع ملی و وزارت بازرگانی مخالف دادن تلویزیون هستند و در نتیجه تلویزیون نماند نمیشود، کارگران (کارخانه کرج) که روز یکشنبه ۱۵ اسفند از ماجرا مطلع میشوند تصمیم میگیرند ساعت ۱۰ صبح سه شنبه ۱۷ اسفند دست از کار کشیده و در محل کار شورا جمع شده و جویای مسئله شوند.

اکثریت کارگران در این حرکت شرکت کرده و از ساعت ۱۰ صبح دست از کار کشیده و به محل کار شورا رفتند. یکی از اعضای شورا بدلیل کمبود جا، در حیاط کارخانه برای کارگران سخنرانی نمود و همین مسئله را مطرح نمود. کارگران عصبانی شده و همگی به طرف محل کار مدیر عامل (معروف به کاخ سفید) میروند و ضمن دادن صلوات، پا بر زمین میگویند و شعار "کلاهدوز، کلاهدوز" میدهند. نگهبانان مانع ورود کارگران میشوند اما کارگران زن جلو افتاده و گفتند ما میتوانیم راه را باز کنیم و در نتیجه کارگران همگی به محل کار کلاهدوز رفته و متوجه میشوند که وی فرار را برقرار ترجیح داده، کارگران تصمیم میگیرند همانجا بنشینند تا مدیر عامل بازگردد. کارگران شعار میدادند: >> الله و اکبر، طبقه بندی اول <<، پس از ساعت ۱۱، حدود ۳۰ درصد از کارگران به سرکار خود باز میگردند و باقی کارگران همچنان به شعار دادن و پای کوبیدن ادامه میدهند. در ساعت یک بعد از ظهر رئیس کارگری به محل آمده و میگوید، چه میخواهید که شلوغ کنید، چه کسی گفته است تلویزیون نمیدهند و غیره. در این حین وی را به تلفن صدا میزنند. رئیس کارگری بعد از بازگشت، در حالیکه متوجه قضیه شده بود میگوید آری درست است که تلویزیون نمیدهند اما تقصیر مدیریت کارخانه نیست و ما میخواهیم تلویزیون را بدهیم اما صنایع ملی و وزارت بازرگانی مخالفند و میگویند اگر به شما بدهیم بقیه کارخانجات هم میخواهند. کارگران میدانستند که تلویزیونها قرار است در بازار آزاد فروخته شود، همچنان به اعتراض خود ادامه دادند و در ضمن مطرح کردند، به هیچکدام از خواستهای ما رسیدگی نشده خواست اصلی ما طرح طبقه بندی است. رئیس کارگری اینبار به تهدید متوسل میشود و میگوید، به

تمامی خواستهای شما رسیدگی میشود ولی این عمل شما مال منافقین است. کارگران میگویند، ما منافق نیستیم، منافق شماها هستید که تا میخواهیم حق خود را بگیریم به ما مارک میزنید. کارگری میگوید، مارا تهدید میکنی؟ ما را میترسانی؟ اما ما تا تکلیفمان روشن نشود از اینجا نمیرویم. در این بین مدیر داخلی (کرج) نیز که پافشاری گناشته بود به میان کارگران آمده و با تهدید و ارباب سعی میکند قضیه را خاتمه دهد. وی میگوید، شما که اینجا جمع شدهاید مسئله بعد سیاسی پیدا کرده است. بهتر است نمایندهای انتخاب کنید تا با مسئولین صحبت کند. کارگران گفتند، ما همه نماینده هستیم، نماینده انتخاب کنیم که اخراجش کنید؟ چرا از سر پرستها خواستاید که اسامی ما را بنویسند. یکی از کارگران گفت، اهمیتی ندارد، از اینکه هر روز اینجا میرویم و زنده میشویم بدتر که نیست.

کارگران در ساعت حدود ۲ بعد از ظهر تصمیم میگیرند به اعتصاب پایان دهند و روز بعد اعتراضی را ادامه دهند، صبح چهارشنبه شایعات اخراج، دستگیری و تهدید و ارباب در کارخانه پیچیده بود. شورا نیز اطلاعاتی مبنی بر محکومیت حرکت نیروی - در نقاط مختلف کارخانه نصب نمونه بود. کارگران نیز اساسا بدلیل ترس از اخراج، و بعد بدلیل عدم اعتقاد به پیروزی حرکت جمعی، باقیمانده توهم و اعتماد به شورا و همچنین عدم اتحاد هماهنگ کلیه کارگران، در روز چهارشنبه حرکت خود را ادامه ندادند. در ضمن دوتن از اعضای سازمان اطلاعات نیز جهت اطمینان از حضور کارگران بر سر کار خود از کارخانه دیدن کردند.

در روز سه شنبه جلسهای با شرکت مدیریت، شورا و سازمان اطلاعات تا ساعت ۷ شب برگزار شده بود که در آن جلسه مدیریت و شورا زیر سئوالات نمایندگان سازمان اطلاعات قرار داشتند تا محرك اصلی را پیدا کرده و مسئله را پیگیری کنند.

کارگران تهران که روز چهارشنبه از ماجرا مطلع شده بودند به پشتیبانی از کارگران کرج دست از کار کشیده و ضمن اینکه در محل کار خود حاضر بودند ولی کار نمیکنند و در جواب به مسئولین گفته بودند، باید به خواستهای ما رسیدگی شود تا ما کار کنیم. و گویا دوتن از کارگران را دستگیر کرده بودند اما از ترس اعتراضی کارگران و حمایت آنان، دو کارگر را آزاد نمودند.

تجمع یکپارچه کارگران فیلیس

در اواخر بهمن ماه، کارگران کارخانه فیلیس طی صحبتهای دسته جمعی خود در نهار خوری، تصمیم گرفتند جهت اعتراض به عدم اجرای طرح طبقه بندی جلوی دفتر مدیر عامل تجمع کنند. به این ترتیب تمامی کارگران جلوی دفتر تجمع کرده و خواستند که مدیر عامل در نهارخوری حضور یافته و به سئوالات شان پاسخ دهد. مدیر عامل که يك حاجی میباشد با حالتی خندان و بشاشی این دعوت را پذیرفت و شروع به سخنرانی کرد. کارگران که با شعار >> ما حاجی نمیخواهیم << و هو کردن با مدیر عامل روبرو شده بودند، با سئوالات خود، حاجی را هر چه رسواتر ساختند. این اعتراضی که با حمایت تمامی کارگران، کارمندان، سرپرستان و اعضای انجمن اسلامی صورت گرفته بود با قول مدیر عامل مبنی بر اجرای هرچه زودتر طرح طبقه بندی پایان یافت.

فرزاد آرزو مدیر عامل و رئیس انجمن اسلامی که با جاسوسی، تعدادی از کارگران را در براه انداختن اعتراضی و شعارها و غیره شناسائی کرده بودند، به دفتر احضار کردند و ضمن تهدید آنان گفتند، ما چهار کومنیست در این کارخانه میشناسیم که این بلواها را راه می اندازند و بموقع اقدام خواهیم کرد. تاکنون کسی از کارگران دستگیر نشده است و نکاتیکه در این حرکت برجسته بود، آمانگی کارگران جهت اعتراضی، تشکل و یکپارچگی آنان و همکاری و حمایت تمامی کارگران از یکدیگر بود. روشن است که در صورت بروز هرگونه اتفاقی از قبیل دستگیری و اخراج و غیره کارگران علا به حمایت از همکاران خود بر خواهند خاست.

انتخابات شوروی ... دنباله از صفحه ۹ قدرت سیاسی تبدیل شود. از همین رو مرکز اصلی تصمیم گیریها، قانون گزارها و حل و فصل مسائل جامعه باید به شورای عالی منتقل شده و حزب باید نقش سازمانگر هژمونی سوسیالیستی طبقه کارگر در جامعه را بعهده داشته باشد، نقش و جایگاه شورای عالی بیشک مهم ترین محک قضاوت در باره میزان جدی بودن و گسترش اصلاحات دموکراتیک خواهد بود.

احیا کامل دموکراسی شورائی مستلزم اصلاح نقیصی کمونی سیستم معرفی گاندیداتوری، پایان دادن به سیستم سهمیه ۱/۳، تسری آزادی مطبوعات و اطلاعات به آزادی احزاب و سازمانهای توده‌ای و تبدیل "شورای عالی" برتوه اصلی قانون گذاری و اجرائی جامعه شوروی است. انتخابات اخیر گامهای اولیه اما امید بخشی است که برای بالنگگی و پایداری باید هدف احیا کامل دموکراسی سوسیالیستی را نشانه گیرد!

اولیا بدین وسیله انقلاب را ترویج میکنند، دومیا ضرورت تحکیم ماشین دولت بورژوازی را از طریق اعتماد به پارلمان و حق رأی • رویزونیستها همه دورانی در این تعریف جانب بورژوازی را گرفتند. اگر چه آقای رضایی تاریخ را غلط آموخته است و تصور کرده است مبارزه مارکیستها با رویزونیستها از مبارزه لنین با برنشتین در ۱۸۹۰ آغاز شد؛ اما صف بندی رویزونیستها با مارکیستها پیش از آن شروع شده بود. در جریان وحدت دو جناح حزب سوسیال دمکرات آلمان در ۱۸۷۵، لاسالی ها مقابل آیزناخیست ها صف بستند، آنها از دولت بورژوازی انقلاقی قانون آهنگین دستمزدها، بهبود شرایط کار، انتخابات آزاد و از مردم اتکا به وسایل قانونی برای بدست آوردن يك دولت آزاد خلقی را میخواستند. مبارزه مارکی و انگلس و نقد برنامه گوتا در این مورد از شهرت کافی برخوردار است. در ۱۸۹۰ برنشتین اعلام کرد مارکیسم ارتکس با واقعیات تحول سرمایه داری هماهنگی ندارد و باید مورد تجدید نظر قرار گیرد. او با تکیه بر نظم فزاینده سرمایه داری و پیشرفت های آن، توزیع عادلانه تر ثروت، پُر عده شدن سرمایه داران، رشد طبقات متوسط، پیدایش کارتل ها و زمینه های ارتباطی جدید و مکانیسم اعتباری، بر نظریه بحران اقتصادی مارکی خط بطلان میکشید (دلایل آقای رضایی را در ابتدای مقاله وی، برای رد نظریات لنین و لزوم تجدید نظر بخوانید و شباهت را ببینید)، او از دولت سرمایه داری نفی امتیازات سیاسی و از پرولتاریا نفی دیکتاتوری پرولتاریا و مبارزه از طریق بحث و اقناع و تشدید فعالیت پارلمانی را میخواست. او به پرولتاریا توصیه میکرد با تکیه به اصطلاح دیکتاتوری مردم را نرماند و اصلاح را بجای " عبارت پردازی انقلابی بکار گیرد."

کاتوتسکی دولت جدید را به علت تغییرات حاصله در سوابق داری طرفیت تکامل دمکراتیک میدانست و خرد کردن آنرا آثارشیم میخواند و بهین دلیل مخالف دیکتاتوری پرولتاریا بود. او که بنیانگذار سوسیال دمکراسی مدرن است مثل آقای رضایی از بیخ و بن منکر آن میشد که مارکی بر دیکتاتوری تاکید داشته باشد. البته همه رویزونیستهای که نام برده شدند صاحب نظر بودند و آشنایی کافی به مسایل عصر خود داشتند فقط از موضع طبقاتی خود به تشریح دمکراسی های بورژوازی معاصر و نفی تاکتیک پرولتری میپرداختند. آقای رضایی متأسفانه فقط به موضع طبقاتی خود وفادار است و برای اثبات آن به تحریف همه تاریخ جنبش کمونیستی پرداخته است. این نظر میتواند نشانه انحطاط رویزونیسم در جنبش ما باشد. بهرحال بررسی نظریات ایشان در باره دیکتاتوری و دمکراسی بدون اشاره به نظرشان در مورد دیکتاتوری پرولتاریا نمیتواند کامل باشد.

دیکتاتوری پرولتاریا و دولت شورائی

گفتیم جوامع خلق که در انقلاب کبیر فرانسه بوجود آمد وسیله اعمال قدرت مستقیم بینویان بودند که توسط کوانسیون منحل شدند. این نطفهای اعمال قدرت مستقیم مردم در انقلاب های بزرگ بعدی انکشاف یافتند: کمون پاریس در انقلاب پرولتری ۱۸۷۱ و شوراهای در نو انقلاب بزرگ قرن بیستم روسیه. مارکس پس از انقلاب ۱۸۷۱ اعلام کرد: "کمون شکل مشخص جمهوری اجتماعی است". کمون سه ویژگی اساسی داشت: کمون ارتش ویلیس یعنی نهادهای نظامی مستقل از مردم را ملغی میکرد و مستقیما بر مردم مسلح تکیه داشت؛ کمون نظام سلسله مراتبی اداری را ملغی میکرد و دستگاه اداری را به سازمان کار تبدیل میکرد؛ کمون نمایندگی دورانی را به نمایندگی مستقیم تبدیل میکرد. باین ترتیب کمون ماشین دولتی بورژوازی را در هم می شکست. کمون نفی دستگاه حاکمیت بورژوازی بود نه نفی دمکراسی سیاسی. کمون یا چنانکه بعد ها در ادبیات کمونیستی مصطلح شد شورا، نه تنها نفی دستاوردهای انقلاب بورژوازی نبود، بلکه تحقق کامل شعارهای آن بود. جمهوری بورژوازی تنها از طریق نفی دمکراسی کامل سیاسی بر ویرانههای انقلابهای بزرگ خلقی خود را استوار کرده بود. اما کمون همچنانکه مارکی میگفت "پایه نهادهایی حقیقتا دمکراتیک را برای

نگاهی به تجدیدنظرطلبی آقای رضایی در مارکیسم

د نباله از صفحه ۱۳

میشود تا این طبقه از طریق دولت خود، به طبقه مسلط سیاسی نیز تبدیل شود و بدین ترتیب به تسلط و استعمار طبقه محکوم هم دست یابد. بنابراین دولت باستانی، مقدم بر هر چیز دولت برده داران برای تسلط بر بردگان بود، همچنانکه دولت فئودال ارگان اشراف برای تسلط بر دهقانان سرف و آزاد بود و دولت مدرن نمایندگی، وسیله استعمار کارمزدوری توسط سرمایه است". (تاکید از ما) مارکس در رابطه با "کمون پاریس" تمام تاریخچه و ماهیت دمکراسی پارلمانی را بدین ترتیب تشریح کرد: " نیروی دولتی متمرکز یافته با ارگان های همه جا حاضر خویش - ارتش، پلیس، دیوانسالاری، روحانیت، دسته های قضات و ارگانها همه بر مبنای برنامه تقسیم کار سیستماتیک و سلسله مراتبی بنا گشتند - میراث دوران سلطنت مطلق است که جامعه بورژوازی متولد شده آنها را بعنوان حربیه قدرتمند در مبارزات علیه فئودالیسم بکار بست. معضالت بسیاری از بقایای قرون وسطی، چون امتیازات زمینداران و اشراف، امتیازات محلی، انحصرات شهری و صنفی و قوانین منطقه ای سد راه تکامل جامعه بورژوازی بود. جاری بزرگ انقلاب فرانسه در قرن هیجدهم، طومار تمامی خرابه های زمانهای گذشته را در هم پیچید و بدین سان در حال زمینه اجتماعی را از آخرین موانعی که پیش راه ساختمان دولتی قرار داشتند پاک نمود. ساختمان دولتی مدرن از میان امپراطوری اول که خود محصول جنگهای انقلابی اروپای نیمه فئودال قدیم علیه فرانسه مدرن بود سر بر افراشت.

در خلال شکل حاکمیت بعدی، حکومت تحت کنترل پارلمان یا زیر کنترل مستقیم طبقات دارا در آمد. به همان نسبت که صنعت مدرن تضاد طبقاتی میان سرمایه و کار را تکامل و تعمیق بخشید، به همان نسبت نیز قدرت دولتی برور زمان خصلت قهر رسمی سرکوب طبقه کارگر و ماشین حاکمیت طبقاتی را یافت." (۱۰)

برای این تعریف از دولت پارلمانی بود که مارکی کلمه دیکتاتوری را بکار میبرد و برای همین تعریف است، یعنی وجود آنتاگونیسم طبقاتی، وجود سلطه طبقاتی، نقش دولت بمثابة ابزار حاکمیت طبقه مسلط اقتصادی است که مارکیستها ارتکس بر تاکید بر کلمه دیکتاتوری اصرار میورزند. در مقابل، جامعه شناسان بورژوازی تلاش میکنند وجود طبقات متعارضی را در جامعه پنهان کنند. نگاهی به کتابهای رسمی مدارس و دانشگاههای جوامع بورژوازی ببینازید. آنها جوامع قرون وسطی و پیش از آنرا جوامع طبقاتی میخوانند و منظور از طبقات نیز نه طبقات آنتاگونیست و استثمارگر و استثمار شونده حاکم و محکوم، بلکه رستههای صاحب امتیاز (اشراف، روحانیون، دهقانان...) است و جوامع بورژوازی را غیر طبقاتی معرفی میکنند و حکومت ها را بمثابة ارگانهای مستقل بر حسب مشخصات سیاسی و روشهای اداری و نقش کارگزاران تقسیم میکنند. "دمکراسی بر حسب وجود پارلمان، انتخابات ریاست جمهوری و پلورالیسم؛ دیکتاتوری و توتالیتر بر حسب عدم وجود آنها.

خاصیت این تعریف چیست؟ فراموش کردن این حقیقت قدیمی که:

"بورژوازی به دولت خود بقر کافی پول میدهد و ملت را وادار میکند که به دولت بپردازند تا آنکه بدون خطر به فقرا بپردازد. از طریق پرداخت کافی، بورژوازی اطمینان می یابد که میان خدمتکاران دولتی نیرویی دارد که از او حمایت میکنند، پلیس؛ آنها مشتاقانه مالیات های بالا میپردازند و ملت را وادار میکنند که مالیات های بالا بپردازد. تا بتوانند بدون خطر هرچه به کارگران پرداختند بمثابة سهمشان کتی بپردازند." (۱۱) این تعریف مارکیستهاست از دولت بورژوازی و آن تعریف بورژوازی است از دولت پارلمانی، مارکیستها بر دیکتاتوری تاکید میکنند تا ماهیت طبقاتی دولت را افشا کنند و بورژواها بر اشکال تکیه میکنند تا ماهیت طبقاتی دولت را مخفی بدارند. اولیا عدم اعتماد به دولت بورژوا با پارلمانها، انتخابات و احزاب کثانی اش را میآموزند، دومیا اعتماد بدان را.

اشک می‌ریختند، "خرده بورژواهای بیچاره" خوانده است. آقای رضایی دفاع بی کبر از خرده بورژوازی نا پیکر را که برای انتخابات پارلمانی جان میدهد بعینه گرفته است. او لنین را متهم میکند که قبل از اکثر خود با اتکا به استدلال‌های کائوتسکی پذیرفته بود قانونگذاری خلقی مستقیم در باره روسیه صادق نیست. وی پس از نقل قولی از لنین در باره خطرات قانونگذاری مستقیم در جوامع عقب مانده و لزوم طرح پارلمان در برنامه به شرف در می‌آید و اظهار میکند پس از ۹۰ سال این گفته هنوز درسهای زیادی در رابطه با دموکراسی مستقیم و غیر مستقیم دارد و شرایط قانونگذاری مستقیم (شورا) در هیچ جا تأمین نشده است. (او هر جا ببیند که از پارلمان در مقابل شورا دفاع میشود به شرف در می‌آید) و افسوس می‌خورد که چرا خود لنین واعظ غیر متعظ بود و از این گفته خود درس نگرفت و مجلس موسسان را منحل کرد و از دموکراسی مستقیم در مقابل آن به دفاع برخاست. ما به نقل قول مزبور در متن اصلی مراجعه کردیم، دیدیم آقای رضایی درست این قسمت از گفته لنین را حذف کرده است: "بنابراین ما، بر این باوریم که در حال حاضر، وقتی که اتوکراسی در روسیه غلبه دارد، ما باید خود را به مطالبه موسسات دموکراتیک محدود کنیم". بنابراین لنین در ۱۸۹۹ هنگامیکه هنوز سوسیالیسم در دستور روز نبود، اظهار می‌داشت قبل از سرنگونی اتوکراسی نباید شورا رامطرح کرد. آقای رضایی با حذف این بخش از گفته لنین نتیجه گرفته است در کشورهای عقب مانده نباید از شورا در مقابل پارلمان دفاع کرد. لازم به یادآوری است از این کارها در نوشته آقای رضایی زیاد است. بهرحال موضع غلط سیاسی، چنین وسایلی را هم می‌تواند.

این است مضمون دموکراسی سوسیالیستی آقای رضایی، یعنی دفاع

از اشکالی از جمهوری بورژوازی که از آغاز یعنی از انقلاب کبیر فرانسه برای نفی نهادهایی که نطفه و وسیله اعمال اراده مستقیم توده‌های محروم بوده‌اند ایجاد شد: کنوانسیون علیه جوامع خلق، پارلمان علیه شورا. پس کاملاً طبیعی است که او "دموکراسی خلق" یا "دموکراسی سوسیالیستی" با این مضمون را درست در مقابل - علیه - دیکتاتوری پرولتاریا مینهد و اعلام میکند هدف استراتژیک سازمانش نفی "دیکتاتوری خلق"، "دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان" و "دیکتاتوری پرولتاریا" و جایگزینی آنها با فرمول بندی های از مضمون تهری شده "دموکراسی خلقی" و "دموکراسی سوسیالیستی" است.

دیدیم مضمون دیکتاتوری درست بر مبنای وجود مبارزه طبقاتی، آنتاگونیسم طبقاتی، مفهوم طبقاتی دولت و اعمال سلطه آن استوار است و افکار آن به مفهوم افکار ضرورت مبارزه طبقاتی علیه سلطه طبقاتی بورژوازی و لزوم به کف آوردن قدرت است. آقای رضایی که تمام تمهیدات را برای دفاع از ماشین دولت بورژوازی و شکل ویژه آن جمهوری پارلمانی بکار برده است البته باید با دیکتاتوری پرولتاریا مخالف باشد با وجود این خالی از لطف نیست به دلایل ویژه وی در رد دیکتاتوری پرولتاریا گوش کنیم.

او می گوید لنین سه تعریف برای دیکتاتوری پرولتاریا ارائه داده است: ۱ - قدرتی که هیچ محدودیتی قانونی نمی شناسد ۲ - بورژوازی سوسیالیسم بر اساس سازمانگری و انضباط پرولتری ۳ - رهبری توده زحمتکش برای برافکندن یوغ سرمایه و استقرار سوسیالیسم.

او معتقد است اولاً این تعاریف متفاوت هستند و به نتایج متفاوت منجر میشوند و ثانیاً او اختصاصاً با تعریف اول مخالف است. چرا؟ او پاسخ میدهد: اولاً برای اینکه اگر دیکتاتوری اعمال قدرت نا محدود و غیرمتکی بر قانون است "پس مردم کی و چگونه میتوانند بر مأموران دولتی کنترل اعمال نمایند؟" و یک سری سئوالات طول دیگر که اگر دوره قانونیت پایان یافت نام دولت چه میشود و غیره. او درست مثل بوروکراتهای کونی دول سوسیالیستی تصور میکند دیکتاتوری پرولتاریا وسیله اعمال قدرت نا محدود مأموران دولتی بر مردم است! گفته بودیم او از دولت شورایی هیچ نمیداند و یانمی خواهد بداند. در پاسخ سئوالات متعدد او کافی است

جمهوری بنا نهاد " (۱۲) آقای رضایی که بسیار به پارلمان بورژوازی و حق رأی دل بسته است میگوید نباید از اشکال حاکمیت نگم ساخت، هم چنانکه قبل از انقلاب نمیتوان اراده گرایانه اشکال مبارزه را انتخاب کرد، پس از انقلاب نیز نباید" در مورد اشکال اعمال حاکمیت" اراده گرایانه عمل کرد. یعنی اگر مجلس موسسان حاکمیت شورا را نپذیرفت، به عبارت دیگر اگر نمایندگان بورژوازی در پارلمان تفوق یافتند باید از شورا و در واقع از حاکمیت پرولتاریا صرفنظر کرد. البته چنانکه خواهیم دید او در دوره قبل از انقلاب نیز قراست اشکال مبارزه را با اتکا به آرای انتخاباتی تعیین کند، طبیعی است که پس از انقلاب نیز چنین روشی را بی گری نماید اما همان طرح مساله نشان میدهد که وی مطلقاً هیچ درکی از حکومت شورایی ندارد اگر مارکس میگفت کمون پایه نهادهای حقیقتاً دموکراتیک را برای جمهوری بنساخت، از آترو بود که تنها با انحلال ارتش و بوروکراسی و انتقال نهاد نمایندگی پارلمانی به شوراهاست که مردم میتوانند حق رأی واقعی پیدا کنند ماکس آدلر از رهبران سوسیال دموکراسی آلمان، در مقابل کسانی که در دفاع از پارلمان بورژوازی، انتقال حق قانونگذاری به شوراها را محکوم میکنند نوشت: "در مجادله با ایرادی که اصولاً منکر خصلت انقلابی این نهاد می باشد چه در آن رجعت حتی به عقب تر از دستاوردهای انقلاب بورژوازی را می‌بیند که انقلاب پرولتری نیز مجاز نیست آن دستاوردها را نادیده انگارد، روشنایی و روشنگری فراوان کسب خواهیم نمود. چنین ادعا میشود که شوراها با صراحت رکن اساسی هر دموکراسی اصیل یعنی جدایی قوه های دولتی و بیش از همه جدایی قانونگذاری از مجریه را، بدین وسیله که در واقع می خواهد تمامی قدرت را بدون تمایز بدست کارگران دهد، خدشه دار مینماید. این ایراد را می‌شکافیم؛ سپس خواهیم دید که این ایراد هم محتوای دموکراسی اصیل و هم جنبه انقلابی شوراها را کارگری و ماهیت واقعی آنها نادیده می‌انگارد.

تئوری تقسیم قهر دولتی یعنی بویژه جدایی قوه قانونگذاری از مجریه به ناحق بمثابة اصل دموکراسی معتبر میباشد. این تئوری که عمدتاً از جانب مونتسکیو مستدل گشته است، پایه اصلی دموکراسی را تشکیل می‌دهد است ولی تنها بعنوان سلاحی در مقابل قدرت مطلقه بعنوان شعار مبارزاتی بورژوازی نو خاسته که هنوز خود را به اندازه کافی قدرتمند حس نمیکرد که نظام شاهی را کلاً از میان بردارد و به همین جهت می‌بایستی به این امر اکتفا می کرد که تنها قدرت مطلقه آنها محدود نماید. ولی هر جا که دموکراسی بصورت پیگیر اجرا می‌گشت یعنی جایی که از جایگاه حاکمیت خلق برخوردار بود، در آنجا به مخیله اش خنجر نمی‌کرد که تقسیم قوا را بعنوان اصل قرار دهد، بلکه بر عکس در آنجا اعلام تجمع تمامی قوا در دولت را می‌نمود. بدین جهت خصلت نداشت که روسو آموزش جدایی قوا در دولت را نه تنها نمایندگی نمیکرد بلکه حتی بر علیه آن نیز مبارزه مینمود. در عمل جز تفکیک ناپذیر حکومت خلقی اصیل میباشد که نه تنها خود قانونگذار باشد بلکه همچنین کارمندان را انتخاب و کنترل نماید که این قوانین را اجرا نمایند و قضاتی را تعیین نماید که بر مبنای آن قوانین قضاوت نمایند." (۱۳)

سپس آدلر بطور مفصل توضیح میدهد که چگونه شکل معمولی جمهوری بورژوازی، یعنی جمهوری پارلمانی، حتی اگر پارلمان قانونگذاری برفع دموکراسی باشد - امری که در جامعه طبقاتی محل تردید است - بوروکراسی جدا از آن ضامن اصلی کنترل مردم توسط طبقه بورژوا و محافظت از منافع بورژوازی است. آقای رضایی اما از مجلس موسسان بورژوازی دل نمیکند و انتقال قدرت به شوراها را که شعار کمینترن بود طرح نهنی و تلخی میداند که بمثابة دعوتی است از " احزاب کارگری و خلقی" تا در پروسه تدارک شرایط نابودی خودشان شرکت کنند" و به بوخارین حمله میکنند که چرا آنها را که در مقابل انتقال قدرت به شوراها برای مجلس موسسان بورژوازی

وسپس سرکوب آن و قرار گرفتن بر فراز مبارزه طبقات به مثابه یک کاست حکومتی، از تعیین ماهیت بورژوازی رژیم ظفره رفت و به اشکال حکومتی چسبید و همان تاکتیکی را در پیش گرفت که امروز آقای رضایی پیشنهاد میکند یعنی دمکراتیزه کردن روش حکومت فقها. از همین رو بود که به مبارزه قانونی متوسل شد به فرماندم جمهوری اسلامی آری گفت و برای مجلس خبرگان نماینده فرستاد و تلاش کرد قانونی شدن احزاب دگر اندیش را به رژیم بقولاند و ابیادی حزب و پیروان اکثریتیاش به ارتش و سپاه و نهادهای دولتی رفتند تا به "کسب پایگاه قدرت در دولت" بورژوازی - یعنی تاکتیک پیشنهادی آقای رضایی بپردازند. حزب توده در آن هنگام درست مثل امروز آقای رضایی "مبارزه طبقاتی" را مبارزه آرام بر اساس حق رأی مردم (و براساسی آبا مردم به جمهوری اسلامی رأی نداده بودند؟)، نه مبارزه برای انقلاب و کسب قدرت میدید. "پیش تاریخی طبقات اجتماعی" برای حزب توده آنروز مثل آقای رضایی امروز مساوی بود با تحولات آرام و روانشناختی توده ها (که در جهت نفی "دیکتاتوری" و تاکید "دمکراسی") حرکت میکند در "حالتهای پایدار" حزب توده در مقابل پانشاری ما بر "استثنایی" بودن دولت خمینی که مبتنی بود بر استقلال نسبی سیاست از اقتصاد و نمایندگی غیر مستقیم طبقه مسلط اقتصادی توسط کاست حاکم" تئوری "دولت استثنایی رضایی ها را قبول داشت و اعلام میکرد دولت استثنایی یعنی دولت دوره حاد کسب قدرت که نا چار است به قهر متوسل شود. آری در حالیکه ما با طرح دولت استثنایی بر تئوری دولت مارکس و این ساله که هر دولتی وسیله سرکوب یک طبقه (یا طبقات) توسط طبقه مسلط اقتصادی است پا می نضردیم، حزب توده و ابیاً آقای رضایی امروز شرایط استثنایی دوران حاد مبارزه طبقاتی و کسب قدرت سیاسی را مطرح میکردند و میکنند تا آقای رضایی بر فراموش کاری یا نادانی نسل انقلابی اطمینان دارد که درست همان طرح های رفرمیستی حزب توده را در آغاز انقلاب بیهانه "انتقاد" از گذشته مطرح میکند و آنگاه "راه کارگر" را متهم میکند که مفهوم استقلال نسبی سیاست از اقتصاد و تفاوت اشکال دولت رانی فهد و دولت را به شیوهای اگنومستی و کلیشهای به "بورژوازی" و "پرولتری" تقسیم میکند. براساسی بازهم باید تکرار کرد فقط هدفهای شرافتمندانه وسایل شرافتمندانه می طلبد.

بهر حال این انتقاد از گذشته دیگر تنها "ماستالی" کردن خیانت بزرگ نیست. تلاشی است مجدد برای تثبیت استراتژی قدیمی حزب توده برای مبارزه قانونی در چارچوب دولت بورژوازی و وزیر دادن به کابینه های بورژوازی بیهانه ضرورت اهمیت شیوهای دمکراتیک حکومت. آقای رضایی بیهوده حزب توده را متهم میکند که به "ماهیت طبقاتی"، "سر مبارزه طبقاتی" "پیش تاریخی طبقات" چسبیده بود. رفرمیستها چه از نوع تودهای و چه از نوع سوسیال دمکرات هرگز مبارزه طبقاتی، ماهیت دیکتاتوری دمکراسی و دیکتاتوری پرولتاریا را قبول نداشتند.

منابع و پانویس

- ۱ - م. آ. مارکس انگلس، ۱ - ۲۰ - ۲۲۹
 - ۲ - = = ۲۳۱
 - ۳ - تونی کلیف مبارزه طبقاتی و آزادی زنان ص ۱۹
 - ۴ - همانجا ص ۳۰
 - ۵ - م. آ. مارکس و انگلس، ۲ - ۱۳۵
 - ۶ - = = ۱ - ۳۹۵
 - ۷ - سازمان ما برای مرزبندی با درک پوپولیستی از آزادی همیشه از کار برد "دمکراسی بورژوازی فریبی بیش نیست" احتراز میکند و از اصطلاحات روشن تری استفاده میکند که در ابتدای بخش هدفهای فوری طرح پیشنهادی برنامه ما آمده است. اینکه آقای رضایی دقیقاً از این اصطلاح کنگ قبلی که ما مکرراً درک پوپولیستی از آن را نفی کرده ایم بکار میبرند، لابد وسیله شرافتمندانه ای است برای به کرسی نشاندن عقاید خود.
- بقیه در صفحه ۳۱

بگوئیم که دیکتاتوری پرولتاریا وسیله اعمال قدرت نامحدود اکثریت ستمکش بر اقلیت استعمارگر و حق کامل کنترل و عزل و نصب مأموران حکومتی است. از آغاز تا انجامش. ثانیاً او اظهار میدارد مارکس و انگلس و حتی خود لنین برای دیکتاتوری پرولتاریا "خصلت موقت و انتقالی (گذرا) قائل بودند و برای اثبات این امر به جملاتی از نامه مشهور مارکس به ویسیر اشاره میکند او گفت "TRANSITION" یعنی گذرا را گذرا و موقت (CONTEMPORARY) ترجمه میکند. تا تاکید مارکس بر اینکه دیکتاتوری پرولتاریا "گذار مداوم به نحو کامل طبقات" و بنابراین یک دوران تاریخی تام و تمام است را به امری موقتی و کوتاه تنزل دهد. او این شیوه استدلال در رد دیکتاتوری پرولتاریا را تماماً از جزوه "سوسیالیسم دمکراتیک" آقای قاسطو سرقت کرده است و ما قبلاً به این استدلال در همین رابطه پاسخ دادیم. (۱۴)

ثالثاً آقای رضایی استدلال میکند دیکتاتوری پرولتاریا دولت استثنایی دوره استثنایی است، در حالیکه "کمونیستها... باید حالت پایدار و عادی روبنای سیاسی نظام دمکراسی خلقی و سوسیالیستی را ترسیم کنند." اما آن شرایط استثنایی که دولت استثنایی را درست و قرار میدهد چه شرایطی است، بنظر او " دوره خاصی انقلاب، یعنی شرایط بلافاصله قبل و بعد از کسب قدرت سیاسی و مبارزه برای تثبیت آن که با مبارزه حاد طبقاتی و سیاسی شخصی میشود" و او میگوید سازمانش نباید شرایط انقلاب و لحظات کسب قدرت سیاسی و شرایط مبارزه حاد طبقاتی و سیاسی را مبنای برنامه قرار دهد یعنی سازمان ایشان نباید برنامه شخصی برای انقلاب، کسب قدرت سیاسی و شرایط حاد مبارزه طبقاتی داشته باشد، بعبارت دیگر با دید استراتژی مبارزه آرام یعنی رفرم را طرح کرده، نه استراتژی انقلاب را. پس ایشان را با انقلاب، کسب قدرت سیاسی و مبارزه طبقاتی حاد کاری نیست و از این بابت خیال ما را راحت کرده اند. اما آیا او استراتژی رفرم را به شیوهای انقلابی طرح میکند؟ با نفی ماهیت دیکتاتوری دمکراسی بورژوازی، یعنی نفی مضمون سلطه طبقاتی بورژوازی در شرایط حضور دمکراسی پارلمانی و احتراز از هم طراز کردن دیکتاتوری، سلطه و حاکمیت طبقاتی با دمکراسی بورژوازی، استراتژی رفرم او هم به مبارزه قانونی برای "کسب پایگاههای قدرت در دولت" محدود میشود. در حالت عادی هم او مشکل مبارزه را متناسب با آرای انتخاباتی "مردم" تعیین میکند و او را با آن جوشش پرطیش که در خون هر زحمتکشی علیه استعمار و مظاهر حکومتی ستم جریان دارد کاری نیست. از این استراتژی چه حاصل میشود به جز تلاش موازی با دستگاههای حکومتی بورژوازی برای متقاعد کردن مردم به تسلیم به حاکمیت بورژوازی؟

چند کلمه در باره انتقاد از خود یکی از رهبران فدائیان خلق

آقای رضایی در انتقاد از خیانت بزرگ طیف تودهای در آستانه انقلاب ایران نوشته است دلیل حمایت از ولایت فقیه تاکید بر ماهیت طبقاتی دولت وجبر ناشی از گسترش مبارزه طبقاتی بود! و "کمونیستها" ایران یعنی طیف تودهای!! و "کمونیستها"ی جهان یعنی پیروان آقای ایالیانسکی!! نفی شدند که دولت را باید بر حسب روش اعمال حکومت تقسیم بندی کرد نه بر مبنای ماهیت!! این نوع تحلیل (تحریف؟) تاریخ براساسی به کار همان تاریخ نویسان آمریکایی بیخورد که عملکرد طیف تودهای در انقلاب ایران و دفاع جانانه آنها از حکومت تا مغز استخوان ارتجاعی خمینی را، در فهرست عملکرد "کمونیستها"ی جهان آوردند.

اتفاقاً تحلیل حزب توده و طیف پیرو آن از رژیم اسلامی درست بر همان محوری استوار بود که تئوری و تاکتیک پیشنهادی امروز آقای رضایی بر آن استوار است. حزب توده در مقابل استدلالات سازمان ما مبنی بر ماهیت بورژوازی رژیم اسلامی، تلاش آن برای آچمز کردن مبارزه طبقاتی

"نواندیشی"، تلاش برای دنیالیزم از صفحه ۱۰

رفیق! >> به رهبران حزب توده و باند فرخ نگهبان و بالاخره در دعوت عناصر ناراضی به حفظ انضباط تشکیلاتی و تمکین به فرامین و انضباط رهبری فاسد سازمان اکثریت، میتوان مشاهده کرد و دم خروسایی از این دست آنچهان فرلوان است که نه تنها آنچهان >> نواندیش >> بلکه ترسناکترین شعبه بازان نیز قادر به مخفی کردن آن نیستند. بدین ترتیب >> نواندیشی >> دقیقاً در همان راهی گام برمیدارد که خط مشی گذشته طیف تودهای به فرجام فاجعه بار خود رسیده است و همان بحرانی را در خود میپرواند که مدعی کشف >> راه حل >> میباشد. اگر حزب توده با تئوری راه رشد و انقلاب ملی - دمکراتیک، تفسیر دوران و دنباله روی از سیاست خارجی اتحاد شوروی، پشت سر خمینی به نظر ایستاد و قتل عام انقلابیون را دفاع از >> انقلاب >> نامید، >> نواندیشی >> نیز با نفی دیکتاتوری پرولتاریا و دفاع بیگانه از مضع ملی راهی جز عقبه با انقلاب کارگری در ایران و جهان ندارد. اولی تحت شعار دوران تازه در برابر خمینی زانو زد و دومی تحت شعار >> نواندیشی >> در برابر انقلاب کارگری سینه سپر خواهد کرد و به نام دمکراسی دیکتاتوری بورژوازی را پاس خواهد داشت.

آنچهان! راه انقلاب پای استوار و افزاین بولانین میطلبد. با پای لنگ >> نواندیشی >> تنها از چاهی به چاه دیگر میتوان خرید اما نور بیشتر تنها حاصل کاربست مارکسیسم - لنینیسم و نقد اصولی از روشکستی طیف تودهای است. بحران اپورتونیزم تنها یک راه حل ندارد. راه اتخاذ شی اصولی و ورود به صف کمونیستها و انقلابیون راستین. راهی که عناصر صادق و انقلابی پیروانند و هرگامی که انقلاب به پیش بردارد، دامنه و قدرت بیشتری خواهد یافت.

>> ارسلان جسم >>

به خود وفا دار بنایم!

دنیالیزم از صفحه ۱۰ چیست؟ این درست، همان توسل جستن - و بهتر آنکه بگوئیم، احساساتی شدن - در قبال "شرایط" است. انشعابیان اخیر که به اعتقاد من، تنها جریان نزدیک به کمال مارکسیستی ما را در اوضاع بسی دشوار کنونی تنها گذاشته و با خونسردی تمام، اهداف انقلابی را قربانی ارضاء شاید صادقانه اما غیر مسئولانه و انزجار آور روشنفکری خود نمودند، سازمان را در مقابلهای نا پسند قرار دادند. و این دیگر مطلقاً گناه آنان نیست. بحث شخصی من، پدیده استالین است. این "دلیل" که حمله آنان به "استالینسم" موجب دفاع ما از استالین شده -

و اینرا تلویحا نوعی تهور نامیده ایم - همان توسل و تن دادن به شرایط ایجاد شده از سوی دیگران است. رفقا!

شاید "اخلاقیات" را بدور بریزید، و من هم یک پارو بدست گرفته و به کله شما می‌آم. اخلاق و خصائل شخصی واجد آن، اگر بزرگ کردن‌های بورژوازی باشد، سزوشتی جز پارو شدن ندارد. اما لنین آنجا که میگوید: "بنظر ما آنچه به پیروزی مبارزه زحمتکشان بر علیه استشارگران کله میکند، اخلاقی است"، بر یک اصل پایبندی تاکید میکند. مگر اثبات یک حقیقت، نفی ضد آن نیست. کدام بی اخلاق توی از شرفی از آن بهره کش پروار شده به اتکا عرق و دسترنج زحمتکشان، بی شرفتر است؟ و کشیشی که این "حقیقت دانسته را انکار" میکند، مگر چیزی جز صفت "تیکار" بر او زبینه است؟ و استالین - آنجا که دیگر استالین مستبد است. و البته تنها که نیست هیچ، ناپندیده تهیید بسیاری از معارضین دمویز و امروز خود نیز هست - هنگامیکه به کشتن و شکنجه کردن، لوی عمل سلطانه شکنجه و قتل ملزومین مزم میکند، یعنی بهترین نمونه های اخلاق کمونیستی (مارزان، پیروزی مبارزه زحمتکشان) را از میان میبرد، در تمام نفی چه چیزی نشسته است؟ و وقتی به اعتقاد ما، لنینیسم، جوهر شرافت و پاکیزه مارکسیسم است، آیا خود توسط "مضع خود"، یعنی استالین نفی نشده است؟ آنجا به هولندری او از برنامهای لنینی، ما را ناگزیر به تصمیم دادن این اصل سوق خواهد داد: پس، حزب توده "مضع" لنین بر انقلابیون معارضی برتری دارد! و اگر صحبت بر سر "بهر حال، خدمتی" است، مگر این حزب که وجودش، نفی لنینیسم است، به همین اندیشه، "خدمتی" عرضه نداشته است؟ یک پا بوسی خمینی برای نفی این "بهر حال خدمت" کافیهست، همانگونه که یک قتل خونسردانه رفیق کمونیست توسط استالین. (آنجا که عدی و آگاهانه است و عامل این جنایت نیز تا آخر عمر، از "قاطعیت افتخار آمیز" خود دفاع میکند).

جنبش چپ عادت کرده تا همه حرفها را با پشت بندی از گفتههای لنین و مارکس اثبات کند. فکر نمی‌کند که خود این مردان بزرگ، فروتن و پر تحرك و متفکر و در یک کلمه پیشرو، چنین، "تواضعی" را تحمل کنند. ما گاه آنقدر دچار مشکل هستیم که در مقابل معضلات ریز مره بی لنین میگردیم. حال اگر او به جای ۱۹۲۲، یکسال زودتر در گذشته بود و آن جمله مورد نیاز ما را نگفته بود، چه می‌کردیم؟ میخواستیم به لنین استناد کنم و غیر قابل تحمل بودن اعمال استالین را، در زمانیکه

حتی افتخارات او بر نقائصش میچربید، اثبات کنیم. لنین ضمن تاکید بر بی‌توجهی استالین در مورد رفقا (یعنی یک امر اخلاقی) تهدید به قطع رابطه شخصی با او میکند. در اینصورت، غیر قابل تحمل شدن او توسط دیگران، آیا حق آنان نیست، و قطع رابطه با او، نتیجه آن؟ آیا، جایی هنوز برای تهور مادر استالینیست" نامیدن خود و ادامه رابطه با او باقیمانده است؟ به اعتقاد من، استدلالات تئوریک ما نیز در قبال پدیده استالین نامرست است. مهم فقط این نیست که او، راه متروک منتهی به سوسیالیسم را سنگرش کرده؛ که بهتر از آن، اقدام او در استخوان غرش کردن (مظهور ما استخوان کمونیستهای قربانی است) است. حق بلدانستوسیالیسم است: "تمام کوشش انسان‌ها در تجدید بنای جهان در برابر قطرات اشک دختر بجای که مظلوم واقع شده است، لژیوشی ندارد". بلدانستوسیالیسم اگر مارکس و لنین را میشناخت، اگر ایرانی و شکوهی را میبینید، اگر بیان این نظر حتی شتاب میوزید.

سوسیالیسم، بنای خودمبارزان و دنیالیزمی آن نیست. مطلقاً جوهر تحلیل سازمان در رابطه با انقلاب، تاکید بر همین اصل است. سوسیالیسم باید ضمن رشد شرافتمندانه فرد باشد، در پناه رشد جمع، و این هر دو در پیوند متقابل و لایبترجا، شرایطی که استالین را، هم ساخته، محکوم به این فاجعه نمود. بدنام کردن شرایط باید این نتیجه را از دل خود بیرون دهد: لنین نیز تبدیل به استالین میشد! چرا کمونیستهای دیگر شوروی در دوران او، چنین نشدند؟ قصد من، نادیده گرفتن اصل مقدم بودن شرایط نیست، که بحثی است جداگانه. سوسیالیسم، جمع گرایی است، کلکتویسم است. هدف آن، وسیله آن نیز هست: ایجاد جامعه سوسیالیستی بوسیله جمع سوسیالیستی، یعنی شواها، شورایی که وسیله و هدف است. اگر هر آن، فردی چون قذافی به قصد تاهین نان و آب مردم، هوس بتای خود مطرانانه سوسیالیسم کند، آیا ما را راضا خواهد کرد؟

به مورد سازمان باز میگردیم. تاکید می‌کنم که سازمان (راه کارگر)، سیاهی ایرانی مارکسیسم، تابناکی مترامک روح لنینیسم است. نقایب مورد بحث در حکم استثنا است که انسان اجتماعی، یا جمع متشکل این انسانها نمیتوانند مطلقاً از آن ببری باشند.

این استثنائات را میتوان در مورد اعلامیه پیوست "بنایم" مشاهده کرد. برآستی چه دلیلی در پذیرش طفره رفتن این رفقا از کار موضوع کیش شخصیت استالین توسط سازمان وجود داشت؟ نمونه دیگر، عمل نکردن به تئورهای برنامه است. در نشریه راه کارگر، سلسله بقیه در صفحه ۳۱

در لابلای مطبوعات

نه خیر، آقایان از رو نمیروند!

رهبان حزب توده که ظاهراً تبلیغات سیاسی را شاخه‌ای از عوام فریبی میدانند، حتی در شرایطی که طاس رسوائی شان از پشت بام افتاده و صدای آنرا هرکی و ناکی شنیده است، همچنان میکوشند بالای و گراف همیشگی شان از کارنامه «ظفرنوم» و «دوران ساز» این حزب در دوره انقلاب دفاع کنند. تازه‌ترین فقره از این نوع عوام فریبی هانوشته کوتاهی است در «نامه مردم» (شماره ۲۵۰-۲۳ اسفندماه ۶۷) که اشاره به بیانیه رفقای انشعابی از سازمان «اکثریت» به «اعترافات سران حزب توده» راجع می‌کند. و ظاهراً دلیلش هم این است که این اعترافات زیر شکجه صورت گرفته و اعتباری ندارد، بعلاوه «اکثر» آن «اعتراف کنندگان» به «گماهان» ناکرده، امروز به دست دشمنان خلق تیرباران شدند».

آدم وقتی این نوع فرمایشات را می‌شنود، درمی‌یابد که عوام فریبان گاهی فقط خود را می‌فریبند. اکنون کمتر ایرانی آشنا با سیاست را میتوان پینا کرد که نداند اکثریت رهبان ترازاول حزب توده وقتی به جنگ دژخیمان ولایت فقیه افتادند از اعتقادات مارکسیستی خود ابراز

«ندامت» و «توبه» کردند. بسیاری از آنها اطلاعات تشکیلاتی خود را لو دادند. وغالب این ایرانی‌ها نیز تردیدی ندارند که این نوع «ندامت‌ها» و «اعترافات» پارای از زندانیان - نه تنها تودهای بلکه همه جریانهای سیاسی دیگر- زیر فشار و «شکجه و داغ و درفش» صورت می‌گیرد. در چنین فضائی اگر کسی به «ندامت‌ها» و «اعترافات» رهبان حزب توده اشاره میکند، آیا اتهامات و ادعاهای دستگاههای تبلیغاتی جمهوری اسلامی را درباره آنها تأیید میکند؟ فقط با چشم بندی و شامورتی بازی میتوان به این سؤال پاسخ مثبت داد. اگر نویسندگان «نامه مردم» از کلمه «اعترافات»، اعتراف به گناه و کارهای نادرست را می‌فهمند، این دیگر بخودشان مربوط است. در فرهنگ سیاسی کشور استبداد زده ما، که همه مبارزان سیاسی، زندان رفته‌ها و شکجه دیده‌ها با آن آشنا هستند، کلمه «اعتراف» قبل از هر چیز بمعنای دادن اطلاعات در زیر بازجویی است که عموماً همراه با شکجه روحی و جسمی صورت می‌گیرد. و به این معنی، بقیه در صفحه ۳۰

سلطنت طلبان به دفاع از

میراث ملی برخاسته اند

باآنکه سلطنت طلبان در چند سال اخیر برای نمودن جازدن خودشان روزی ده بار قسم حضرت عباس می‌خورند، امام خروس همیشه از زیر قباشان پیداست. در میان کرد و خاکی که خمینی بر سر کتاب «آیههای شیطانی» سلمان رشدی بپا کرده، کیهان سلطنت طلبان - چاپ لندن - نیز فرصت را غنیمت شمرده و یقه ناشر کتاب را چسبیده که چرا تابلویی از جنگ رستم و دیو سپید را روی جلد کتاب چاپ کرده و باین ترتیب میراث ملی ایرانیان را با ادبیات گفرا میز آلوده است!

تردیدی نیست که شاهنامه فردوسی و از جمله، داستان دلکش جنگ رستم و دیو سپید یکی از زیباترین میراث های ملی ما ایرانیان و جزئی از گنجینه گرانقدر هنر و ادبیات جهانی است. اما تاریخ دوهزار و پانصد ساله استبداد شاهنشاهی و تاریخ بهمان اندازه کهن تاریخ اندیشی مذهبی نیز جزئی انکار ناپذیر از تاریخ ملی ماست. در طول این تاریخ طولانی، لگد مال شدگان سرزمین ما - یعنی اکثریت قاطع ایرانیان - بارها و بارها علیه استبداد شاهنشاهی و همچنین علیه دستگاه بیدادگر تاریخ اندیشی مذهبی که جز «تکمیل کننده» استبداد آسیائی» در سرزمین ما بوده است، شوریدند و بی اغراق میتوان گفت تاریخ ما ایرانیان، بیک اعتبار، تاریخ جنگ مردم ما علیه استبداد شاهنشاهی و استبداد مذهبی بوده است. جنگی که فرهنگ ملی ما آئینه تمام نمای آن است، از جنگ آهورا و اهریمن، رستم و دیو سپید، کاوه آهنگر و ضحاک ماردوش، امام حسین و یزید گرفته تا جنگ مزدک و انوشیروان، بابک و معتمد عباسی، منصورحلاج و دستگاه خلافت و ۱۰۰۰ ساله آخره جنگ ستارخانها و علی مسیو ها وحیدرعواوغلی ها علیه محمد علی شاه قاجار و جنگ همه لگد مال شدگان علیه دستگاه استبدادی «شاهنشاه آریامهر»، و اکنون جنگ بی امان همین مردم علیه استبداد دستگاه فقهت آری، این جنگ، جنگی که اکثریت قاطع ایرانیان، در افسانه واقعیت و در خواب و بیداری آنرا دنبال میکنند، زیباترین و حماسی ترین بخش میراث ملی ماست. مابه این بخش از میراث ملی ما افتخار میکنیم و حق داریم از آن پاسداری کنیم. و شرط پاسداری از این میراث ملی نیز پیوستن به سنگرهای پیکار مردم لگد مال دشمنان است. دفاع از آزادیهای بی‌قید و شرط بقیه در صفحه ۳۰

خانواده‌های شهدا و زندانیان سیاسی و دستگاههای تبلیغاتی ولایت فقیه

لزوم سازماندهی مبارزات خانواده‌های شهدا و زندانیان سیاسی، به نقل از شماره ۲۱-۳۱ مه‌ماه ۶۶ «راکارگر»، شدیدا مورد حمله قرار گرفته و وقیح ترین آدم فریبان تاریخ ما، سازمانهای انقلابی را به فریب دادن خانواده‌های شهدا و زندانیان سیاسی متهم کردند. آيا سازمان‌دندان نفرت و انزجار برحق و كاملا مشروع خانواده‌های شهدا و زندانیان سیاسی علیه رژیم تاریکی و فلاکت و شکجه و مرگ، فریب دادن آنهاست؟! بگذار تبلیغاتچیان بی‌شرم و شرف جمهوری اسلامی هرچه میخواهند زوزه بکشند؛ حالا دیگر هم ما خوب میدانیم و هم آنها که خانواده‌های شهدا و زندانیان سیاسی در کشور ما نیروئی به مراتب قدرتمندتر از خانواده‌های «ناپدید شدگان» در دیکتاتوری های آمریکای لاتین هستند. اگر مادران «ناپدید شدگان» آرژانتین توانستند با تحمیل محاکمات ژنرالهای آدمکش بر حکومت آلفونسین، گوشهای از جنایات این آدمکشان را برای جهانیان افشا کنند، دلیلی ندارد که مادران تیرباران شدگان و شکجه دیده‌های ما نتوانند جنایات رژیم ولایت فقیه را برملا سازند. مادران و خانواده‌های شهدا و زندانیان بقیه در صفحه ۳۰

دیگر همه دنیا میدانند که «کشتار چندین هزار زندانی سیاسی در عرض چند روز»، صرفا ادعای سازمانهای سیاسی مخالف جمهوری اسلامی نیست بلکه حقیقتی است که نامهای خصوصی منتظری به خمینی نیز - که فتوکی آنها، ماه گذشته به بیرون درز کرد - گواه آنست. در یکی از این نامه‌ها اعتراف شده که زندانی بیچاره‌ای را که میگفته از گذشته خویش پشیمان است و رژیم ولایت فقیه را تأیید میکند، صرفا بخاطر اینکه حاضر نبود روی میدان مین برود، واجب القتل تشخیص دادند! انتشار اخبارکشتار هولناک زندانیان سیاسی، برملا شدن گروه‌های دسته جمعی فرزندان شهید خلق، و بالاخره به بیرون درز کردن نامه‌های خصوصی منتظری، رژیم جنایتکار ولایت فقیه را چنان وحشت زده کرده که برای توجیه قضایای های خود به هر خسی و خاشاکی متوسل میشود. نمونه‌ای از این توجیه تراشی های دستگاههای رژیم، مقالهای است که با عنوان «یک سیگل و دو فاز، شکر د ریاکارانه گروه‌های ضد انقلاب در برخورد با خانواده‌های هوداران» در شماره ۸ فروردین ماه ۶۸ کیهان انتشار یافته است. در این مقاله یکی از رهنمودهای سازمان ما درباره

... رژیم اعتیاد پرور

دنباله از صفحه ۸
اعتیاد را، عملاً بفراموشی سپرده بود، (و در واقع جنگ و اعتیاد، در تحلیل نهائی هدف واحدی را دنبال میکردند)، چگونه اکنون عابد و زاهد شده و بفکر مبارزه با اعتیاد افتاده و در مدت کوتاهی بطور رسمی حدود چهارصد نفر را تیرباران کرده و یا بدار آویخته است؟! واقعیت آنست که دامنه خانه خرابی و فلاکت زایی اشاعه این بلای خانمانسوز بدرجای گسترده شده است که هیچ حکومتی و لو ارتجاعی ترین آنها، نمیتواند بدون مقابله هرچند سطحی بآن، و بدون تلاش برای زدودن این تصور عمومی که خود رژیم شریک جرم و اشاعه دهنده آن است، به بقا و جلوگیری از انفجار نفرت عمومی، امیدوار باشد. یعنی خطر دامنه شیوع اعتیاد و خصلت مسری بودن آن، به نقطهای رسیده است که رژیم ناچار است که برای تامین نیروی جنگی برای جبههها و ارگانهای متعدد سرکوب، حفظ و ایجاد جانبه حداقل برای اسلام و حکومت اسلامی، برای کاهش و یازدودن اتهام رسوای شریک جرم بودن و مشروعیت بخشیدن بخود بمثابة مسئول حفظ سلامت جامعه، بمقابله سطحی و غیر ریشمائی بآن برخیزد. اما از جمله سرشت حکومتهای ارتجاعی و بورژوا جمهوری اسلامی است که نقشی دوگانه را بازی کنند. از یکسو باشاعه سرکوب همه جانبه و فقر فراگیر و مباشرت پنهانی در تولید و توزیع آن در همدمستی و همکاری با سوداگران مرگ، نقش اصلی را در باز تولید زمینهای اصلی اعتیاد داشته باشد و از سوی دیگر بمثابة دولت و مسئول اداره جامعه خود را مدافع حفظ سلامت جامعه و مخالف با اعتیاد مطرح سازد.

جامعه ایران بمثابة یکی از جوان ترین جوامع جهانی، با بیگاری بیش از ۵ میلیون نفر بطور رسمی و رقم بمراتب بیشتر غیر رسمی، با سرکوب و اختناق گسترده و همه جانبه، و با تحمیل مقررات و خرافات مذهبی به خشن ترین نحو ممکن و مخالفت با زندگی عرفی از جانب دولت حاکم، با فقر و فلاکت بی سابقه و فقدان امکانات تفریحات سالم از قبیل امکانات ورزشی و غیره بیشترین استعداد ممکن را برای ابتلا و اشاعه اعتیاد دارد، که مسئول مستقیم و اصلی همه اینها، رژیم مذهبی - ارتجاعی حاکم بر جامعه ما میباشد. اما علاوه بر اینها، وجود یک بوروکراسی عریض و طویل فاسد، که حتی بزعم پارهای از دست اندر کاران رژیم، رشوه و پارتی بازی و نفوذ باندهای مختلف در آن یکی از مشخصات بارز آنست، یکی از دلایل گسترش بلای اعتیاد و در حکم مباشرت رژیم در اشاعه آنست. این امر بورژوا در مورد باندهای حزب الله و کمیته چی ها، بیشتر صادق است.

بنابراین یک مبارزه واقعی با اعتیاد از جمله ستون مبارزاتی جدی با این نهادها میباشد، امری که بدلیل وابستگی موجودیت رژیم بآن، قابل تصور نیست. اضافه بر واقعیت های فوق نگاهی به شیوههای مبارزه رژیم علیه اعتیاد، حائز اهمیت زیادی است. این شیوهها که فاقد هرگونه جنبههای پیشگیری و عطف توجه به زمینها و دلایل اصلی اعتیاد میباشد، مبتنی بر ایجاد رعب از طریق کشتار و نمایش اجساد درملاء عام و بدون هر گونه محاکمه قانونی و علمی و منکی بر مقابله ارتجاعی و خونخوارانه با این معضل پیچیده اجتماعی میباشد. شیوه سترونی که بیشتر نمایشگر استیصال رژیم میباشد تا یک مبارزه واقعی علیه اعتیاد. رژیم در اتخاذ این شیوه، هدف پنهان نگهداشتن حقایق پشت پرده و علل واقعی پیدائی و گسترش این بلایه خانمانسوز و نسل بر باد ده را در مد نظر ندارد. علاوه بر آن سردمداران حاکم در این شیوه، ایجاد رعب و وحشت تعمیم یافته در جامعه و تصفیه نیروهای سیاسی مخالف و انقلابی را برای تداوم حیات ننگین خویش جستجو میکنند و در نتیجه نیازی به برملاشدن حقایق در این باره و محاکمات علمی و قانونی و بسیج توده ها را ندارند. و برای تحقق هر چه بهتر این اهداف مبادرت به دور زدن حتی مجلس فرمایشی خود و متمرکز کردن قدرت قانون گذاری و اجرائی در دست مجمع تشخیص مصلحت و دگرگونی ساخت باصطلاح مدیریت شورایی قوه قضائی، که منطبق بر قانون اساسی دست پخت مجلس خبرگان بود، کرده است.

نیروهای انقلابی و آگاه جامعه باید به افشاکاری وسیع در مورد علل واقعی اشاعه اعتیاد و شیوه های ارتجاعی رژیم در مقابله با آن و نیز اهداف رژیم پرداخته و با طرح محاکمات قانونی و علمی، ماهیت سرکوبگرانه رژیم و تلاش او را برای مانعیت از افشاشدن حقایق پشت پرده، بر ملا سازند رژیم جنایتکار ولایت فقیه مسبب اصلی فقر و فلاکت و اعتیاد است. تنها با سرنگونی آن و استقرار حاکمیت کارگران و زحمتکشان است که میتوان بر آنها چیره شد. ●

نان، کار
مسکن
آزادی!

گرانی...

دنباله از صفحه ۸
که به عنوان عالی کشور رفته معلوم نیست تأیید شود و دیوان عالی کشور در حال حاضر از نظریه دادگاه ایراد گرفته است. و یا نهادهایی چون بنیاد شهید، که در سال گذشته احتکار یخچال و تلویزیون در انبارهای آن افشا گردید، از جمله موسسات فراقانونی است که تیغ مقررات بر آنها کارگر نیست. اوپا پرونده مدیر عامل شرکت سایپا که بدلیل گران فروشی، فروش ریالی - ارزی و فروش خارج از شبکه توزیع، پس از یک سرو صدای موقت، سکوت گذاشته شده است.

بنابراین تا آنجا که به هیاهوی رژیم در مورد گرانفروشی برمیکرد تمام کاسه و کوزه آن بر سر کسبه جز شکسته شده و از «تمزیر» موسسات دولتی و نهادها و بورژوازی متزاه تجاری خبری نیست. اتخاذ چنین شیوههای سترونی ویر هیاهو، با مخوش ساختن عمدی مساله گرانی و گرانفروشی، بر آنست تا رژیم حاکم را به عنوان مسبب اصلی گرانی از زیر ضرب تودمها خارج سازد و بیش از آنکه یک مبارزه جدی علیه گرانی باشد، حاکی از استیصال رژیم در مقابله با این پدیده میباشد. گرانی، ناشی از کمبود تولید و انهدام و نابودی تفرجی نیروهای تولیدی است. امکانات ارزی کشور اساساً صرف بازسازی ارتش و تامین تسلیحات دیگر ارگانهای سرکوب میشود. بودجه دولت اساساً صرف بوروکراسی عظیم اداری با نهادهای رنگارنگ و موازی و هزینههای غول آسای باصطلاح دفاعی میشود. کسری بودجه که اساساً با چاپ اسکناس و استقراض از بانک مرکزی تامین میشود سر بار قام جهنمی زده و با مبلغ ۱۵۰ میلیارد دلار، که بصورت بدهی دولت به بانک مرکزی درآمده است از هر کشور بدهکار جهان سوم در جهان بیشتر است. انخست وزیر در صاحبه با گیهان در همین رابطه میگوید، اگر لور دایر باشد بین افزایش قیمتها بصورت مستقیم (یعنی حذف سوسیدها و ۰۰۰) و یا افزایش قیمتها بصورت غیر مستقیم (از طریق استقراض و پرداخت سوسید) من با دومی موافقم. معنای صریح سخنان فوق اینست که در مقابل دولت تنها دو راه موجود است یا افزایش مستقیم قیمتها و یا افزایش غیر مستقیم. به هر حال افزایش قیمتها اجتناب ناپذیر است و در نظام جمهوری اسلامی از آن گریزی نیست. خمینی در پیام اخیر خود با صراحت اعلام داشت که مساله اقتصاد و گرانی نسبت به صدور انقلاب اسلامی امری ثانوی و فرعی است و باید کوربندها را محکم تر بست!

اگر رژیم تنها کارولایت فقیه در مقابله با گرانی در بن بست کامل قرار گرفته است و اگر حل مساله گرانی مساله بود و نبود میلیونها کارگر و زحمتکش است، تنها از طریق سرنگونی رژیم حاکم و استقرار اراده کارگران و زحمتکشان است که میتوان بر این همه فلاکت فاتح آمد. ●

پیش



، سیرک (۱۹۲۸)، روشنائی شهر (۱۹۳۱)، عصرجمید (۱۹۳۶)، و دیکتاتور بزرگ (۱۹۴۰). در دهه چهل، بارها به دادگاه احضار شد تا >> پیرامون تعالیمات کونیستی اش به سئوالات دادگاه پاسخ دهد<<. در ۱۹۵۲، بعد از ساختن فیلم >> لایم لایت<<، از آمریکا اخراج شد و به انگلستان رفت. در سال ۱۹۵۶، >> پادشاهی در نیویورک<< را در انگلستان ساخت و در آن صریحتر و گزنده تر از پیش، هیستری ضد کونیستی سیستم اداری و حکومتی آمریکا را به زیر حمله گرفت. و در ۱۹۶۷، >> کتسی از هنگ کنگ<< را کارگردانی کرد.

فیلم های چارلی را شاید همان نخستین کلماتی که خود در تیتراژفیلم پسر بچه (۱۹۲۰)

کمدی بالبخندی، یا شاید باقطره اشکی

چارلی، اگر چه در دوره تولید فیلم های صامت - عمدتاً فیلم های کوتاه - شروع به ساختن شاهکارهایش کرد، اما حتی در دهه ۲۰ و ۳۰ که دوره انتقال بیرونق و فراگیر سینمای صامت به سینمای ناطق بود نیز فیلم هایش را صامت میساخت و می‌کوشید تنها با زبان تصویر، آنچه را می‌خواهد به بینندگان فیلم هایش بطور یکسان القا کند. از همینروست که آثار چارلی را هر کس در هر کجای جهان، به خوبی می‌فهمد و می‌شناسد، و آثار او همانقدر برای مردم آمریکا و اروپا دلنشین است و لذتبخش و قابل فهم، که برای مردم کینه یا ایران یا ژاپن. چارلی در همه شاهکارهایش، با کاراکترش، بالباش، باعاش، با نگاهش و با حرکاتش باهمه مردم جهان به هرزبان، حرف میزند و همه مردم جهان را به واکنش در قبال کاراکتر آسمان جلی که از همان ابتدای هر فیلمش دردل بیننده جای میگیرد، وامی‌دارد. نابنگای که در عرصه سینمای صامت آثاری خلق کرد که طنز آنها، اندوه آنها، و تهییج انسانی ترین و لطیف ترین احساسات آدمی در لحظه لحظه آنها، بی‌مانند خواهد ماند.

این نابغه سینمای صامت اما در سال ۱۹۴۰، سرانجام به انتظار عمومی جهانیان پاسخ گفت و در فیلم دیکتاتور بزرگ، لب به سخن کشود: سخنرانی پرشور و مهیجی علیه جنگ و فاشیسم، خطاب به سربازان، کارگران و مردم سراسر جهان، اظهاریه تبلیغی تکان دهنده‌ای که نمی‌توانست نه فقط فاشیست ها، که حتی بقیه در صفحه ۳۲

بکار برده بود، موجز تر از هر تحلیل و تفسیری، توضیح دهد: >> کمدی بالبخندی - یا شاید با قطره اشکی<<! و این بیان زندگی چارلی است، همانطور که خود بارها به آن اشاره کرده و در فیلم ولگرد (۱۹۱۵)، بواقع، زندگی خود را تا پیش از تحکیم موقعیت هنری و شهرت جهانی اش در عالم سینما تصویر کرده است: به سخره گرفتن تمام قوانین و نظم معمول دنیایی که کویی هیچ جایی برای تو در آن یافت نمی‌شود و قوانین و روابطش فقط برای آن است که فقر و گرسنگی و در بدری و اهانت و تحقیر تو را توجیه کند. و اگر طنز چارلی و هجو این قوانین و نظم معمول، قهقهه بیننده‌ی فیلم هایش را یک لحظه متوقف نمی‌کند، اما همزمان، همدلی عمیقی را با >> آسمان جلی<< که از همه سورانده میشود و باز همواره در جستجوی جایگاهی، لقمه نانی، سرنهایی، و نیز عشقی زلال تقلا میکند، بر می‌انگیزد. هنر چارلی در انعکاس دقیق ترین و ژرف ترین مفاهیم نفرت و عشق، توانان است. آنچه به ظاهر، در کارهای او اغراق به نظر میرسد، در حقیقت، تصویر تند و صریح زوایای نهان ذهن و رفتار آدمی است. چارلی، پوسته هر پدیده‌ای را کاملاً می‌تراشد و با شفافیت بی بدیلی، در برابر همگان قرارش میدهد. >> سه نت<< چه خوب درباره چارلی میگوید: >> یک ولگرد آسمان جل، یک جنتلمن، یک شاعر، یک آدم رویاچی، یک آدم تنها، و کسی که همیشه امیدوار سرنوشت است. او در یک کلام، تجسم هر آدمی است؛ یا دست کم هر آدمی که او می‌خواست تجسم آن باشد.<<

اگرچه در زمان حیات چارلی چاپلین، خاصه در اواخر عمرش، بسیاری از نهادها و مطبوعات سینمایی جهان از او تجلیل شایانی کردند، اما به روال >> قاعده معمول<<، اینک چند سال پس از مرگش، نه فقط موسسات یاد شده که حتی بسیاری از نهادهای وابسته به مراکزی که در دهه ۴۰ و دهه ۵۰ علیه او و علیه تعالیمات کونیستی اش و تاثیرات >> مخرب<< فیلم هایش بر انهان مردم جهان، تبلیغات پسر و صندا و نامنعماری به راه می‌انداختند و بطرق گوناگون موانع حقوقی و قانونی در برابر زندگی خصوصی و خلق شاهکارهایش ایجاد میکردند، بطرز بیسابقه آثارش را تحسین میکنند و در برگزاری جشنواره فیلم های او و ارائه پیرآب و تاب بیرونده درخشان سینمایش اش از هم پیشی میگیرند، حتی در کشوری که به جرم داشتن تعالیمات فوق، از آن اخراج شد و مدت بیست سال به آن کشور ممنوع الهود بود!

در شانزدهم آوریل ۱۸۸۹ در انگلستان بدنیا آمد. در محلات فقیر نشین و کثیف لندن، بزرگ شد. برای گذران زندگی کارهای مختلفی کرد - هرکاری که میتوانست و امکانش را مییافت: از پادویی منازها تا گرفتن نقش های بی اهمیت و کوتاه در واریتمها و گروههای تئاتری سیار در انگلستان. در ۱۹۱۰ به آمریکا رفت و پس از مدت کوتاهی توانست مورد قبول >> طک سه نت<< - یکی از سازندگان معتبر فیلم در هالیوود اوائل قرن بیستم - واقع شود. تا ۱۹۱۷، برای طک سنت و دو کمپانی تولید فیلم دیگر بازی میکرد و فیلم میساخت. در ۱۹۱۸ توانست یک استودیوی فیلمسازی برای خود در هالیوود تاسیس کند و در ۱۹۱۹ به همراه >> ماری پیگورد<<، >> کریفیت<< و >> نوکلایس فیر بانکر<<، کمپانی تولید فیلم >> یونایتد آرتیست<< را ایجاد کرد. از سال ۱۹۲۳، چارلی فقط دست به ساختن فیلم های خودش میزد و همه را در یونایتد آرتیست تهیه میکرد. در جستجوی طلا (۱۹۲۵)



جان‌شینی بحران ...

د نباله؛ صفحه ۶

۵۷ ظهور کرد و در راس یک انقلاب توده‌ای خود را به سگنداری حکومت رساند اساساً یک استثناً تاریخی است و مطلقاً غیر قابل بازسازی. (۱۵) این جناسمیتی که شوخی تاریخ بیکار در وجود آیت الله روح الله خمینی گرد آورد و از وی یک «امام» ساخت دیگر تکرار شدنی نیست. راز سترونی ولایت فقیه یکی در چنین حقیقتی نهفته است.

دومین حقیقت تاریخی اینکه، رژیم رهبر مدار که سرچشمه قدرت آن جاذبه رهبری اش باشد، آنگاه که این سرچشمه از جوشش بیفتد، دیگر رهبری اش با همان نقش و وزن گذشته غیرقابل بازسازی است. وقتی توده‌های میلیونی حامی رژیم بدان پشت کردند، دیگر خمینی جان‌شینی پذیر نیست، نه با منتظری و نه حتی با خود خمینی!

اما بهمان اندازه که جایگزین ناپذیری خمینی یک حقیقت تلخ است، الزام به جایگزینی نیز یک تکلیف اجتناب ناپذیر است. رژیم «ولایت فقیه» قادر نیست «ولی فقیه» را دور بزند. بقا چنین رژیمی از جمله در گرو تحقق یک شرط است: چشم بر گرفتن از جان‌شینی مطلوب و انتخاب بد از میان بدتر. همان کاری که قریب ۴ سال پیش بدان دست زد.

نگاهی به موجودی دستگاه روحانیت بهمنوان ضعیف ضمیر بلند ذخائر «رهبری» - نشان میدهد که چرا ۴ سال پیش منتظری انتخاب‌کم ضرورت بود. آنروز مسایل بدین قرار بود: اولاً پذیرش رهبری «شورائی» و «اجماع» با هر ترکیب و تناسبی که توازن قوای آنروز را بهمان کند، حکمی بود بر نفاق و شکاف در رهبری. حال آنکه ساخت و ترکیب دستگاه حکومتی، جز به وحدت و تمرکز رهبری رای نهاد و لازمه چنین وحدتی آن بود که رهبری در وجود یک «امام» واحد خلاصه شود. ثانیاً - سگان رهبری را نمیشد بهست «خضراتی» سپرد که خمینی از آنها بهمنوان «تحریرگرایان و محس ناپایان احق» نام میرد؛ کسانی که هرگز به «حکومت اسلامی» و «انقلاب اسلامی» التزام و اعتقاد نداشته اند. «مراجع عظام» حوزه‌های علمیه باستثنا خمینی، جعلگی روی «ولایت فقیه» حرف داشتند. نظرات هیچیک از آنها در رابطه با «دین و سیاست»، «روحانیت و حکومت» و نظام حقوقی و سیاسی اسلام کترین قرابتی

با شالوده‌های عهدی نظام سیاسی حاکم نداشت؛ سهل است، هیچیک در عمل جز به تفکر و تسفیق «ولایت فقیه» گامی برنداشته بودند. ثالثاً: رهبری یک رژیم فاشیستی را نمی توانست کسی عهده دار شود که در راس هرم دستگاه روحانیت دارای جایگاهی نباشد. از میان روحانیون معتقد به «انقلاب اسلامی» و «حکومت اسلامی»، جز منتظری که برخی از وی بهمنوان «مروج بالفعل» نام می‌بردند خواستار انتشار رسالتش بودند، سایرین هیچیک شانس آنرا نداشتند که از دستگاه روحانیت بهیبت بگریزند. رابعاً: جان‌شینی خمینی نمی‌توانست از شریعت در پایه‌های حمایتی رژیم بی بهره باشد، و اگر منتظری بحد سوابق سیاسی خود و با سهمی که در نظریه برانزای فقیه «ولایت فقیه» داشت، مختصر توضیحی در این راه گرد آورده بود، دیگران همین را هم فاقد بودند. اینهمه بود اسباب و عواملی که در شرایط آنروز بر بسیاری از ضعف‌ها و ناتوانی‌های «ولایت فقیه» غالبتر. برده میکشد و بر جان‌شینی وی تکمیل میشد. اما امروز همان شرایط و عوامل هم ناساعدتر برجاست: «مراجع عظام» نه تنها به «انقلاب» نپیوسته‌اند بلکه با اعلام مخالفت آشکار و پنهان علیه بسیاری فتاوی و آراء فقهی - سیاسی «لطم» بیش از پیش در گرداب «محس مآبی» و «حماقت» فرو رفته‌اند. از سوی دیگر، در میان «روحانیت انقلابی» کمتر «آگاهی» است که در این دهساله در صبر از یک تند بیج گارش به رسوائی نمانجامیده باشد و از «یک قارلین» تا «قطعنامه ۵۹۸» و با تفسیر به رای از فتوای و اجتهاد در برابر نی! طوق لعنت بگردنش نیافتاده باشد و امروز بتواند مدعی باشد در میان «امت حزب الله» اعتبار و حرمتی بیش از «ولایت فقیه» کسب کرده است. وانگهی به رهبری شورائی هم بیش از گذشته نمی‌توان دل بست؛ حتی اگر ترکیب آن را پاران همدل و هم رایی بسازند که در این چند ساله شورا‌های حکومتی را بر پا نداشتند. اگر تا امروز این شکل رهبری با احتمال شکاف و تجزیه روبرو بود، امروز انتظار چنین سرنوشتی برای آن یقین کامل است. تجربه شورا سازی رژیم - سالهای اخیر نشان داده است که هیچ نهاد شورائی - با هر شکل و شمابلی که داشته باشد - جز نهادی ساختن بی تصمیمی و تلج اراده، سرنوشتی نداشته است. طی سالهای اخیر سلم شده است، رژیم بهمان اندازه که بخاطر کثرت و چندگانگی ناچار به شورا سازی بوده است،

بخاطر تناقضی و تضاد ناگزیر از شورا شکنی شده است. هر چه تضادهای «ولایت فقیه» دامنه بیشتر یافته، توسل به یک مرکز واحد قدرت و یک اراده واحد اجتناب ناپذیر تر شده است. کدام واقعیت گویا تراز این که حتی برای برکناری «جان‌شینی رهبری»، «ولایت فقیه» باید قانون اساسی خود را لغو کند؛ حق تصمیم گیری را از یک نهاد شورائی - یعنی مجلس خبرگان - سلب نماید و اراده واحد امام واحد را بجای آن بنشاند. (۱۶) این ملاحظاتی نشان میدهد با برکناری منتظری بحران جان‌شینی ولایت فقیه، حدت از هر زمان دیگر و بی آینده تر از هر زمان دیگر اکنون چشم در چشم رژیم دوخته است.

اگر بهنریم طیرم بن هستی که رژیم فطاهر برگردن خلا جان‌شینی با آن روبرو است، تلاش برای حل این مسئله از این پس حلقه اصلی منازعات و کشمکش‌های درونی هیئت حاکمه است، باید بهنریم، فهری ترین - پیانندی که رژیم باید در انتظار آن باشد تشدید بحران سیاسی - ساختاری است در صبر تقلا برای تعیین جان‌شینی و یا جان‌شینیان خمینی. توضیح اینکه: اولاً - در شرایطی که هیئت حاکم‌ترین فشار بحران‌های زنجیرهای به بندها، مسه جات و جناح‌های بی شطری تقسیم شده است و نیز دستگاه حکمرانی آن به دهامرکز مستقل قدرت تجزیه شده است، دست یابی به فرد و یا جمعی که مؤلفه واقعی همه طیف‌های موجود در حکومت باشد و گرایشات متضاد و متناقضی آنها را یکجا جمع کند قطعاً غیرممکن است. بنابراین مؤلفه در همه حال هستی خواهد چرخید و تعیین سمت آن موضوع فشرده ترین و بی امان ترین جنگ‌های خانگی است. ای بسا در رهگذر همین جنگ‌ها باشد که جناح بندی‌ها و صف بندی‌های موجود دستخوش تجزیه‌ها و تسویه‌های تازه تری شده و بلوک حاکم نگرگونی بیشتری بهنبرد.

ثانیاً - مؤلفه هر چه باشد و هر که باشد باید اساسی ترین تناقضات رژیم و عمده ترین تضادهای بلوک حاکم را ناپندگی کند، و بنابراین اگر خود محصول نفی یک تناقض است، رسالتی جز اثبات تناقض دیگر ندارد و لامحاله بیان ضعف سیاسی - معنوی رهبری آینده است. این حقیقت رژیم را بطور بلاواسطه در برابر یک ضرورت قرار میدهد و آن جبران چنین ضعفی است از طریق تئابیر حقوقی و ساختاری. اگر بهاد آوریم که چگونه نظام حقوقی و

سرنگون باد جمهوری اسلامی! برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق!

نطفه يك جبهه بالقوه هستند. در صيری كه تنش ها انباشت ميشود و حوادث شتاب ميگيرند، و چشم انداز ملو از تند بيج ها و فراز و فرود های فراوان است، تغييراتی اين چنین اهمیتی دو چندان می‌یابند.

اکنون در فشرده ترین کلام باید گفت: پس از دهسال تلاش و سرمایه گذاری وقتی رژیم ناچار ميشود منتظری را از << قائم مقامی رهبری >> بر کنار سازد نه تنها بحران و نازائی ولایت فقیه بعنوان يك نظام سیاسی بلکه عقیم بودن يك دستگاه فکری - عقیدتی را بنمایش گذاشته است، اگر بهینورم انحلال نظام سیاسی ولایت فقیه بعنوان يك کلیت، یگانه راه خروج از بن بست های کونی است، بهترین استمداد انحلال را محور این نظام، یعنی دستگاه رهبری اش از خود نشان داده است. حال اگر << ولایت فقیه >> قادر نباشد با همه تقلاها و دست و پا زدن های سیاسی و فکری و همه تجدید نظرها و اصلاحات اراده و عقل متصلی در خود بپاید که چنین راهی را بگشاید، اراده منفصلی سرانجام به این تکلیف عمل خواهد کرد. پیشوائی که در تلخی شکست جام زهر نوشید، تاریخی ترین پیام خود و << ولایت >> خود را این طور خلاصه کرد: ولایت فقیه جز در علق بن بست و مهلکه، تقدیر کور خود را در نمی‌یابد. وی اعتراف کرد هر روز که زمان ميگذرد و تنش ها و تضادهای بیشتری انباشت ميشود، راه نجات رژیم فقها از نرون مسودتر ميشود. اکنون که وضعیت باردیگر به زبان بناپارسیسم حاکم در حال چرخش است و شتاب حوادث بر تقلاهاى فقها پيشی ميگيرد، انقلاب باردیگر فرصتی تاریخی بدست می‌آورد و می‌رود که همچون ارادگی منفصل قابل رژیم دیگری باشد. ما نیز باردیگر در برابر آزمایشی جدی قرار ميگیریم: چگونه مصمم تر، با تدبیر تر و هوشیارتر به استقبالش خواهیم شتافت و آثرا سازمان خواهیم داد که تاریخ فرصت تکرار نداشته باشد!

حواشی و منابع

- ۱ - کیهان ۹ فروردین ۶۸ - جوابیه خمینی به استعفا منتظری
- ۲ - اطلاعات - ۱۵ دیماه ۶۶ - گزارش دیدار منتظری با استانداران و وزیر کشور.
- ۳ - اطلاعات - ۱۵ دیماه ۶۶ - گفتگو با وزیر کشور. و کیهان ۱۲ دیماه ۶۶ - گفتگوی وزیر کشور با خبرنگاران.
- ۴ - کیهان - ۱۲ تیرماه ۶۷ - منتظری در این نامه نوشت: << بجاست اکنون که دشمن اصلی ... خود به میدان آمده است، دستور فرمائید ... برنامه‌های دقیق در جهت مبارزه اصولی با دشمن اصلی ... در جبهه‌های سیاسی - اقتصادی - فرهنگی و نظامی تدوین و به بقیه در صفحه ۳۱

دست آنان بنحوی از سیاست کوتاه شود. اگر شعار بازگان نخست وزیر موقت در اوایل انقلاب نگرفت و << آقا >> در قم نمانند و به رهبری ایدئولوژیک قناعت نکردند، اما طرح دوباره اش این بار از سوی مخالفان بازگان، چاره ناپذیر است. بگیرد و یا نگیرد. روضای که بیش ازیکسال است سبیطی خامهای در هر منبری میخواند و علی اکبر هاشمی رفسنجانی هم پامنبری اش را میخواند، باید که چنین تلاشی را به ثمر رساند اینک: دست رئیس جمهور بسته است، فاقد اختیارات است، ریشه همه مشکلات در تعدد مراکز تصمیم گیری سیاسی و در عدم تمرکز است. اینک: متولی سیاست گذاری در نظام ناروشن است؛ قانون اساسی در این باره ساکت است؛ معلوم نیست مجلس، رئیس جمهور، نخست وزیر، ... کدام يك مسئولیت سیاسی کشور را برعهده دارند. و بالاخره اینک: شان << ولایت فقیه >> اجل است از اینک بدینگونه امور خرد و روزمره بپردازد، و ... جانداختن خطی است که تلاش دارد >> تجدید نظر در قانون اساسی >> را بدین سمت سوق دهد. (۱۸) نامزدی هاشمی رفسنجانی برای پست ریاست جمهوری، همزمان با لزوم فوری تجدید نظر در قانون اساسی، دو جز سیاستی است که بر خلا قدرت پس از مرگ خمینی ناظر است. اگر این تلاش تا قبل از برکناری منتظری متوجه کوتاه کردن دست وی بود از مداخله در امور جاری مملکت، با برکناری منتظری میتواند متوجه کوتاه کردن دست رهبری ایدئولوژیک بعدی باشد. اهمیت بررسی این گرایش بیش از همه بخاطر تاثیر بحران زای آنست در کوتاه مدت. از هم اکنون مخالفت های آشکار علیه چنین گرایشی نمودار شده و روز به روز دامنه‌ای وسیع تر می‌یابد. (۱۹)



برکناری منتظری از << قائم مقامی

رهبری >> ملازم است با دو رشته پیامد دیگر در محیط سیاسی کشور که میتوانند بر وضعیت عمومی اثراتی تعیین کننده بجانهند. اولی ضربات است که بر << مشروعیت >> مذهبی رژیم، اعتماد پایهای حمایتی اش و همزمان با آن بر جنبش پان اسلامی منطقه خواهد زد. این ضربه میتواند بدرجای سنگین باشد که انشعاب را تا پائین ترین حوزهای نفوذ انقلاب اسلامی نفوذ دهد و به تجدید موازنه عمومی سیاسی منجر گردد. دومی، نطفه بندی يك جبهه و یا بلوک ائتلافی جدید است بیرون دستگاه حاکم. آن ساخت های که علی رغم همه هشدارها و اخطارها در طول سالهای اخیر، در پناه >> دفتر >> و << بهت >> منتظری بوجود آمده است، با همه ضرباتی که خورده و خواهند خورد

ساختاری ولایت فقیه و خصوما نهاد رهبری آن بصورت قبائی برتن خمینی دوخته شد و چگونه قانون اساسی جمهوری اسلامی (بمثابه مؤلفه توازن قوای آنروز در سطح جامعه و حکومت) در ساختاری دو گانه منعکس شد که ثقل آن را رهبری يك جنبش توده‌ای میساخت روشن تر خواهد شد که مقام رهبری ولایت امر جایگزین شغنی نیست مگر بعدد تغییراتی در نظام حقوقی و ساختاری آن. این ضرورت به دو گرایش موازی میدان خواهد داد:

يك - تقویت و تحکیم ارگان نظارت بر کار رهبری، یعنی مجلس خبرگان. این مجلس اگر تا دیروز در حاشیه نظام قرار داشت لزوما باید به متن آن انتقال یابد. اگر در شرایط ثابت در رهبری، مجلس خبرگان فاقد موضوعیت بود، اما در شرایط بحران چنین نیست. این مجلس باید جایگاه قانونی خود را اشغال کند و عوامل بی ثباتی، تشنج و نفاق را مهار کند - ایفای چنین وظیفهای ملازم است با اقتدار، تحرك و اختیار بیشتر. اگر در دوران حکمرانی رهبری مقتدر - مثل خمینی - خبرگان فاقد اراده لازم برای ایفای نقشی مستقل هستند و از امر و نهی و مداخله در اموری که شان << ولایت >> است معاف میباشند اما با جانشینان کم بنیه او مشکل چنین معاملاتی را بپذیرند. کمترین ادعای << خبرگان >> در چنان شرایطی داشتن سهمی در خور است در اداره نظام، و کمترین حاصلش مهار گذاشتن بر دست و پای رهبری و ضربه زدن به خودمندی وی. اما اگر ضعف جاذبه و اقتدار شخصی رهبر میتواند خبرگان را به باج خواهی تحریک کند، ضعف سیاسی و سوه تدبیر وی مداخله در امور را به يك تکلیف << شرعی >> خبرگان مبدل میسازد. مجلس خبرگان بعنوان نهادی که عهدمدار تضمین انحصار قدرت توسط روحانیت پیرو ولایت فقیه، تأمین وحدت و تضمین مشروعیت << رهبر >> است نمیتواند نسبت به عواطفی که این مرزها را زیر پا گذارد بی تفاوت بماند. (۱۷) کمترین حاصل این مداخله ظهور يك مرکز قدرت جدید و تشدید آنارسیسم و هرج و مرج ساختاری موجود است.

دو - تلاش برای تفکیک رهبری سیاسی از رهبری ایدئولوژیک. این تلاش در حقیقت ضمون يك تجدید نظر حقوقی است که وظیفه‌اش دوباره دوزی قبای << ولایت >> است متناسب با قد و قواره جانشینان وی. اگر بهم آن می‌رود، فقیه یا فقهای که رهبری آتیاند، وقتی جایگاه خود را در فقه و << حفظ کرامات انسانی >> ترك گویند و ساکنان سیاست شوند، گشتی طوفان زده را چپه کنند، چاره در آن است که

"بهداشت برای همه تا سال ۲۰۰۰"

رویایا واقعیت؟

آشامیدنی سالم بیداد میکند. >> زالی>> وزیرکشاورزی از خطر وقوع قطعی و گرسنگی در ایران دم میزند، چرا که امر افزایش میزان مرگ و میر کودکان به دلیل کمبود مواد غذایی، حتی در >> مجیدیه ی تهران>> آگاه است! وضعیت آب آشامیدنی نیز، حتی در شهرهای میهنان اسفبار است. سرپرست بهداری گرسار در مصاحبه ای با کیهان در همین رابطه میگوید، >> ۸۰ در صد مردم گرسار دارای ۲۰ سال به بالا به یکی از بیماریهایی که در اثر آلودگی آب منطقه بروز میکند، مبتلا هستند>>؛ ویی دلیل نیست که میلیون ها تن از مردم کشور ما در زمره ۱۳۰۰ میلیون انسانی هستند که در کشورهای کم رشد، به آب آشامیدنی سالم دسترسی ندارند!

سازمان بهداشت جهانی خود اعلام میکند که >> ۷۸ میلیون کودک جهان در خطر مرگ یا عوارض ۶ بیماری عمده قابل پیشگیری هستند>> و مدیر اجرایی یونیسف (کرانت) نیز اعلام میکند >> در طول سال ۱۹۸۷ سه میلیون کودک قربانی کمبود واکسن هائی شدند که تنها هر کدام ۵۰ سنت ارزش داشت>>. و در ایران نیز حتی مسئولین مملکتی کتمان نمیکنند که >> هر ساله ۸۰ هزار کودک بدلیل اسهالی ساده برپور میشوند>> و >> ۲۰۰ هزار کودک نیز بر اثر ابتلا به بیماریهای قابل پیشگیری مثل سیاهسرفه، دیفتری، سل، کزاز و سرخک جان میدهند>>.

بروز و گسترش بیماریهای عفونی و سری نیز در جهان چشمگیر است، که در این میان مالاریا، وبا، سل و ۰۰۰ ارقامی میلیونی را شامل میشوند. بیماریهایی که در کشور ما نیز جان های بسیاری را مریباید، حتی در تهران - گزارش های منتشره از سوی بیمارستان طبای سابق (بهارلو) - موارد فراوانی از ابتلا به بیماری مالاریا و نیز وبا را نکر میکند>> در سیستان و بلوچستان نیز سالانه نزدیک به ۱۲ هزار نفر مبتلا به مالاریا میشوند>> (گزارش معاون بهداشت بهداری منطقه، مندرج در

اطلاعات) - اخیراً وزیر بهداشت و درمان مساله بیماری >> ایندز>> رانیز در ایران >> جدی و بالقوه>> اعلام نمود و رئیس کمیته علمی مبارزه با بیماری ایندز اعلام کرد که >> چون امکان جفا کردن ویروس ایندز در ایران وجود ندارد، لذا افراد مبتلا شناسائی نشده، و تشخیص نیز قطعی نشدند>>! و این در حالی است که گزارش هائی پیرامون مرگ بر اثر مبتلا به ایندز در مطبوعات کشور درج میشود و ۰۰۰

از >> ارتقا>> سطح بهداشت روانی و تاثیر کناری آن بر نحوه زندگی و کنترل عوامل

بقیه در صفحه ۳۲

یک سوم از کار پزشکی و پیرایشکی مورد نیاز واداشتهایم " و این در شرایطی است که همین امکانات و نیروها، ام از نیروهای انسانی و امکانات درمانی، به کونتهای نا عادلانه در جامعه تقسیم شدهاند. برای نمونه، برای هر ۳۰۰۰ نفر یک دندانپزشک لازم است اما " در استان کهگیلویه و بویر احمد برای هر ۱۳۸۶۵۰ نفر یک دندانپزشک وجود دارد" و "بجای اینکه برای هر ۵۰۰ زن یک ماما داشته باشیم، برای هر ۱۸۰۰۰ زن یک ماما وجود دارد"! (کیهان ۱۶ آذر ۱۳۶۷) و ۰۰۰

مساله " امنیت غذایی" و آب سالم نیز جامعه بارتراز وضعیت امکانات بهداشتی و درمانی است سازمان خواروبار جهانی (فائو) اعلام میکنند:



>> نیمی از مردم جهان، بویژه در خاور نهر و خاورمیانه، آفریقا و آمریکای جنوبی و مرکزی به آب سالم و غذای کافی دسترسی ندارند>> و >> یونیسف>> نیز گزارش میدهد که فقط >> در روز تولد مسیح ۲۸۳۰۰ کودک در جهان از فقر جان سپردند>> (کیهان ۱۳ دی ۶۷) و تنها >> در سال ۱۹۸۷ بیش از ۱۲ میلیون کودک زیر ۵ سال بدلیل فقر به آغوش مرگ فرستاده شدند>>! در جمهوری اسلامی نیز کمبود مواد غذایی و آب

۱۸ فروردین (هفتم آوریل)، روز جهانی بهداشت است. سازمان جهانی بهداشت هر ساله به مناسبت این روز بر استراتژی جهانی "بهداشت برای همه تا سال ۲۰۰۰" تاکید می ورزد و از کشورهای عضو می خواهد تا در جهت تحقق شعار مذکور گام بردارند. این شعار به دنبال شعار "استراتژی بهداشت برای همه" که نرسی و دومین اجلاس این سازمان در سال ۱۹۷۹ تدوین شده بود، در سی و چهارمین اجلاس در سال ۱۹۸۱ در ژنو مورد تصویب و تاکید قرار گرفت. در این اجلاس برای تحقق شعار مذکور، گامها و اهدافی مورد تصریح و تصویب قرار گرفت، که می بایست کشورهای عضو در راه تحقق آنها کوشا باشند، اما واقعیت های تا کنونی و نیز چشم اندازها، تحقق این شعار را غیر عملی و رویا گونه نشان میدهد. تحقق این شعار نه تنها در جمهوری اسلامی - که بعنوان یکی از اعضا این سازمان و در کف حماقت و سفاقت و عقب ماندگی این رژیم وضعیت بهداشت مردم، روز به روز بدتر میشود! حتی در سایر کشورهای سرمایه داری و کشورهای باصطلاح "جهان سوم" نیز امکان پذیر به نظر نمی رسد.

از میان گامها و اهدافی که کشورهای مختلف در سراسر جهان بایستی تا آخر قرن حاضر بردارند، این است که: "مراقبتهای بهداشتی و امکانات بهداشتی ضرور می باید در اختیار کلیه افراد هر کشوری قرار گیرد، کلیه افراد غذای کافی در اختیار داشته باشند، امکان استفاده از آب سالم و بهسازی برای کلیه افراد وجود داشته باشد، کلیه افراد علیه بیماریهای عفونی مهم واکسینه شوند و پیشبرد امر پیشگیری و کنترل بیماریهای واکسیر و غیر واکسیر بطور حیاتی پیش برود، سطح بهداشت روانی ارتقا یابد و ۰۰۰" اما ببینیم واقعیتها، و فقط گوشه های کوچکی از آنها، چه میگویند:

" امروز در جهان بیش از ۱/۸ میلیارد نفر، بویژه در کشورهای امریکای لاتین، آسیا و آفریقا با فقدان امکانات بهداشتی و درمانی مواجهاند" و حتی واشنگتن پست و "کمیتههای سال کودک" در امریکا از ۱۰۰ میلیون کودک امریکائی که از خدمات پزشکی محرومند" سخن می گویند! در کشورمان به نوشته روزنامه کیهان مورخه ۱۶ آذر ۱۳۶۷ "طبق استاندارد سازمان بهداشت جهانی، بطور متوسط برای هر ۱۰۰۰ نفر یک پزشک لازم است اما این تعداد در ایران یک پزشک برای هر ۳۰۰۰ نفر است" و "ما تا سال ۱۳۶۵ تنها

نخیر، آقایان ...

دنباله از صفحه ۲۴

اکثر رهبران دستگیر شده حزب توده نه تنها «اعتراف» کردند، یعنی اطلاعات تشکیلاتی شان را به دژخیمان جمهوری اسلامی دادند، بلکه همچنین در شواهد تلویزیونی به ابراز «ندامت» از اعتقادات سیاسی شان دست زدند. «نامه مردم» میگوید همه اینها در زیر شکنجه و داغ و درفش صورت گرفته است. آری سلما، بر منگوش لعنت! اما تصادفا یکی از آموزندهترین نکات در همین جاست. چرا اکثر رهبران تراز اول حزب توده در شکنجه گاههای جمهوری اسلامی به ندامت کوشی افتادند؟ «نامه مردم» که قبلا معنی بود آنها را چیز خور کردماند و داستانهای تو در تو درباره «داروهای روان گردان» میپرداخت، اکنون صاف و ساده میگوید هرکس گزارش به شکنجهگاههای جمهوری اسلامی بیفتد حتما به ندامت کوشی میافتد: «شعانی که به دور از صحنه پیکار روبروی با دشمن برای "اثبات" ادعاهاتان به هر ریمان پوستیای جنگ میزنید... اگر گزار خود شما به زندانهای ج ۱۰ میافتاد و چنان شوهایی با چهرههای مسخ شده شما به نمایش درمیآمد، دیگران چه قضاوتی باید میکردند؟» ولی برخلاف نویسندگان «نامه مردم»، رزمنگان پاکباز آزادی و سوسیالیسم تحت هر شرایطی، حتی در وحشتناکترین شکنجهگاهها، میتوانند به حقانیت زندگی و حقانیت تودمهای لگمال شده وفادار بمانند و وفادار ماندمانند. تاریخ غرور انگیز صدوچهل ساله جنبش کمونیستی که در هر لحظه آن مردان و زنان کمونیست با خون خود پرچم پیکارطبقاتی پرولتاریا را در اهتزاز نگهداشتند، گویاترین گواه ماست. تردیدی نیست که همه کسانی که برای آزادی و سوسیالیسم میجنگند، باید درک واقع بینانهای از مقاومت در شکنجهگاهها داشته باشند و بخصوص برخورد و داوری انسانی با آثانی را که در زیر «شکنجه و داغ و

خانوادههای شهنا ...

دنباله از صفحه ۲۴

سیاسی ما پرشورترین نیروی پیکارآزادی مردم ما هستند و کینه مقدس آنها مظهر حقانیت مادر برابر جمهوری اسلامی است. سازماندهی این کینه مقدس، عین سازماندهی آگاهی انقلابی است. تبلیغاتچیان جمهوری اسلامی که مبتکر کثیف ترین نوع عوام فریبیها هستند؛ که سالها جوانان مردم را با وعده بهشت و با کلیدی پلاستیکی بر گردن، به میدانهای مین فرستادند؛ که سالها با بی شرمی تمام از «امدادهای غیبی» در جبهههای جنگ سخن گفتند و برای نشان دادن این «امدادهای غیبی» به انسانهای فلك زدغای که مثل گلهای کوسفند به جبههها رانده میشدند، از هیچ دنائتی فروگذار نکردند؛ حق ندارند سازماندهی هر نوع کینهای را آدم فریبی بدانند! تبلیغات انقلابی تنها با روشنائی بیشتر میتواند سازمان بدهد. و مادران تیرباران شدگان و شکنجه دیدگان و زندانیان سیاسی روشن تر از هر چراغ دیگر میتوانند جنایات جمهوری اسلامی را به زیر روشنائی بکشند. آنها باید-حرف بزنند؛ آنها باید جمع بشوند؛ آنها باید سازمان بدهند. این حق آنهاست و خواست جگر گوشگان آنهاست که دیگر نمیتواند حرف بزنند. سازماندهی مبارزه خانوادههای شهنا و زندانیان سیاسی همچنان یکی از وظایف مبرم و مقدس سازمانگران ماست، و وظیفهای که بعد از قتل عام اکثریت زندانیان سیاسی در تابستان گذشته، اهمیت آن صد چندان شده است. خانوادههای شهنا و زندانیان سیاسی برای هر چه رساتر کردن فریاد اعتراضی خود باید با خانوادههای قربانیان جنگ ارتجاعی ایران و عراق - که آنها نیز بطور غیر مستقیم بدست ولایت فقیه بخاک افتادند - پیوند برقرار کنند و مبارزاتشان را علیه جمهوری اسلامی گسترش دهند. ●

درفش >> در هم میشکند و به دلخواه شکنجه گران و دژخیمان سخنانی میگویند، هرگز کنار نگذارند و بجای افشای شکنجه گران، به شامت قربانیان جنایات آنها نپردازند. اما کسانی که به بهانه دشواریهای مقاومت، پوشیده یا آشکار، مقاومت در زیر شکنجه را ناممکن قلمداد میکنند، در حقیقت به ارزشهای مقاومت انقلابی و به انقلابیونی که در زیر وحشتناکترین شکنجه ها سر تسلیم فرود نیارودماندو نمیآورند، خیانت میکنند. منطق مبارزه انقلابی، وفاداری به ارزشهای مقاومت را میطلبد. انقلابیون پاکباز تحت هر شرایطی میتوانند و باید مقاومت کنند. آیارنست تلحان - رهبر حزب کمونیست آلمان - نه سال در شکنجه گاههای وحشتناک هیتلرمقاومت نکرد؟ آیا در تاریخ جنبش کمونیستی کشور خودمان، ارانیها، روزبها، وکیلی ها، کتیرائیها، احمدزادهها و... تاآخرین رمق زندگیشان در برابر شکنجهگران سربلند نایستادند؟ و مخصوصا در شکنجهگاههای جمهوری اسلامی آیا هزاران انسان پاکباخته، ظرفیت شگرف روح انسانی را بنمایش نگذاشتند؟ در کشوری که در همین چند سال اخیر، هزاران زندانی سیاسی، از نوجوانان سیزدهساله گرفته تا پیران هفتاد ساله در زیر حیوانی ترین شکنجهها لب از لب نگشوده در مقابل جوخههای تیرباران ایستادند، آیا ناممکن قلمداد کردن مقاومت، آنها را از طرف کسانیکه خود را رهبران «حزب تراز نوین طبقه کارگر ایران» مینامند، شرم آور نیست؟! آنچه اکثر رهبران حزب توده را در مقابل شکنجهگران ولایت فقیه به زانو درآورد، صرفا ضعف شخصی آنها نبود، بلکه اساسا خط مشی خیانتکارانه حزب شان بود که فرجامهاجمه بارش را در زندانهای جمهوری اسلامی به چشم خود دیدند. و اکنون رهبران حزب توده، بجای ادامه عوام فریبیهای رایج، بهتر است این حقیقت را به مردم بگویند و مهتر از آن، دست از دفاع از کارنامه خیانتکارانه این حزب در دوره انقلاب بردارند.

سلطنت طلبان ... دنباله از صفحه ۲۴

سیاسی، از جمله آزادی بیقید و شرط اندیشه و بیان، جزئی از پیکار مردم ماست. بنابراین به بهانه حفظ حرمت پیغمبر اسلام - که بی تردید مورد احترام اکثریت مردم ما و همچنین مسلمانان سایر کشورهای جهان است - نباید گذاشت دستگاه استبداد فقهاتی خمینی بر اصل آزادی بی قید و شرط اندیشه و بیان مهر باطله بزند. اصل آزادی بی قید و شرط اندیشه و بیان نه فقط به سلمان رشدی، بلکه همچنین به همه مخالفان سلمان رشدی و سلمان رشدی ها حق میدهد هر طور که میخواهند فکر کنند و هرچه را میخواهند بگویند و بنویسند؛ اما هیچکس نباید به بهانه دفاع از اعتقادات خودش، حق داشتن اعتقاد مخالف و حق بیان آترا از دیگران سلب

اینکه داستان ضحاک ماروش شاهنامه انعکاسی از اعتراض ایرانیان در مقابل خلافت عربی - اسلامی است، فتوای سوزاندن شاهنامه را ندهد یا قبر فردوسی را با خاک یکسان نکند؟ آخر فراموش نباید بکنیم که جنازه فردوسی نیز - مانند جنازه بسیاری از شهیدای کشته شده بدست دستگاه فقهات خمینی، همه «مقتول لعنت آباد» ها - بنا به فتوای حاکم شرع، اجازه تدفین در گورستان مسلمانان را نیافت! کیهان سلطنت طلبان از کدام میراث ملی دفاع میکند؟ ما ایرانیان برای پاسداری از میراث ملی خودمان ناگزیریم بخشی از این میراث ملی را که برآستی مایه شرم ماست، بدور بیندازیم. نظام شاهنشاهی و دستگاه تاریک اندیشی مذهبی، بی تردید جزئی از این بخش شرم آور میراث ملی ماست. ●

جانسنینی: بحران ...

دنیاله از صفحه ۲۸
مورد اجرا گذاشته شود... یک مبارزه تمام عیار با آمریکا فقط با شعار و انجام مراسم تبلیغی کافی نخواهد بود...>>

۵ - کیهان - ۱۴ تیرماه ۶۷ - خمینی در پاسخ مینویسد : >> جنابعالی که یکی از ذخائر این انقلاب می‌باشید با پشتیبانی از آقای هاشمی، وقت خود را مصروف در ساختن دنیائی از کرامت و بزرگواری نماند...>>

۶ - کیهان - اول مرداد ۶۷ - پیام منتظری به‌مناسبت پذیرش آتش بس.
۷ - کیهان هوایی - ۱۲ مرداد ۶۷ - اظهارات خمینی.

۸ - اشاره است به نامه های مورخ ۶۷/۵/۹ و ۶۷/۷/۱۰ منتظری به خمینی و نامه مورخ ۶۷/۵/۲۴ منتظری به قاضی شرع ، دادستان انقلاب و نماینده وزارت اطلاعات در کمیسیون سه نفره مامور فرمان خمینی در مورد قتل عام زندانیان سیاسی و نیز نامه ۶۷/۷/۹ منتظری به موسوی نخست وزیر در مورد فلج اقتصادی و بحران سیاسی ، هم چنین اشاره است به پیام منتظری به اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان - دفتر تحکیم وحدت به تاریخ ۲۰ مهرماه ۶۷ - پاسخ منتظری به ده سؤال ستاد برگزاری دهه فجر - اظهارات منتظری در روز ۲۲ بهمن ۶۷ .

۹ - کیهان هوایی - ۱۹ بهمن ۶۷ - پاسخ منتظری به ده سؤال ستاد برگزاری دهه فجر .
۱۰ - رسالت - ۲۴ بهمن ۶۷ .

۱۱ - جمهوری اسلامی - ۲۱ آبان ۶۷ - یادداشتی بدون امضا تحت عنوان << نامه >> .
۱۲ - کیهان - ۴ اسفند ۶۷ - پیام خمینی خطاب به روحانیون .

۱۳ - رسالت ۵ فروردین ۶۸ - پیام خمینی خطاب به مهاجرین جنکی .

۱۴ - نامه مورخ ۲۰ مهرماه ۶۷ منتظری به نخست وزیر - این نامه در بعضی نشریات اپوزیسیون انتشار یافته است .

۱۵ - به نقل از راه کارگر شماره ۲۲ - دیماه ۱۳۶۴ .

۱۶ - اشاره است به تصمیم خمینی در برگزاری منتظری . خمینی با این تصمیم در حقیقت مجلس خبرگان را بعنوان یک نهاد قانونی دور زده و تصمیم قبلی آن مبنی بر گزینش منتظری را بوجه ساخته است .

۱۷ - موضع گیری ها و تحرکات مشکینی رئیس مجلس خبرگان در جریان بحران اخیر شایان توجه است .

۱۸ - برای آشنائی با این نظرات خصوصا مراجعه شود به مصاحبه اطلاعات با خانمهای و رفسنجانی - در تاریخ های ۱۸ بهمن ۶۷ و

به خود وفادار بمانیم!

دنیاله از صفحه ۲۳
مقالاتی پیرامون "رابطه حزب هنرمندان" درج گردید . اعتماد به نفس راه کارگری در این امرنامه رسمی، شور و شوق بسیاری در دل هواخواهان جنبش ایجاد کرد . میدانیم که درستی برنامه چه نقشی در حیات و سرنوشت یک جریان دارد، همان چیزی که گذر آبرومند و پر افتخار سیایش سازمان را از آتش دهساله اخیر تضمین کرد . و مهتر از آن تعهد عملی سازمان در قبال این برنامه بود . تنها در حکم استتار و انهم عمدتا مربوط به سبک کار میخواهد به عمل نکرده سازمان به مندرجات مقاله برنامه‌ای "حزب و هنرمندان" اشاره کنیم . در اینجااست که سازمان در همراهی با پوپولیستها از یکسو و "پراوندا"یی شدن از سوی دیگر، برای روشنفکران ویزهای، حق انحصار قائل شده است . طبیعی است که جای خالی ما را، جریانات رنگارنگ و بی هویت و یا با هویت منشوش دیگر پر کردند . در نشریات سازمان، تا کون چه کتابهایی، معرفی و تبلیغ شدند، جز کتب سازمانی و یا نزدیک به برنامه های سازمان ؟ این نقی در حالی به چشم میخورد که راه کارگر، بهترین تحلیل های علمی را در رابطه با تشکلهای فرهنگی و تقویت و دفاع از آنها، تقویت تنوع عقاید هنری و آثار فرهنگی بعمل آورده است .

از آنجا نیکه حجم مطلب از حد گذشته، همین تاکید را کافی میدانم که جریانات متعدد دمکرات مآب، سوسیال دمکرات و... که نام کمونیست را بالاجبار - بظاهرا با افتخار - یدک میکشند را در جنجال ضد استالینی آنها محق نمی‌دانم که سهل است، اگر پای آنها به میدان آید، چه فجایعی که خواهند آفرید .

سپهر ۴ مارس ۸۹

نگاهی به تجدید ...

دنیاله از صفحه ۲۲
۸ - م - ، - مارکی انگلس ۱ ، ۲۳۳
۹ - = = ۱ ، ۲۳۶
۱۰ - کون پاریس، ترجمه فارسی، دفترهای تئوریک ۳

۱۱ - ایندولوژی آلمانی - ص ۶۴
۱۲ - کون پاریس - منبع نامبرده در شماره ۱۰
۱۳ - وظایف شوراها کارگری منبع فوق
۱۴ - مراجعه کنید به نشریه تئوریک ۶ سازمان ما

۱۶ بهمن ۶۷

۱۹ - اشاره است به موضع گیری های آشکارا مخالف موسوی نخست وزیر و علی اکبر محتشمی وزیر کشور .

مبارزه برای آزادی ...

دنیاله از صفحه ۸
محتشمی یکبار دیگر نشان میدهد که مقاومت همچنان در حال جوشش است و سردمداران حکومتی با وجود اینهمه ارگان های عریض و طویل سرکوب و انحصار کامل ماشین تبلیغاتی نگران کار رفتن روسری ها میباشدند . بهین دلیل چاره را در تهدیدات و سرکوب های گستردهتر یافته اند .

سبب دیگر را باید در مجموعه اوضاع و احوال سیاسی دانست . رژیم آخوندها، کهنبنال شکست فضاخت بلر در جنگ ارتجاعی ۸ ساله ارگان وجودش بلرزه درآمده بود و خود را با خطر خیزش توده‌ای و غلبان انفجار نفرت عمومی مواجه میدید بناچار و بنا بر مصلحت اندیشی های مرتبط با توازن قوا، در این عرصه و برخی از عرصه های دیگر تن بعقب نشینی های جزئی ناد(و البته بموازات تعرضی عنان گسیخته و هار در عرصه های دیگر و از جمله کشتار و قتل عام بی سابقه زندانیان سیاسی) که بطور کلی باسیاست نوین بازسازی ملازمه داشت . اما بموازات تشدید بحران نرونی رژیم، گسترش ناراضیاتی توده‌ها و تقویت خواستهای دمکراتیک مردم، خمینی نگران از تضعیف و فروپاشی اقتدار ولایت مطلقه ولی فقیه ، مجددا اولویت صدور انقلاب اسلامی بر بازسازی را که خواه ناخواه مستلزم انطباق نسبی بیشتری با الزامات نظام سرمایه داری بود، اعلام داشت . در چنین شرایطی مساله بپوش به بد حجابی نمیتواند جدا از این روند باشد . مساله حجاب و بد حجابی در جامعه تحت سلطه آخوندها همیشه بمثابه بارو متری در بپوش رژیم برای سرکوب در عرصه‌های مختلف عمل کرده است . اکنون نیز بپوش و تهدید زنان به بهانه بدحجابی در شرایط قتل عام فاشیستی زندانیان سیاسی وبیم از انفجار نفرت مادران ناغدیبه و خانوادهمهای شهنا، بویزه باتوجه به اعتراضات منتظری در این زمینه که ناشی از نگرانی برای آینده جمهوری اسلامی بود و نیز رشد ناراضیاتی توده‌ها در همه حوزه‌ها، جدا از این شرایط و در جهت ایجاد ربع و وحشت برای مقابله با تشدید بحران عمومی و منجمد ساختن مبارزات توده‌ها نیست .

مبارزه با تاریک اندیشی و حجاب تحمیلی یکی از عرصه‌های مهم مقاومت زنان در برابر استبداد ولایت فقیه است . آزادی پوشش یکی از اولیه ترین خواستهای دمکراتیک است . رژیم متکی برقوانین فقهی - مذهبی جامعه ما ، در آزادی پوشش و کار رفتن روسری مرگ خود را می‌بیند . پس تنها با مرگ رژیم میتوان حق آزادی پوشش را بدست آورد . تنها با جدائی دین از دولت و سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار حاکمیت مردمی میتوان بر اینهمه رنج و شقاوت پایان داد .

کمدی بالبخندی... دنباله از صفحه ۲۶

امیرالهیست ها و موسسات و مطبوعات وابسته به آنها را به واکنش فوری وادار نکرد. بلافاصله، بسیاری از روزنامهها با تیتیر درشت علیه «دیکتاتور بزرگ» و سازنده آن که «علیه شرکت در جنگ تبلیغ میکند»، اعلام جرم کردند. برخی از آنها کوشیدند آوازه هنری این فیلم را نفی کنند و با ذکر مطالبی مانند «این فیلم اگر چه قرار است فیلمی کمدی باشد، اما به زحمت میتواند بیننده را به لبخندی وادارد» دست به یک ضد حمله بیفرجام تبلیغی علیه آن زدند. دادگاه فدرال نیویورک اعلام کرد کمپانیهای توزیع و نمایش فیلمی که «دیکتاتور بزرگ» را به ارکان آورد، تحت تعقیب قرار خواهند گرفت اما برغم همه این تلاش ها، و همزمان با درگیریهای شدید کمپانیهای مربوطه با مقامات دادگاه فدرال نیویورک، فیلم «دیکتاتور بزرگ» به روی ارکان رفت، به سایر کشورها صادر شد، و استقبال بی نظیری از سوی مردم بسیاری از کشورها از آن شد. دادگاه فدرال نیویورک، مجبور شد صرفا به وضع جریمه علیه فیلم «دیکتاتور بزرگ» که از جمله فیلم های مشمول «سانسور دولتی» شناخته شد، قناعت کند (فیلم های ضد اخلاقی، جنائی، ضد انسانی و ضد مذهبی، مشمول جریمه سانسور دولتی میشوند، و دیکتاتور بزرگ هم طبق همین معیارها، جریمه شد!).

سرانجام چارلی در سال ۱۹۵۲، دوره اول جنگ سرد، از آمریکا اخراج شد. در سال ۱۹۷۲، به آن کشور، ممنوع ورود بود. اما طی تمام این سالها، همچون سالهای پس از آن، عشق و علاقه توده های هرچه بیشتری از ملل مختلف جهان، به نابغی که همه آثارش، شاهکارهای حیرت انگیز جهان هنر است، بیشتر و بیشتر میشد. چرا که نفرت چارلی در تمام فیلم هایش، از پلیس و عوامل سرکوب و تقشیر نظام های بهره کشی و سرکوبگر، ریشخند خصمانه اش به بورژوازی انگلیس و تلاش امیدوارانه همیشگی اش برای دست یافتن به زندگی بهتر و عشق زلالش به انسان و آزادی و رفاه بشریت، بیان عمیق احساس زندگی همه مردم محروم جهان بوده و هست. اینست رمز جاودانگی و بی ماندگی چارلی!

"بهداشت برای..."

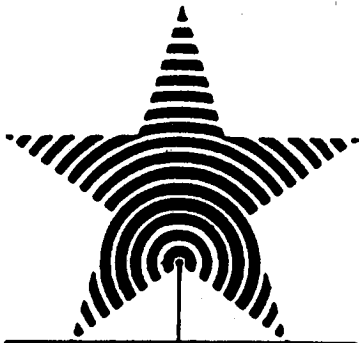
دنباله از صفحه ۲۹

حیاطی» گفته میشود، در شرایطی که در جهان بیماریهای روانی، الکلیسم، فحشا، اعتیاد و بزهکاریهای فراوان بیداد میکند، تنها در آمریکا «هرساله ۲۰ تا ۲۵ هزار آمریکائی دست به خودکشی میزنند» و... در کشور ما سخن گفتن از «سطح بهداشت روانی» سخن بیپوده است، بهنگامی که جدا از رشد سرسام آور بیماریهای روانی و عوامل پیدایش چنین بیماری ای حتی بهاران روانی بدلیل سرما، نداشتن سوخت بخاری ها، فقدان لباس گرم و غذا، در مجهزترین مرکز روانپزشکی، که مرکز روانپزشکی رازی در تهران است جان میدهند.

بنابراین با توجه به وضعیت اجتماعی - زیستی در اکثر کشورهای جهان، افزایش نرخ رشد جمعیت در جهان، فقیر تر شدن کشورهای فقیر که بنسب به گزارش اخیر سازمان جهانی بهداشت در سال جاری کشورهای فقیر در سطح بیسابقه ای ثروت خود را به کشورهای ثروتمند انتقال میدهند، به حدی که این انتقال ثروت به میزان ۵۰ درصد افزایش خواهد یافت و نیز باز پرداختهای سنگین بدهیهای کشورهای فقیر و دلائل متعدد دیگر، سطح خدمات اجتماعی، از جمله مساله بهداشت در کشورهای مذکور حتی پایینتر خواهد آمد و تحقق شعار "بهداشت برای همه تا سال ۲۰۰۰" دور از دسترس خواهد ماند! در خوشبینانه ترین حالت، اگر نظر سازمان بهداشت جهانی تأمین گردد که اکنون براین عقیده است که فقط "حدود ۱۰ کشور در منطقه" مدیترانه شرقی تا سال ۲۰۰۰ به اهداف تکر شده دست نمی یابند، می باید کشورهای دیگری از جمله کشور ما را نیز به آنها افزود، بویژه اگر عمر حکومت ولایت فقیه، حکومت فقر و فلاکت و ستکری افزایش یابد. حتی در صورت سرنگونی رژیم قرون وسطائی فقهی، میزان خدمات و زیانهای ناشی از سلطه این حکومت در کشور ما به حدی است که باز تحقق اهداف پیشنهادی از سوی سازمان بهداشت جهانی، تا سال ۲۰۰۰ بعید به نظر میرسد!

کمک های مالی و بهای نثریات را به حساب زیروار میزگرد و رسیدمانکی آن را به آدرس نشریه در فرانسه ارسال کنید.

CREDIT LYONNAIS
MERCURE 808
CPT.43956* HASSAN
PARIS - FRANCE



صدای گلرنگ

راهنمای سازمان گلرنگ ایران انقلابی ایران را

برنامه های سرتاسری صدای گلرنگ:

- هر روز ساعت ۵ عصر روی موج کوتاه ردیف ۷۵ متر برابری ۴ مگا هرتز پخش میگردد.
- این برنامه ساعت ۸ همان شب و ساعت ۷ صبح روز بعد مجدداً تکرار میشود.
- جمعه ها برنامه ویژه پخش میگردد.

برنامه های صدای گلرنگ ویژه کردستان:

- روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه ساعت ۴ بعد از ظهر به زبان کردی و فارسی روی موج کوتاه ردیف ۷۵ متر برابری ۴ مگا هرتز پخش میشود. همین برنامه روزهای یکشنبه، سه شنبه و پنجشنبه ساعت ۴ تکرار میگردد.
- جمعه ها ساعت ۹ صبح برنامه ویژه پخش میشود. این برنامه ساعت ۴ بعد از ظهر جمعه تکرار میگردد.

آدرس در خارج از کشور

فرانسه

ALIZADI, BP195
75564 PARIS-Cedex12
France

آلمان

Postfach 650226
1 BERLIN 65
w.Germany

با کمک های مالی خود

سازمان را در امر مبارزه

انقلابی یاری رسانید